

# سفرنامه نزد

برداشت‌هایی «ناپیرمالکوم» سیاح انگلیسی

از شهر یزد در اواخر دوره قاجاریه

مترجم: دکتر علی محمد طرفداری

Ketabton.com



# سفرنامہ یزید

تالیف: ناپیر مالکوم

ترجمہ: دکتر علی محمد طرفداری



سرشناسه  
عنوان و نام پدیدآور

مشخصات شر  
مشخصات ظاهری  
شابک

وضعیت فهرست نویسی

یادداشت

عنوان دیگر

موضوع

موضوع

شناسه افزوده

رده بندی کنگره

رده بندی دیویی

شماره کتابشناسی ملی

ملکم، ناپیر Malcolm, Napier  
سفرنامه یزد/ ناپیر مالکوم؛ ترجمه‌ی علی محمد  
طرفداری

یزد: مهر پادین، ۱۳۹۳.

۲۲۷ص: مصور، نقشه.

1-4-93102-600-978:۴۸۰۰۰۰۰ ریال

فیبیا

عنوان اصلی: Five years in a Persian town, 1905.

این کتاب نخستین بار با عنوان " پنج سال در یک شهر

ایرانی " توسط نشر علی محمد طرفداری در سال ۱۳۸۹

فیبیا گرفته است.

پنج سال در یک شهر ایرانی.

یزد

ایران - آداب و رسوم و زندگی اجتماعی

طرفداری، علی محمد، ۱۳۵۲ - ، مترجم

۱۳۹۳ م ۷ ۵۲ ز / DSR ۲۱۲۹/

۹۵۵/۹۲۲۲

۳۴۲۵۵۳۱



میرمنگی مایورتنی میزوهش

### سفرنامه یزد

نویسنده: ناپیر مالکوم

مترجم: دکتر علی محمد طرفداری

مدیر فنی: مهندس مهدی قاضی نسب

ناشر: انتشارات مهرپادین، یزد

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

چاپ اول ۱۳۹۴

قیمت: ۴۸۰۰۰ تومان

طراحی جلد و صفحه آرایی: آتلیه انتشارات مهرپادین

لیتوگرافی چاپ و صحافی: چاپ قلم

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۳۱۰۲-۲-۷

انتشارات مهرپادین، یزد، ف مسن بیگی (۱۸)، تقاطع گل افشان و طالقانی، پ ۱۳۳۴۳۵

تلفن: ۰۹۱۳۳۵۲۴۷۷۰، ۰۳۵۱۷۲۶۰۳۷۱ - ۶ - تلفکس: ۰۸۹۱۶۹/۳۷۹۹۴

Email: [mehrpadinp@yahoo.com](mailto:mehrpadinp@yahoo.com)

به پدر و مادرم

و

مردم پیروز

## فهرست

- مقدمه‌ی مترجم ..... ۹
- مقدمه‌ی ناشر ..... ۱۳
- زندگی‌نامه‌ی ناپیر مالکوم (به قلم نواده‌ی وی) ..... ۱۷
- مقدمه‌ی مؤلف ..... ۱۹
- فصل اول ..... ۲۳**
- منطقه‌ی یزد- کویر- منابع تأمین آب- روستاها- شهر یزد- باغ‌ها- خیابان‌ها- خانه‌ها- وسایل زندگی- نظافت- ناپایداری ابنیه- خانه‌های مناسب گرما- روستاهای کوهستانی- تأثیر محیط بر تفکر و شخصیت.
- فصل دوم ..... ۵۵**
- شهری بسته و جزیره‌مانند- شهر به عنوان یک واحد جغرافیایی و سیاسی- تعمیم حقوق شهروندی به بیگانگان- تعصب- محدودیت‌های پارسیان [زرتشتی‌ها]- بهبود وضع آن‌ها- وضع یهودیان- تعصب عمدتاً غیرمذهبی- وضع مهاجرنشین‌های اروپایی.
- فصل سوم ..... ۷۳**
- اسلام ایرانی- پیامبر اسلام- پایه‌گذاری اسلام- شیعه و سنی- بی‌تفاوتی آشکار مذهبی برآمده از بی‌اعتقادی- اصول عقاید اسلام- وحدت معنوی- نبوت- عقیده بهائیان درباره نبوت- علی محمد باب- بهاء‌الله- بهائیت- آینده بهائیت- اسلام- قضا و قدر- توبه- اعمال ثواب- غذا خوردن با لامذهبان- اتهام مشرب چندخدایی- تأثیر اسلام بر شخصیت.
- فصل چهارم ..... ۱۱۱**
- پیامدهای اسلام- دروغ‌گویی- خرافات- سفرهای زیارتی- الوهیت- اجنه و دیوها- چشم‌بد- احکام سطحی- سرگرمی‌ها- بها دادن به زندگی دنیوی به جای محدود کردن آن در اسلام- دو هدف بهتر از یکی است- مقررات مربوط به ناپاکی.

فصل پنجم ..... ۱۲۷

شخصیت فرد یزدی- تلون مزاج نظام‌مند- وفاداری به اشخاص و آرمان‌ها- غیرقابل اطمینان بودن شواهد- شرمساری- شوخ‌طبعی- بی‌اعتنایی به زمان- لسان- فقدان ابتکار- تهور- سرباز یزدی- آداب و رسوم معاشرت- مسائل بی‌اهمیت- نخوت- مهربانی و بی‌رحمی- رباکاری یا ناراستی- دشواری در به دست آوردن هر چیزی- اعتقاد به قضا و قدر- نیروی پنهان شخصیت ایرانی- پیوندهای خانوادگی- حقوق نظام پدرسالاری- آزادی مذهبی- سخاوت- مخلص کلام.

فصل ششم ..... ۱۵۵

مشکلات برقراری رابطه با پرسشگران- زبان- مباحثه- برداشت تمثیلی- بی‌اعتمادی به شواهد- نادانی- دل‌بستگی به اسلام به عنوان آئین ارائه کننده‌ی برنامه‌ی کامل زندگی- مشکل نودینان- هیئت‌های صنعتی- استخدام از سوی مبلغین مذهبی- نکات مفید- آمادگی برای مباحثات مذهبی- سرعت در درک موضوعات مجرد- فرد یزدی به یک آموزش نظام‌مند و خاص نیاز دارد- و یک مثال عینی- مشکلات مربوط به پذیرفتن نودینان- آزمون‌ها.

فصل هفتم ..... ۱۷۹

نزدیک شدن به مردم محلی- شیوه‌ی زندگی مبلغ مذهبی- مهمان و پذیرایی از مهمانان- کارهای خیریه- دستگیری از فقرا- کار مدرسه- کار طبابت.

پایان سخن ..... ۲۱۱

ضمائم مترجم ..... ۲۲۱

## با نام خدا

### مقدمه‌ی مترجم

به طور کلی در میان سفرنامه‌های اروپاییان در سده‌های اخیر، که از منابع گاه بسیار مهم تاریخ ایران به شمار می‌روند، هنوز آثار درخور و با اهمیتی وجود دارد که کم‌تر از سوی محققان ایرانی شناخته شده و مورد رجوع بوده، و به همان نسبت نیز کم‌تر به زبان فارسی ترجمه شده‌اند. سفرنامه‌ی حاضر، از اواخر دوره‌ی قاجاریه، در زمره‌ی این دسته از سفرنامه‌های با ارزش و کم‌تر شناخته شده قرار دارد که جز در موارد خاص و معدود، محققان تاریخ معاصر ایران هیچ‌گاه رجوعی به آن نداشته‌اند.

همان طور که می‌دانیم، نخستین اروپاییانی که به ایران آمده و آثاری را در قالب سفرنامه در مورد این سرزمین از خود بر جای گذاشتند، عمدتاً تاجر و سیاح بودند که غالباً طی دوران صفویه به ایران آمدند. اما در ادوار بعد از صفویه، و به ویژه در عهد قاجاریه، به تدریج این تاجران و سیاحان جای خود را به رجال سیاسی- مذهبی و مأمورین دولت‌ها، کمپانی‌ها، کلیساها یا دیگر مراکز خاص اروپایی می‌دهند که عمدتاً با هدف امتیازگیری و انعقاد عهدنامه‌های سیاسی، نظامی و اقتصادی با حکومت ایران، شناسایی آثار تاریخی ایران و تهیه‌ی فهرست و نقشه از بقایای این آثار و تدوین تاریخ ایران

در دانشگاه‌های اروپایی و تبلیغ مسیحیت و تأسیس کلیسا به این سرزمین سفر می‌کنند. ناپیر مالکوم، مؤلف سفرنامه‌ی حاضر، در زمره‌ی دسته‌ی اخیر است که سال‌های اواخر سده‌ی نوزدهم و اوایل سده‌ی بیستم میلادی را در ایران و شهر یزد به سر برده است.

کتاب مالکوم گزارشی به اختصار اما کاملاً گویا از مشاهدات و تجارب سفر و اقامت یک مبلغ مسیحی در ایران و شهر یزد است و تقریباً تمامی مطالب کتاب وی درباره‌ی مسائل مختلف مربوط به مردم یزد از منظر کار تبلیغ مسیحیت نگارش یافته است. به بیان دیگر، مالکوم از آن جا که یک مبلغ مذهبی معتقد و کاملاً به اهداف این کار متعهد است، غالب مطالب و آرای خود را با محوریت کار تبلیغ مسیحیت و نکات و مشکلات گوناگون مربوط به آن در شهر یزد به رشته‌ی تحریر درآورده است. از این رو این کتاب، در حقیقت توصیف یک شهر ایرانی از دیدگاه یک مبلغ مذهبی است و بدین لحاظ بسیاری از دقایق سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایرانیان که غالباً مورد توجه سیاحان غیرایرانی قرار دارند، در این کتاب از قلم افتاده‌اند و در مقابل مسائلی که از نظر مؤلف در تحلیل شخصیت و محیط زندگی مسلمان یزدی مؤثر بودند، به شکلی روان‌شناسانه و در راستای اهداف کاری مبلغان مذهبی برای شناخت هر چه بیش‌تر مخاطبان‌شان، به تفصیل بررسی شده‌اند. همین خصیصه، در عین حال باعث شده است تا جز اشاراتی گذرا و مختصر، اطلاعی از زندگی و نحوه‌ی سفر ناپیر مالکوم و به خصوص جزئیات و زمان دقیق حضور او در ایران و شهر یزد، در این کتاب بروز پیدا نکند. از سوی دیگر، مواجهه‌ی مالکوم، در مقام یک مبلغ مسیحی، با مردم مسلمان و معتقد یزد و پایبند به تعالیم عالیه اسلامی، باعث شده است تا آئین اسلام و مردم مسلمان یزد عموماً از سوی مؤلف مورد حمله و گاه تحقیر شدید قرار بگیرند. از این رو



در ترجمه حاضر به ناگزیر بعضی از توهین‌های این مبلغ متعصب مسیحی حذف شده است.

در ترجمه و انتشار این اثر، دوستان و عزیزانی نگارنده را در هر چه بهتر به پایان رساندن انیاری کردند، که قدردانی از آن‌ها را بر خود فرض می‌دانم؛ از دوستانم دکتر محمدحسن میرحسینی، دکتر محمدرضا ابویی مهریزی و دکتر وحید ذوالفقاری که مرا با این کتاب آشنا کرده، و به همراه پدر و مادرم در تکمیل اطلاعات نگارنده در خصوص گفته‌ها و توصیفات مؤلف از یزد یاری کردند؛ از نواده‌ی مؤلف، دکتر ناپیر مالکوم، که با لطف بسیار اطلاعات مربوط به زندگی‌نامه‌ی مؤلف و عکس‌های کتاب را به همراه عکس‌های ارزشمند و بعضاً منحصر به فرد دیگری تهیه کرده و در اختیارم نهاد؛ از سایر دوستانم دکتر فضل‌الله نیک‌آئین، دکتر مهرشاد عباسی، دکتر حمید بشیریه و بهرام محمدیان که در درک کامل‌تر برخی مباحث دشوار کتاب با راهنمایی‌های مؤثر خود یاریگر نگارنده بودند، و در نهایت از مدیر محترم شرکت عصر هدی، آقای سید حسن حسینی‌نژاد و مدیر محترم انتشارات مهرپادین، آقای مهندس مهدی قاضی‌نسب که مسئولیت انتشار این اثر را با لطف و علاقه عهده‌دار شدند، صمیمانه سپاس گزارم.

## زندگی نامه‌ی ناپیر مالکوم (به قلم نواده‌ی وی)

در مورد زندگی ناپیر مالکوم اطلاعات چندانی در منابع موجود وجود ندارد، اما نگارنده از طریق یافتن نواده‌ی مؤلف (که همان نام ناپیر مالکوم را دارد و در حال حاضر در انگلستان زندگی می‌کند)، موفق شده است اطلاعاتی در خصوص زندگی وی به دست آورد.

طبق این اطلاعات مختصر فراهم شده از سوی نواده‌ی مؤلف، «ناپیر مالکوم، فرزند ژنرال سر جورج مالکوم و برادرزاده‌ی سر جان مالکوم مؤلف مشهور کتاب *تاریخ ایران* و سفیر بریتانیا در ایران در عهد فتحعلی شاه قاجار، در سال ۱۸۷۰ در هانلی کستل<sup>۱</sup> در ایالت ورسسترشایر<sup>۲</sup> انگلستان به دنیا آمد. او تحصیلات دانشگاهی خود را در کالج هیل‌بری<sup>۳</sup> و سپس آکسفورد به پایان رساند و موفق به اخذ درجه‌ی لیسانس در سال ۱۸۹۳ و فوق‌لیسانس در سال ۱۸۹۷ شد. مالکوم در سال ۱۸۹۴ به عنوان خادم کلیسا و سپس در سال ۱۸۹۵ در مقام کشیش به خدمت کلیسای انگلستان درآمد. او از همان سال ۱۸۹۴ به عنوان دستیار کشیش در کلیسای سنت آندروز اکلستون<sup>۴</sup> و بعد از آن در کلیسای اعلای سنت جان بروگتون<sup>۵</sup> خدمت کرد. مالکوم در سوم مارس سال ۱۸۹۸ به عضویت انجمن تبلیغی کلیسا پذیرفته شد و به دنبال آن به ایران سفر کرد و روز دهم اکتبر سال ۱۸۹۸ به آن جا رسید. او بعد از گذشت چند سال تلاش در راه ترویج آئین مسیح و تأسیس یک کلیسا در یزد، در

<sup>۱</sup>Hanley Castle

<sup>۲</sup>Worcestershire

<sup>۳</sup>Haileybury

<sup>۴</sup>St. Andrews Ecclestone

<sup>۵</sup>St. John's Higher Broughton

هفدهم فوریه سال ۱۹۰۴ ناگزیر شد برای بهبود سلامتی خود به انگلستان بازگردد و بعد از گذشت چند ماه در سی و یکم مارس سال ۱۹۰۵ مجدداً به ایران بازگشت و به شیراز رفت. مالکوم سرانجام در پانزدهم اکتبر سال ۱۹۰۷ ایران را برای همیشه ترک کرد و از بیست و یکم ژانویه سال ۱۹۰۸ از خدمت در انجمن تبلیغی کلیسا کناره‌گیری نمود. به دنبال آن وی به مقام کشیش کلیسای آلترینگام<sup>۶</sup> ناحیه‌ی چشایر<sup>۷</sup> منصوب شد و چند سال بعد در بیست و یکم اکتبر سال ۱۹۲۱ در اثر بیماری کم‌خونی مهلک در گذشت.

نامزد او اورانیا لاتهام<sup>۸</sup> یکی از نخستین پزشکان زن در انگلستان بود. او به دنبال مالکوم عازم ایران شد و برای جلوگیری از طرح شایعات همواره با حفظ یک روز فاصله بعد از مالکوم سفر می‌کرد. آن‌ها در سال ۱۹۰۱ در ایران ازدواج کردند. کار پزشکی او در ایران بسیار مورد احتیاج بود و گفته شده که بیمارستان انجمن تبلیغی کلیسا در یزد طی سال ۱۹۰۰، ۳۶/۵۰۰ بیمار را مداوا کرد. لاتهام مؤلف کتابی است به نام *کودکان ایران* که زیر نام ناپیر مالکوم در سال ۱۹۱۱ در لندن منتشر شد.<sup>۹</sup>

مالکوم و لاتهام صاحب پنج فرزند شدند که نخستین آن‌ها در طفولیت درگذشت. جورج مالکوم فرزند ارشد و تنها پسر آن‌ها (و پدر نواده‌ی مؤلف) در ایران متولد شد و بعدها در کسوت مبلغین مسیحیت درآمد و به شهر دزداب در منطقه‌ی بلوچستان سفر کرد. دختران مالکوم و لاتهام هلن، اگنس و جین نام داشتند.

<sup>۶</sup>Altringham

<sup>۷</sup>Cheshire

<sup>۸</sup>Urania Latham

<sup>۹</sup>کتاب مذکور از سوی مترجم سفرنامه‌ی حاضر در دست ترجمه است.

## مقدمه

### مقدمه‌ی مؤلف

تصور می‌کنم این شرح مختصر از یک شهر ایرانی نیاز به عذرخواهی دارد. وجود اشتباه در یک سفرنامه مسئله‌ی بعیدی نیست. توقف پنج ساله در یک محل، مسافرت محسوب نمی‌شود و تجربه‌ی چنین اقامتی را نمی‌توان تجربه‌ی یک سیاح دانست. توصیفاتی که در این کتاب آمده به منطقه‌ای بسیار کوچک مربوط است، و در نتیجه جزئیات زیادی مورد توجه قرار گرفته که ممکن بود در بررسی حوزه‌ای وسیع‌تر نادیده گرفته شوند.

همچنین، این کتاب گزارش فعالیت‌های یک هیئت تبلیغ مسیحیت نیست. درباره‌ی فعالیت‌های بسیار جالبی که از سوی انجمن تبلیغی کلیسا<sup>۱</sup> در یزد انجام شده است، اطلاعات نسبتاً اندکی در این کتاب یافت می‌شود، اما در مقابل اطلاعات بسیاری درباره‌ی شرایط و حوادثی که مسیونرها تحت آن کار می‌کردند، در کتاب آمده است. زیرا که کتاب، در حقیقت توصیف یک شهر ایرانی از دیدگاه یک مبلغ مذهبی است. این نکته می‌تواند توضیح دهد که چرا جزئیات آشکاری مانند نوع لباس و غذای مردم، به کلی از قلم افتاده‌اند؛ زیرا، اگر چه به احتمال ارتباطاتی میان این موضوعات با نوع شیوه‌ای که کار تبلیغ مسیحیت از طریق آن می‌باید به پیش برده می‌شد، وجود دارد، اما آن مسائل در حال حاضر برای نگارنده مشخص نیستند. از طرف دیگر، نمای

---

Church Missionary Society، برای سلاطین‌های گزارشی از تاریخ فعالیت‌های این انجمن در ایوان، نک به صفورا برومند، پژوهشی بر فعالیت انجمن تبلیغی کلیسا در دوره‌ی قاجاریه، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر، ۱۳۸۱ (م). (توضیحات مترجم در سراسر کتاب با علامت «م» مشخص شده‌اند).

## مفکمه‌رکف

عمومی گویر، خیابان‌ها و خانه‌ها، که چشمان یک یزدی در هر چرخش خود آن را می‌بیند، با تفصیل نسبتاً زیاد توصیف شده است، چون که صحنه‌ها و مناظر پیرامون تأثیر بسیاری بر شکل‌گیری ویژگی‌های شخصیتی دارند و مطالعه‌ی خصایص فردی امری ضرور در کار تبلیغ است.

در بیش‌تر توصیفات کتاب، تا آن جا که قادر به تشخیص بوده‌ام، توجه ویژه‌ای نسبت به رعایت تناسب کامل میان خیر و شر داشته‌ام. این توجه را مخصوصاً در شروح مختصر و ناقص لازمی به کار بستم، که طی آن شخصیت فرد یزدی و اعتقادات مذهبی او را ترسیم کرده‌ام. اما در رابطه با حکومت ایران آگاهانه از این رویه دوری جستم. بنابراین، باید از خواننده بخواهم که تمام اشارات مربوط به حکومت را در شمار اظهارات رسمی قلمداد کند. همچنین، تا آن جا که ممکن بود، از پرداختن به مسائل سیاسی اجتناب کردم؛ زیرا، در کشوری مانند ایران، برای کسی که به طور جدی درگیر کار تبلیغ مسیحیت است، پرهیز از سیاست تقریباً الزامی است.

احتمالاً، عده‌ای بر این باور خواهند بود که مطالب بیش‌تری می‌باید در مورد نقاط مشترک میان اسلام و مسیحیت گفته شود. حقیقت این است که وقتی افراد در کسوت مبلغین مذهبی درمی‌آیند، نه به دنبال یافتن نقاط مورد توافق، بل خواهان پیدا کردن نقاط مورد اختلاف‌اند، و لذا مبلغین مذهبی بیش‌تر به آن چه که نمی‌دانند می‌اندیشند تا آن چه که می‌دانند. بدین ترتیب یک مبلغ مذهبی به هنگام نگارش، احتمالاً گرایش دارد به این که نقاط مشترک هر مذهبی را که درباره‌ی آن می‌نویسد، نادیده بگیرد. در مورد اسلام به واقع نکات اشتراک قابل ذکر زیادی وجود ندارد، و در تأیید این موضوع می‌توانم به حکایتی که یک افسر [انگلیسی] ارتش هند نقل کرده است، اشاره

مذهب ما و شما خیلی به همدیگر نزدیک‌اند. عیسی مسیح شما یکی از پیامبران ما نیز است.» دوست من پاسخ داد: «منظور شما چیست؟ درست است که عیسی مسیح یکی از پیامبران شماست، اما از نظر ما او چیزی برتر از یک پیامبر است؛ او پسر خدا و الگوی زندگی ماست. از این گذشته تقریباً هیچ موضوع عینی واحدی وجود ندارد که مسلمانان و مسیحیان در آن به طور کامل با هم موافقت داشته باشند.» آن مرد سر بلند کرد و گفت: «صاحب، شما قرآن را خوانده‌اید، و کتاب مقدس خودتان را هم مطالعه کرده‌اید. من همیشه این مطلب را به مسیحیان می‌گویم. چند روز پیش نیز این موضوع را به یک پدر روحانی گفتم و همه‌ی آن‌ها تقریباً همیشه می‌گویند، کاملاً درست است؛ اسلام اشتراکات بسیار زیادی با مسیحیت دارد. خوب صاحب، وقتی آن‌ها چنین می‌گویند، من می‌فهمم که آن‌ها نه قرآن را خوانده‌اند و نه کتاب مقدس خودشان را.»

بیش‌ترین تشکرات خود را نسبت به خانم مری برد<sup>۱۱</sup> ابراز می‌کنم که نامش هم در ایران و هم در تمام علایق مربوط به این کشور شناخته شده است، به خاطر کمک ارزشمندی که او فراتر از تجربه‌ی وسیع و منحصر به فرد خود درباره‌ی موضوعات مورد بررسی من در این کتاب، به من کرده است. همچنین به خاطر بعضی پیشنهادات ارزشمند بسیار سپاس‌گزار پدر روحانی جی. فرنس اسمیت<sup>۱۲</sup> هستم. بابت تعدادی از عکس‌های روشن‌گر کتاب مرهون لطف پدر روحانی سی. اچ. استایلمن<sup>۱۳</sup> و آقای پل پیتر<sup>۱۴</sup> هستم. نقاشی‌های رنگی و تصویر مدرسه یزد کار هنرمند محلی این شهر، میرزا ابوالقاسم است.

Mary Bird<sup>۱۱</sup>، برای ملاحظه‌ی گزارشی از زندگی و فعالیت‌های وی در ایران ن.ک به برومند، همان، ص ۱۵۸-۱۵۹ و ۱۸۱-۱۷۹. (م)

<sup>۱۲</sup>Rev. G. Furness Smith

<sup>۱۳</sup>Rev. C. H. Stileman

<sup>۱۴</sup>

# فصل اول

منطقه ییزد- کویر- منابع تاین آب- روستاها- شیریزد- باغها- خیابانها- خانهها- وسایل  
زندگی- نظافت- نماینداری انیه- خانههای مناسب کرما- روستاهای کومستانی-

تأثیر محیط بر تفکر و شخصیت.





## فصل اول

**بیابان نمک.** دقیقاً در مرکز ایران شهری به نام یزد قرار دارد، که از بعضی جهات ممکن است ملال‌آور باشد، اما برای یک پژوهنده‌ی واقعی ایران باید بیش‌ترین جذابیت را داشته باشد. زیرا تمام ویژگی‌های معمول یک شهر ایرانی را در بالاترین حد خود داراست. این دسته از شهرهای ایران در صورت توجه به بعضی از مشخصات این کشور که شهرهای مذکور در آن‌ها واقع شدند، بهتر می‌توانند شناخته شوند. یکی از مهم‌ترین مشخصه‌ها، فکر می‌کنم، همان تقسیم ایران به دو منطقه‌ی کویر نمک و کویر لوت-فاقد نمک- است؛ و هر چند این تقسیم‌بندی در مورد تمام قسمت‌های ایران صادق نیست، اما به همان اندازه که آدمی منطقاً می‌تواند انتظار صحت دانش و حکمت گذشتگان را داشته باشد، این تقسیم‌بندی نیز در مورد بیش‌تر مناطق داخلی ایران کمابیش درست است. منطقه‌ی پهناوری که شهر یزد در آن قرار گرفته است، حکم یک مجمع‌الجزایر را دارد که در آن شن نقش آب و شهرها و روستاها نقش جزایر را دارند. اگر بخواهید بدانید که این ناحیه‌ی بیابانی چه قدر وسیع است، کافی است به شما بگویم که ما از ساحل جنوبی دریای خزر در سرحد شمالی کشور به یزد در مرکز ایران رفتیم، و در طول راه به جز مناطق کمربندی شمال با وسعتی حدود سی مایل<sup>۱۵</sup>، و نواحی اطراف تهران با گستره‌ای در حدود بیست مایل، تنها و تنها از میان بیابان عبور کردیم.

**ریگزار.** اما بیابان در ایران چندین شکل دارد: حتی کویر نمک هم تماماً یک جور نیست. جاهایی وجود دارد که در آن به جز لایه‌های ضخیم نمک که

<sup>۱۵</sup> واحد طول معادل ۱۶۰۹ متر. (م)



همچون توده‌های برف سطح زمین را در تمام جهات پوشانده‌اند، زمین به طور مطلق عریان و خالی است. به علاوه نقاطی نیز با همان اندازه نمک وجود دارد که مقدار معینی آب غیرقابل شرب، حیات گیاهی گسترده‌تری را به نسبت اکثر قسمت‌های بیابان‌های معمولی، در آن‌ها به وجود می‌آورد. بیابان معمولی خاک خوبی دارد، و در هر کجا که از آب برخوردار باشد، بسیار حاصلخیز است. بیابان عموماً سطحی خشن و بیش‌تر شنی دارد. گاهی اوقات بوته‌های خار قهوه‌ای رنگ خشک، تقریباً در اندازه‌های گل باغچه‌ای، به صورت لکه‌هایی در آن به چشم می‌خورد، و گاه به طور کامل از هر نوع پوشش گیاهی خالی است. این بوته‌ها از رشد پراکنده و نسبتاً خوبی برخوردارند. اما ازدیاد آن‌ها هرگز به اندازه‌ای نمی‌رسد که فضای خالی میان دو بوته را پر کند. در نقاط مساعدتر و در جایی که فاصله‌ی میان بوته‌ها از دو یارد<sup>۱۶</sup> بیش‌تر نباشد بوته‌ها ممکن است به اندازه‌ی معمول خود برسند. اما جز یک مورد استثناء، هرگز جایی را در دشت‌های بیابانی مرکز ایران و دور از تپه‌ها ندیدم که در آن بوته‌ها و درختچه‌ها با رشد طبیعی و کافی خود توانسته باشند این فاصله را بپوشانند. بعد از آن ریگزار است. در این جا هم اگر شن کنار رود و آب یافت شود، خاک برای رویش گیاه مناسب است، ولی ظاهر سراسر این ریگزار نیز کاملاً بایر و بی آب و علف است. در این ریگزار مطلقاً هیچ گیاهی نمی‌روید. این جا مانند بدترین قسمت کویر نمک و البته بدون لکه‌های برجسته‌ی سفید رنگ است. یزد در قسمت بزرگی از این ریگزار قرار گرفته است. گاهی اوقات شن‌های روان ممکن است تحرکی در بخش‌هایی از این ریگزار به وجود آورند، اما چنین نقاطی نیز همچون سایر مناطق بیابان شنی برهنه‌اند، و امواج شن‌های روان هم هیچ دگرگونی چشمگیری در فضای بی‌روح و یکنواخت بیابان پدید نمی‌آورند.

<sup>۱۶</sup> واحد طول معادل ۹۱/۴۴ سانتی‌متر. (م)

## مزارا

واحه‌ها. البته واحه‌هایی در این بیابان وجود دارد؛ اما آن چه که واحه نامیده می‌شود، در واقع تفاوت چندانی با بیابان که آن را در بر گرفته، ندارد. واحه در حقیقت همان بیابان است که به وسیله‌ی انسان به زیر کشت رفته و آباد شده است. در دشت‌هایی که آب پس از طی فاصله‌ای آورده شده، زمین طوری آبیاری می‌شود که فقط جاهایی که بذر کاشته شده است، مشروب شود. تقریباً هیچ نوع علف، چمن، گیاهان در هم پیچیده، پرچین و علف هرز وجود ندارد. هر جوانه‌ای در مزرعه گندم یک واحد مجزا به شمار می‌رود، که می‌تواند بدون مزاحمت برای گیاهان اطراف به راحتی رشد کند. حتی در باغ‌هایی که سرسبزتر به نظر می‌رسند و به وسیله‌ی دیوارهای گلی بلند محصور و از دسترس دیگران دور نگاه داشته شده‌اند نیز همان نمای محقر واحه‌ها در هر طرف به چشم می‌خورد. با وجود امکان سه بار برداشت محصول در سال، با یک نظر گیاهان بسیاری به چشم می‌آیند که به هنگام کمبود آب قطعاً خشک خواهند شد، و البته این اتفاقی است که مکرراً رخ می‌دهد. هیچ نوع درخت یا درختچه جنگلی وجود ندارد، و آن درخت‌هایی هم که کاشته شدند، بسیار کوچکند و شاخ و برگ اندکی دارند. واحه‌هایی نظیر این‌ها، بسته به میزان آبی که دارند، نام‌گذاری می‌شوند؛ آن دسته از واحه‌هایی که می‌توانند جمعیت نسبتاً زیادی را تغذیه کنند، شهرها هستند، آن‌هایی که می‌توانند نیازهای جمعیت کم‌تری را تامین کنند، آبادی‌ها را شکل می‌دهند و واحه‌هایی که تنها قادرند که یکی دو خانوار را پوشش دهند، مزارا<sup>۱۷</sup> نامیده می‌شوند. اما، در هر حال واحه‌ها چه بزرگ و چه کوچک، کاملاً جزئی از بیابانند.

<sup>۱۷</sup> مزارا همان مزرعه است که در لهجه‌ی مردم یزد به صورت «مزارا» تلفظ می‌شود. (م)

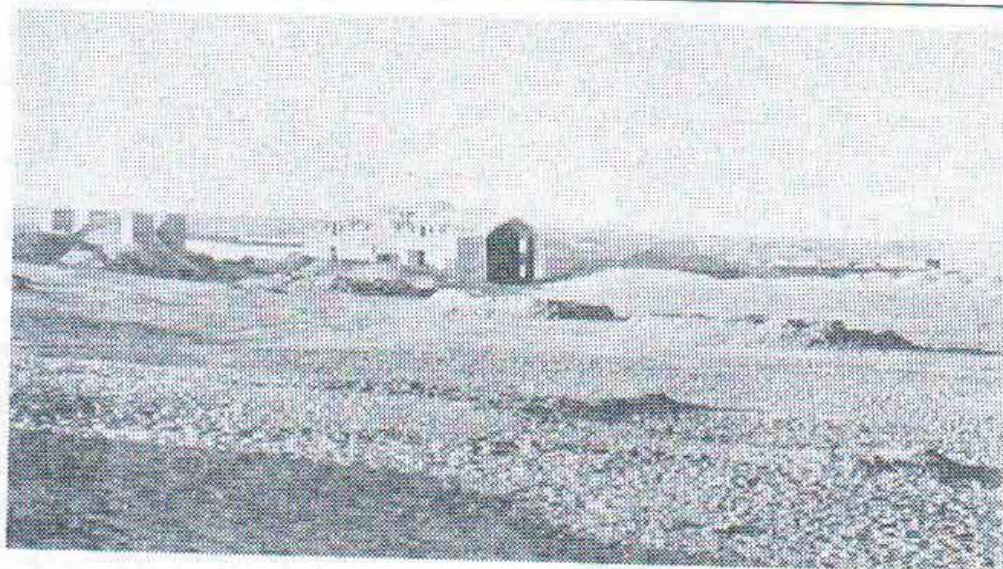
سیلاب‌های کوهستانی. در تپه‌ها و دامنه‌های اطراف آن، پوشش گیاهی بیش‌تری وجود دارد، اما میان این پوشش گیاهی با بیابان‌های بایر و بی‌بر تفاوت محسوسی وجود ندارد. فقط در ارتفاعات و در شکاف کوه‌ها، درست بر فراز مزارها (مزرعه‌ها) و روستاها، سبزه‌ها به صورت خطوط باریکی در دو طرف محل عبور سیلاب می‌رویند. امکان دارد در این بخش‌ها بتوان لابه‌لای تخته‌سنگ‌ها جوانه‌های کوچک سرخس و گل‌های ظریف، و یا بوته‌ی زرشک وحشی خودرویی را یافت. دور از بستر دائمی سیلاب‌های کوهستان، مجدداً نوعی از بیابان حاکم است، اگرچه در این قسمت‌ها نیز در میان بوته‌های خشک پراکنده، به تناوب گونه‌های گیاهی پرشاخ و برگ متنوعی یافت می‌شوند، و از این رو منظره‌ی کوه به هیچ وجه کاملاً عریان نیست. به محض آن که این سیلاب‌ها به سطح زمین می‌رسند، تا حد امکان به میان زمین‌های پله‌پله‌ای هدایت شده و برای آبیاری مورد استفاده قرار می‌گیرند و در مزارهای خیلی کوچک جنبشی به وجود می‌آورند. سپس به میان باغ‌های میوه و درختان گردو در روستاهای اطراف تپه‌ها سرازیر می‌شوند؛ و سرانجام، اگر آبی در سرچشمه‌ی اصلی آن در کوه باقی مانده باشد، قطعات نسبتاً وسیع‌تری از زمین‌های کناره‌های دشت سیراب می‌شوند.

نظام آبرسانی. در میان دشت‌ها، در عمق شصت یاردی زمین می‌توان به آب دست یافت. از چاه‌هایی با این عمق آب برای نوشیدن کشیده می‌شود، ولی مقدار آن به حدی نیست که برای کشاورزی به کار رود. بنابراین، اگر سیلاب‌های ناشی از ذوب برف‌ها تنها منبع تأمین آب کشاورزی باشند، مراکز زیستی دشت‌های ایران غیرقابل سکونت خواهند بود؛ زیرا در مناطقی همچون یزد میزان بارش باران بسیار ناچیز است و بارش نه یا ده میلی‌متری باران یا برف طی دوازده ماه سال آن قدر نیست که سالی پرآب را پدید آورد. لیکن آبی که با فاصله‌ی شصت، یا حتی صد یاردی از پای تپه به دست می‌آید،

## فصل اول

کاملاً ثمربخش است. از چاه اصلی در پای تپه تا مرکز دشت فاصله‌ی قابل توجهی، البته با یک شیب بسیار تدریجی وجود دارد. بنابراین وقتی که چاه اصلی حفر شد و به آب رسید، امکان حفر یک ردیف طولانی از چاه‌های مشابه با فواصل بین بیست تا چهل یارد به سوی مرکز بیابان، تا فاصله‌ی سیصد پا<sup>۱۸</sup> پایین‌تر از چاه اصلی وجود دارد. این سلسله چاه‌ها گاه تا بیش از سی مایل امتداد دارند، و سرانجام به نقطه‌ای از بیابان می‌رسند که سطح آن با سطح آب چاه مادر برابر است. آن گاه انتهای تمام چاه‌ها به وسیله‌ی یک مجرای زیرزمینی [کوره‌ی قنات] به یکدیگر متصل می‌شوند، و قطر این مجرای زیرزمینی تنها در حدی است که یک مرد بتواند از آن عبور کند؛ آب وارد این مجرا می‌شود و از میان یک گودال روباز [مظهر قنات] در میان بیابان بیرون می‌زند، البته انتقال آب به وسیله‌ی این کانال‌ها که قنات نامیده می‌شوند، و اغلب سی تا چهل مایل طول دارند، به هیچ وجه کم هزینه نیست، و به همین دلیل آب بلافاصله بعد از این که به سطح زمین می‌رسد، مورد استفاده قرار می‌گیرد. در نتیجه در دشت‌های بایر ایران می‌توان دو پدیده‌ی شگفت‌انگیز را مشاهده کرد: نخست مزرعه‌های کوچک قائم به ذاتی، در درون گستره‌ای خشک و بی‌آب و علف که به وسیله‌ی جوی‌های مصنوعی آبیاری می‌شوند و فرسوخا با نقاط دیگر فاصله دارند؛ و دوم شهرهای بزرگی همچون یزد، که به دور از هر نوع منبع تأمین آب طبیعی، در بایرترین نقاطی که در سراسر کویر یافت می‌شود، و در فرورفتگی‌های مرکزی واقع شده‌اند که شن‌های روان درون آن‌ها جمع شده و همه چیز و حتی اندک نشانه‌های زندگی گیاهی را به زیر خود فرو برده‌اند.

<sup>۱۸</sup> واحد اندازه‌گیری، معادل ۳۰/۴۸ سانتی‌متر. (م)



حجت‌آباد، اولین منزل بعد از یزد. ریگزار، با دهانه‌های قنات در نمای جلو

بیابان‌های ایران بسیار طویل، نسبتاً کم‌عرض، و تماماً بیش از آن چه که تصور شود، هموارند. بیابان‌هایی که از کاشان یا کرمان به یزد منتهی می‌شوند، به طور متوسط در حدود شصت مایل عرض دارند. اما رشته کوه‌های خشک، ناهموار و عظیمی که در دو سوی این بیابان‌ها قرار دارند، از هر نقطه با وضوح کامل وسعت این بیابان‌ها را نشان می‌دهند، و مسافری که با چنین فضاهای خالی در دنیای شرق آشنا نیست، به سختی می‌تواند وسعت پهناوری این دشت‌ها را باور کند. کوه‌ها، دشت‌ها، چشم‌انداز دور و نزدیک و به طور کلی به جز برف‌های قله‌های کوه‌ها، لایه‌های دراز و پراکنده‌ی نمک در گوشه و کنار بیابان، یا سراب‌های متحرک دائمی، همه چیز در منطقه‌ی یزد به رنگ قهوه‌ای بی‌روح است. حتی به هنگام طلوع و غروب خورشید، یعنی زمانی که آسمان و تپه‌های دور دست در زیر تالابو خورشید با شکوه بسیار می‌درخشند، فقدان آن فضای ملایمی که تنها در اثر تابش خورشید بر هوای مرطوب می‌تواند در پیش‌نمای این منظره پدید آید، به طور کامل به چشم می‌خورد.



قریه‌ها. نزدیک یزد قریه‌ها برآمده از مصالح همان زمینی که بر روی آن قرار گرفتند، به صورتی مجزا و دور از هم با محدوده‌هایی مشخص و روشن در این منظره‌ی قهوه‌ای رنگ ظاهر می‌شوند. اندک کشتزارهای بدون حصار که در پیرامون قریه‌ها قرار دارند، و عموماً به صورت کرت‌های مستطیل‌شکل و شبیه «زمین‌های استیجاری»<sup>۱۹</sup> کوچک [انگلستان] مرتب شده‌اند، تا زمانی که فرد مسافر کاملاً نزدیک آن‌ها نباشد، به ندرت دیده می‌شوند؛ معدود درختان موجود هم به شکل اسفانگیزی محقر و بی‌رنگ و لعاب‌اند، و عمارات و دیوارها که تنها از گل ساخته شدند، از سه طرف از هم پاشیده و ویرانند.

با گذشتن از تعدادی از این روستاها به یزد می‌رسیم، که آن هم جدا افتاده و منفرد است، و در اطراف آن تعداد زیادی از همان روستاها وجود دارد. اگرچه، هنگامی که از طریق غالب راه‌های اصلی به شهر نزدیک می‌شویم، مطلقاً مزرعه و درختی به چشم نمی‌خورد. همچنین بادگیرهای<sup>۲۰</sup> بلند و مربع‌شکل زیادی که مانند دودکش کارخانه‌های کوچک به نظر می‌رسند، بر فراز شهر دیده می‌شوند. شهر یزد هم مثل قریه‌ها، قهوه‌ای رنگ است، اما معدود لکه‌های سفیدی هم وجود دارند. یک یا دو گلدسته با کاشی‌کاری ناچیز و گنبدی سبز که به نظر می‌رسد جدیداً بازسازی شده است نیز دیده می‌شود؛ اما این‌ها آن قدر چشمگیر و قابل ملاحظه نیستند که در نمای قهوه‌ای رنگ عمومی منطقه تغییری ایجاد کنند.

<sup>۱۹</sup>Allotments، زمین‌های استیجاری در بریتانیا. (م)

<sup>۲۰</sup>Air-shafts

باغ‌های ایرانی. اکنون ما در میان باغ‌ها<sup>۲۱</sup> هستیم. باغ یک محوطی دیوارکشی شده، و عموماً مستطیل‌شکل با دیوارهای گلی به بلندی دوازده پا است که پیرامون آن زمین‌های زراعی قرار دارد. در اغلب موارد یک باغ تنها شامل مزارع کشاورزی است. باغ‌های مرغوب‌تر متعلق به ایرانیان ثروتمندتر و در میان آن‌ها یک خانه‌ی ویلایی تابستانی با ایوان‌های متعدد کاملاً روباز ساخته شده است. این باغ‌ها مملو از درختان میوه و بوته‌های گل محمدی<sup>۲۲</sup> هستند. به علاوه تعدادی درخت کوچک نارون، یا سپیدار کوتاه، یا به احتمال تعدادی سرو نیز در این باغ‌ها وجود دارد.<sup>۲۳</sup> اما گل‌های متنوع متعددی در آن‌ها یافت نمی‌شوند. در باغ‌های مرغوب نیز بیش‌تر فضای زمین‌ها به کشت مزرعه‌ای اختصاص داده شده است. چیدمان همه چیز در این باغ‌ها به سبک باغ‌های آلمانی است، و تنها تفاوت در فقدان شاخ و برگ‌های انبوه و زمین‌های چمن‌کاری شده سرسبز، و نیز عدم نیاز به غرس مداوم درختان و بوته‌ها دیده می‌شود، آن طور که در مورد باغ‌های اروپایی رایج است. در باغ‌های نیکوتر همیشه یک جوی کوچک آب روان جاری است، که عموماً از میان برکه‌ای ساخته شده با کناره‌های سنگی می‌گذرد. این قسمت برای یزدی‌ها بهترین و با ارزش‌ترین بخش باغ به شمار می‌رود. به نظر می‌رسد در ایران یک جوی کوچک آب روان با عرضی در حدود دو پا، در تلطیف هوا و فضای منزل همان

<sup>۲۱</sup> نگارنده، جز برخی استثنائات، لغات ایرانی را تنها هنگامی که برای نخستین بار در این کتاب ذکر می‌شوند، به کار برده است.

[این لغات در متن اصلی به صورت ایتالیک آمده‌اند که برای اطلاع خواننده در ترجمه‌ی فارسی هم به صورت ایتالیک مشخص شده‌اند. (م)]

<sup>۲۲</sup> Rose

<sup>۲۳</sup> علاوه بر درختان مذکور درخت کبوتر نیز که با سپیدار هم خانواده است، به وفور در یزد کاشت می‌شده و می‌شود. (م)



تأثیری را دارد که ما از یک زمین چمن و یک گلزار خوب و فرح‌بخش انتظار داریم.

**جاده‌ها.** هنگامی که در جاده‌های اطراف هستیم، از تمام این سرسبزی باغ‌ها جز نوک بلندترین درختان هیچ چیز دیگری قابل مشاهده نیست. البته در یزد فقط باغاتی که به گونه‌ای در مسیر عبور قنات‌ها قرار دارند، از چنین درختان سرسبز و مرتفعی برخوردارند. دور تا دور شهر تنها دیوارهای ساده گلی و درب باغ‌ها به چشم می‌آیند. اطراف درهای باغات با آجر کار شده، و در برخی موارد روی آجرها را تا حدی با گچ سفید کرده‌اند. ورودی باغات از لب جاده فاصله دارد. قسمت بالای دیوارهای گلی معمولاً وضعیت بدی دارد، و در نقاط مختلف دیوار برای ورود به باغ حفره‌های ناهمواری به عنوان راه میان‌بر توسط باغبان ساخته شده است. در چنین مواردی تکه‌های گل و خشت‌های جورواجور که از دیوار بیرون آورده شدند، در کنار جاده افتاده‌اند. خشت‌ها را برای خشک شدن در آفتاب در وسط جاده می‌گذارند و آن قسمت از سطح جاده که به وسیله‌ی آجرها اشغال شده، معمولاً برای خشک کردن کود که با مقدار کمی خاک مخلوط شده، به کار می‌رود. رنگ‌رزان نیز از جاده‌ها برای آویختن پارچه‌های خود و خشک کردن آن‌ها، و همچنین برای چیدن کلاف‌های ابریشم، که آن‌ها را به دور میخ‌های چوبی می‌پیچند و با فاصله‌هایی در حدود چهل یارد در دیوارها فرو می‌برند، استفاده می‌کنند. سطح جاده کمی ناهموار است، و گاه به طرز جالبی نه‌ری را تشکیل می‌دهد که به یک قنات منتهی می‌شود. در همان حال که ما به خانه‌های اصلی نزدیک می‌شویم، جاده باریک می‌شود، زیرا جاده صرفاً حد فاصلی طبیعی بین دیوار باغ‌ها و دیوار خانه‌هاست، که از بیرون دقیقاً شبیه دیوار باغ‌ها هستند، و نزدیک آن‌ها قرار گرفته‌اند.



## سفرنامه تبرک

بازارها. زمانی که نزدیک مرکز شهر هستیم، گاه به میدان‌های روبازی بر می‌خوریم که در یک طرف آن‌ها مسجد کوچکی قرار دارد. دیوار مسجد به رنگ سفید کدر است، و کتیبه‌ای با حروفی به رنگ سیاه بر روی یک آجر یا کاشی کوچک در بالای درگاه مسجد نصب شده است. در وسط مسجد یک محراب گلی نسبتاً مخروطی و با سقف مسطح قرار گرفته، که در حدود پنج پا ارتفاع و شش پا طول دارد، و با کاشی‌هایی که به همان نسبت محقر و قراضه‌اند، پوشانیده شده است. گرداگرد چنین میدان‌هایی غالباً طاق‌های قوسی زده شده‌اند، که سه پا از سطح زمین فاصله دارند. بازارها صرفاً دالان‌هایی باریک و قدیمی‌اند که با یک سلسله گنبد‌های گلی، که سقف یکپارچه اما نامنظمی را شکل می‌دهد، پوشانده شده‌اند. اجناس و کالاها روی ردیفی از تاقچه‌های گلی در معرض دید قرار دارند، و در پشت آن‌ها یک اتاق گلی است.

**کاربردهای گل.** ماده‌ی اولیه بسیاری از لوازم و ظروف هم گل است. تابه‌ها، خمره‌های نگه‌داری غلات، انواع گوناگون اسباب بازی، طبق‌های نگه‌داری نان، و تعداد دیگری از لوازم و اسباب خانه، از سفال ساده‌اند که به شکل زمخت و ناهمواری از گل ساخته شده، و سپس در آفتاب خشک شده‌اند. تنگ‌های آب، اقسام متنوع کوزه‌ها، قلک‌های پول کودکان، و تنگ‌های قلیان بدون کوچک‌ترین لعابی در آتش پخته می‌شوند. تنوره‌های پخت نان نیز از گل درست می‌شوند، و آن‌ها را نزدیک درب خانه‌ها در زمین کار می‌گذارند. بسیاری از یزدی‌ها حتی گل را می‌خورند، که در نتیجه‌ی آن سیمای‌شان به صورتی رنگ پریده و بیمارگونه در می‌آید. هوشمندی یزدی‌ها در بهره‌برداری کامل از گل باورنکردنی است. گاه می‌توان مردانی را در خیابان‌ها دید که مشغول ساخت خمره‌های ذخیره‌ی غلات‌اند. در ابتدای کار تکه‌ای از گل نرم با

## نعلباز

ضخامتی نزدیک به یک اینچ<sup>۲۴</sup> و نیم را به صورت گرد بر روی زمین پهن می‌کنند. سپس تکه‌ای دیگر از گل را به صورت استوانه‌ای دراز به شکل سوسیس درآورده، و آن را به صورت حلقه‌ای بر روی گل پهن شده می‌گذارند. در ادامه‌ی کار حلقه‌های گل یکی بعد از دیگری دایره وار بر روی یکدیگر قرار می‌گیرند، و این کار تا زمانی که ارتفاع این توده‌ی گل به نزدیک چهار پا برسد، ادامه می‌یابد. هر حلقه‌ی گل، در همان حال که در جای خود گذارده می‌شود، با دست صاف شده، به حلقه‌ی زین خود می‌چسبد و با آن یکی می‌شود، و زمانی که کارهای ساخت خمره تمام شد، کم‌ترین اثری از محل اتصال حلقه‌ها بر جای نمی‌ماند. تمام این کار بدون استفاده از چرخ کوزه‌گری یا هر نوع دستگاه دیگری انجام می‌شود. وقتی خمره را پر کردند، دهانه‌ی آن را به وسیله‌ی یک درپوش گلی، گل می‌گیرند.

**محیط خانه‌ها.** من تا این جا تقریباً موفق نشدم تا میزان آشفته‌گی و بی‌نظمی خیابان‌ها را به اندازه‌ی کافی بنمایانم. حیاط اصلی هر خانه عموماً یک باغ نسبتاً بزرگ است. به دلیل اهمیت آب‌انبارها ساکنان خانه‌ها به طور مداوم وضعیت آب‌انبار را مورد رسیدگی و اصلاح قرار می‌دهند، و مقدار زیادی از رسوبات را در خیابان خالی می‌کنند یا اگر موقعیت آن فراهم شود، خاک‌ها را هر روز از خیابان به خارج می‌برند. در طول کناره‌های خیابان‌ها گودال‌های کم‌عمقی برای انداختن زباله‌ها وجود دارد؛ و این طرف و آن طرف چاه‌های مستراح به چشم می‌خورند؛ با تمام این‌ها خیابان‌ها عرصه‌ی پرسه‌ی بچه‌ها و جست‌وجوی سگ‌ها برای غذاست، و جز در محله‌ی یهودی‌ها، خیابان اصلی نسبتاً تمیز است. با این حال به لطف تابش شدید آفتاب و فقدان مطلق رطوبت در هوا، تقریباً تنها بوهای ناخوشایند رایج در فضای شهر در اطراف حمام‌های عمومی و جاهایی که رنگرزان مشغول به کارند، به مشام می‌رسد.

<sup>۲۴</sup> واحد طول معادل ۲/۵۴ سانتی متر. (م)

## سنگ یا آجر فرش شده است.

خانه‌ها. اکنون اجازه دهید تا از طریق یکی از درگاه‌ها به یکی از خانه‌های طبقات بالا وارد شویم. در ابتدا خود را در یک هشتی یا رواق گرد می‌یابیم، که با یک گنبد کوچک مسقف شده است، و در مرکز این گنبد عموماً حلقه‌ای برای آویختن چراغ وجود دارد. بعد از این هشتی وارد دهلیزی می‌شویم که به یکی از حیاط‌های خانه می‌رسد. در یک خانه خوب دو، یا حتی سه حیاط وجود دارد. زندگی خانواده در قسمتی از حیاط که مناسب‌تر است می‌گذرد، و مردها از مهمانان خود در قسمت دارای حیاط کوچک‌تر پذیرایی می‌کنند. با وجود آن که این قاعده استثنا هم دارد، به نظر نمی‌رسد که زنان طبقات بالا در یزد شکایت زیادی در موضوع خانه داشته باشند. در داخل حیاط، یک حوض با باغچه‌های گل در اطراف آن دیده می‌شوند؛ مابقی کف حیاط معمولاً با سنگ یا آجر فرش شده است.

باغچه‌های گل از سطح حیاط پایین‌ترند، و با آب حوض آبیاری می‌شوند. ظرف‌های آب‌پاش فقط برای آب‌پاشی سطح مفروش حیاط به کار می‌روند. گاه سطح تمام باغچه‌ها را تا سرداب خانه پایین می‌آورند تا به آب قنات نزدیک‌تر باشد. بنای خانه شامل دو دستگاه ساختمان اکثراً یک طبقه، یا احتمالاً یک یا دو اتاق در طبقه‌ی بالاست. اتاق‌های فوقانی، که در حقیقت طبقه‌ای مجزا نیستند، بر روی کوتاه‌ترین اتاق‌های طبقه‌ی همکف ساخته می‌شوند تا به این ترتیب سقف تمام ساختمان کمابیش در یک سطح قرار بگیرد. سقف خانه‌ها معمولاً با آجرهای پهن، به شکل کاشی، فرش شده و با دیوارهای گلی کوتاه در لبه‌های پشت بام محصور می‌شود، با این کار محل تقریباً دنج و خنکی به وجود می‌آید که افراد خانواده می‌توانند تابستان‌ها در آن جا بخوابند. احتمال دارد که شبه گنبدی نیز بر روی بقیه‌ی سطح پشت بام در نظر گرفته شود. همچنین جزء همیشگی بناهای یزد یعنی بادگیر، یا تهویه‌های مربع‌شکل هوا را هم باید نام برد که مسیر ورود هوا به صورت عمودی از پشت بام به طرف



پایین است و خروجی آن در عقب رواق بزرگ تابستانی، یا تالار، قرار دارد. در چهار طرف قسمت بالایی بادگیر منفذهای عریضی ایجاد شده که هر نسیمی را به درون خود می‌کشند. تالار اتاق اصلی خانه در سمت تابستانی آن است، که رو به شمال دارد.

**قسمت‌های تابستانی.** تالار اغلب به شکل صلیب با محورهای عریض یا به صورت مستطیلی که گوشه‌های آن کاملاً حذف شده و تقریباً به شکل صلیب درآمده، ساخته می‌شود. ضلع طولی این مستطیل رو به سمت حیاط دارد، و فاقد هر نوع دیواری است، اما پرده‌ای پارچه‌ای که به وسیله‌ی قرقره بالا و پایین می‌رود، در جلوی آن آویزان است. در سمت راست و چپ این پرده‌ی آفتاب‌گیر، راهروهای کوتاهی وجود دارند که با تیغه جدا شده و به عنوان ورودی به کار می‌روند. در قسمت عقب تالار، در برابر بخش جلویی تالار و در بین ورودی‌ها نیز فضایی خالی در زیر بادگیر وجود دارد، که کاملاً صلیبی شکل است. سقف تالار را قوس گنبدی بلند می‌پوشاند. برای این که سرداب خانه پنجره داشته باشد، سطح کل تالار را در حدود سه پا از سطح حیاط بالاتر می‌برند، و در جای این فاصله نرده‌های عمودی کار می‌گذارند که حکم پنجره‌های سرداب را دارد. برای پنج ماه از سال، تالار تنها قسمت قابل سکونت در یک خانه‌ی ایرانی است؛ و همچون اتاق‌های نشیمن از آن استفاده می‌کنند. اتاق‌های هر طرف تالار بسیار شبیه اتاق‌های زمستانی‌اند و از این رو نیازی نیست تا جداگانه به شرح آن‌ها بپردازیم.

**تاقچه‌ها.** تمام مجموعه‌ی ساختمان کاملاً با یک عمارت انگلیسی تفاوت دارد. به استثنای دیوارهای گلی و ناصاف باغ‌ها، معمار ایرانی به ندرت دیوارهای یک دست و فاقد جای خالی یا پنجره می‌سازد. در دیوارهای یک مجموعه ساختمانی از داخل، معمولاً دیوارهای اصطبل‌ها و ساختمان‌های فرعی به

صورت گه گاه و دیوارهای اتاق‌ها، راهروها و رواق‌ها به صورت همیشگی، سلسله‌ای از تاقچه‌ها یا فرورفتگی‌هایی با تاق‌های هلالی‌شکل تعبیه شده است که کمابیش با دقت ساخته شده‌اند. در خانه‌ها ارتفاع این تورفتگی‌های هلالی، مگر آن‌هایی که به درها، پنجره‌ها، یا گنجه‌ها اختصاص یافته، به سه پا می‌رسد؛ به این ترتیب دور تا دور هر اتاق ایرانی ردیفی از رفاها وجود دارد که به آن تاقچه می‌گویند، و تقریباً به اندازه‌ی یک پیش‌بخاری کوچک‌اند، و دهانه‌ای پهن و گاه بسیار پهن دارند و به جای آن که به طرف بیرون پیش آمده باشند، به طرف داخل تو رفته‌اند. در صورتی که ارتفاع اتاق اجازه دهد، یک نوار ایزار صاف تزئینی در بالای تاقچه‌ها کار می‌شود، و بالای آن هم یک نوار ایزار دیگر که معمولاً از نوار اول بسیار کوتاه‌تر و ساده‌تر است. بالاتر از نوار ایزار دوم، ردیف دوم نوارهای تزئینی صاف قرار دارند، که به درون قوس داخلی سقف اتاق امتداد می‌یابند، زیرا که سقف اتاق‌ها را از داخل همیشه به صورت هلالی می‌سازند، اگرچه زمانی که بخواهند یک اتاق فوقانی نیز بنا کنند، آن‌ها را به صورت مسطح در می‌آورند. در ساخت تاقچه‌های داخل دیوار تنها خشت و گل به کار می‌رود، و چوب یا پایه‌های چوبی استفاده نمی‌شود؛ و در حقیقت در ساخت خانه‌های یزد، به استثنای درها و پنجره‌های مطلقاً هیچ چوبی به کار نمی‌برند.<sup>۲۵</sup>

<sup>۲۵</sup> توصیفات مؤلف از خانه‌های یزد، و به ویژه عدم کاربرد چوب در اسکلت خانه‌ها، تنها در مورد خانه‌های شهر یزد و بعضاً شهرستان‌های آن صادق است. در ساخت خانه‌های روستاهای کوهستانی و به خصوص در سقف خانه‌ها چوب به مقدار زیاد به کار می‌رفته است و از این رو سقف خانه‌های روستاهای کوهستانی برخلاف خانه‌های شهر یزد از داخل کاملاً صاف و چوبی بوده است و روی چوب‌ها از بیرون یا سطح پشت بام را با کاه گل می‌پوشاندند. (م)

**تزئینات خانه‌ها.** در خانه‌های ایرانی سه نوع سبک در ساخت دیوارها قابل مشاهده است. گاه سطح دیوارهای گلی ناهموار را یا با لایه‌ای صاف و نرم از گاه گل، یا ملات گل و ماسه می‌پوشانند، و دیوار همچنان قهوه‌ای رنگ باقی می‌ماند. در خانه‌های نسبتاً خوب این نوع روکار دیوارها اغلب برای رواق‌های تابستانی مناسب تشخیص داده شده و به کار می‌رود. در بیش‌تر موارد زوایای نوار ابزارها را با گچ‌بری تزئین می‌کنند، و وقتی طرح‌های زینتی با همان اسلوب به آن‌ها اضافه می‌شوند، نتیجه‌ی کار فوق‌العاده زیبا خواهد بود. اما معمولاً اتاق‌های نشیمن در یک خانه ایرانی کاملاً با گچ سفید می‌شوند، و وسط سقف را با ضخامت یک هشتم اینچ با گچ‌بری زینت می‌دهند. این طرح‌ها و نقوش هندسی پیچیده و دقیق به دست معماران بومی و با ابزارهایی در حد یک اسکنه و تکه‌ای ریسمان خلق می‌شوند. در آوردن تاقچه‌ها و گچ‌بری‌ها و نوار ابزارهای صاف به یک اندازه بدون استفاده از آلات و ادوات شگفت‌انگیز است، اما با این همه اگر تاقچه‌ها اندازه گرفته شوند، هرگز دو تای آن‌ها دقیقاً با هم مساوی نخواهند بود. مع‌هذا هنوز هم ساخت یک اتاق ایرانی، احتمالاً با یک گنبد بزرگ، با مصالحی در حد گل و گچ و تعداد اندکی خشت، بدون هر نوع اسکلت یا ستون‌های چوبی، و با کمک ساده‌ترین ابزارهای بنایی، چیزی است که می‌تواند به عنوان یکی از شگفت‌آورترین عجایب شرق به حساب آید.

**قسمت زمستانی.** در قسمت زمستانی خانه هم مانند بخش تابستانی آن، بهترین اتاق معمولاً در مرکز قرار دارد. اتاق‌های بهتر تقریباً همیشه به این قسمت نزدیک‌ترند تا به بخش مقدم خانه، و به وسیله‌ی دالان‌هایی که به میان تمام قسمت‌های خانه می‌روند، از هم جدا می‌شوند. این مسئله باعث می‌شود تا کل نمای جلوی اتاق به پنجره‌ها اختصاص یابد. معمولاً در انتهای بعضی از اتاق‌ها یک پستو وجود دارد، که اغلب برای خوابیدن از آن‌ها استفاده می‌شود. از آن جا که کف خانه سه پا از سطح حیاط بلندتر است، دالان‌های میان

اتاق‌ها از طرف حیاط دارای پله، اما فاقد درند. از این‌رو، جهت اتاق‌ها در چنین خانه‌ای مستلزم قرار گرفتن به سمت هوای آزاد است. اتاق‌های کوچک‌تر عموماً نزدیک بخش جلویی خانه قرار می‌گیرند، و در این حالت گاه اتاق‌ها ایوان دارند. اتاق‌های زمستانی همواره انتهای شمالی حیاط را اشغال می‌کنند، اما اغلب در طول کناره‌های شرقی یا غربی خانه ساخته می‌شوند.

**پنجره‌ها.** اتاق‌ها عموماً براساس تعداد پنجره‌هایی که دارند، نام‌گذاری می‌شوند، که معمولاً سه یا پنج پنجره‌اند. یک اتاق خوب پنج‌پنجره نامی با پنج پنجره قدی<sup>۲۶</sup> و قوس‌های هلالی اطراف آن دارد. در کتیبه‌ی نیم‌دایره‌ای هر پنجره قطعات شیشه رنگی کار گذارده شده که با یک شبکه‌ی چوبی در جای خود ثابت شده‌اند. این شبکه‌ی چوبی از فاصله‌ی کم مشبک‌کاری به نظر می‌رسد، اما در واقع ترکیبی از قطعات متعدد چوب است که به هم متصل‌اند. بعضی از پنجره‌های قدیمی‌تر بی‌نهایت ظریف کار شده‌اند، اما حتی یک پنجره‌ی خوش‌ساخت نیز چندان با دوام نیست، و امروزه نجارها تنها می‌توانند کارهای زمخت بسازند. بعضی از پنجره‌ها که چهل یا پنجاه سال قدمت دارند، به طرز حیرت‌انگیزی ظریف‌اند، اما چنین کارهایی در زمان حاضر حتی با پول یا علاقه نیز نمی‌تواند ساخته شود. پنجره قدی شامل دو در است که در وسط با هم جفت می‌شوند. هیچ لولایی در پنجره وجود ندارد، بل هر یک از درهای آن پایه‌ای دارند که در سوراخی گلین می‌چرخد. ترتیب و آرایش شیشه‌های رنگی که صورتی یکپارچه را شکل می‌دهند، بسیار هنرمندانه است. شبکه‌ی چوبی روی شیشه‌ها نیز به همان نسبت هنری است، اما اندازه‌ی آن تا حدی از اندازه‌ی شبکه‌ی کتیبه‌ی پنجره بزرگ‌تر است. همان‌طور که تصور می‌رود، تمیز نگه داشتن این پنجره‌ها بسیار دشوار است. در مورد شیشه‌ها، گذشته از این که بسیار کوچکند، کاملاً در شیار چوب محکم شده، از آن جا که عجلولانه

<sup>26</sup>French Window



کار می‌شوند، به ندرت با هم متناسب و یک اندازه‌اند. ساخت درها نیز از همان طرح و قالب پنجره‌ها تبعیت می‌کند. اما درها چارچوب چوبی دارند. بالای درها اغلب کتیبه‌ای شیشه‌ای کار می‌شود. چوب درها و پنجره‌ها را به طرز ناخوشایندی رنگ قهوه‌ای مایل به زرد می‌زنند. و در همان حال که رنگ آن‌ها خشک نشده مورد استفاده قرار می‌گیرند. گره‌ی ما معمولاً می‌توانست از لای یک در بسته به داخل بیاید.

**نمای عمومی.** البته هیچ نوع چفت و بست برای درها وجود ندارد که از هر دو طرف داخل و خارج قابل استفاده باشد و از این لحاظ همچون بقیه‌ی موارد یک خانه‌ی ایرانی به وضوح مشکل‌ساز است. با این همه شکل ساختمان زمانی که نوساز است، بسیار زیباست. این انبوه پنجره‌های قدی با شیشه‌های رنگی، که به طرز هنرمندانه‌ای کنار هم چیده شده، و ردیف تاقچه‌های سفید رنگ در سراسر دیوارها به همراه سقف هلالی بلند با گچ‌بری‌های خارق‌العاده‌ی نمای کلیسایی و روحانی به اتاق می‌بخشند. در عقب اتاق غالباً ردیف مشابیه‌ی از پنجره‌های دو در وجود دارد که به پستوی اتاق که قبلاً به آن اشاره کردم می‌رسند. این ترتیب قاعده‌مندی نمای عمومی را افزایش می‌دهد.

**اسباب و اثاثیه‌ها.** قبل از پرداختن به توصیف اسباب و اثاثیه خانه، باید یادآور شوم که سبک کاملاً متفاوت دیگری نیز در پنجره‌ها وجود دارد. یعنی سبک ارسی که در آن پنجره بدون قرقره بالا می‌رود، و زمانی که باز است به وسیله‌ی نگه‌دارنده‌ی فلزی ثابت می‌ماند. همچنین وجود مشبک‌های بدون شیشه نیز در این مدل از پنجره‌ها بسیار عادی است. در زمستان بر روی پنجره‌های ارسی کاغذ یا پارچه‌ی چلواری می‌چسبانند. یک یا دو طرح دیگر نیز برای تزئین وجود دارد که گاه به چشم می‌خورند. این امکان هست که ردیفی از نقاشی‌های قشنگ و آشکارا هنرمندانه دورتادور اتاق را درست در زیر





تاقچه‌ها زینت داده، و نمای تازه‌ای به ازاره‌ی دیواره ببخشند. گاه سقف را کاملاً جزء به جزء با گچ‌بری و آینه‌کاری تزئین می‌کنند، زمانی که تزئین سقف بیش از اندازه و اغراق‌آمیز نباشد، نتیجه‌ی کار مطبوع و خوشایند است. گاه هم آینه‌های بسیار نامرغوب در اندازه‌های دوازده در شش اینچ در دیوار کار می‌گذارند. تقریباً در تمام اتاق‌ها زنگ‌هایی را برای محافظت از ننوی کودکان به بست‌های فلزی آن‌ها متصل می‌کنند.

شومینه‌ها نتیجه‌ی ورود سبک زندگی اروپایی‌اند، ولی معمولاً تنها در یکی از اتاق‌های خانه‌های طبقات بالا یافت می‌شوند. این شومینه‌ها تقریباً همیشه باریک و نسبتاً بلندند، تا با طرح تاقچه‌ها همخوانی داشته باشند، و آن‌ها را در داخل دیوار و بدون استفاده از فلز می‌سازند. لوازم فلزی اتاق، همچون زنگ نوها، بست‌ها، و چفت در و پنجره‌ها را با آهن سفید شده می‌سازند که روی آن‌ها به طرز غیرعادی حکاکی شده و میخ‌هایی با انتهایی بسیار گرد و پهن که از همان جنس‌اند و از یک تا سه یا چهار اینچ درازا دارند، به وفور از سوی ایرانیان برای تزئین کارهای چوبی مورد استفاده قرار می‌گیرند. اسباب و اثاثیه قابل حمل یک اتاق ایرانی بسیار ساده است. در اتاق پرده خیلی استفاده نمی‌شود، و آن مقداری هم که به کار می‌رود، بسیار اندک است. عموماً پرده‌ها را از گوشه‌ها و بدون هیچ ریسمانی آویزان می‌کنند. در قسمت مردانه پرده‌ها بیش‌تر برای درها به کار می‌روند تا پنجره‌ها. الگوی مطلوب پرده‌ها رنگ قرمز تند یا سبز سیر با یک لوزی بزرگ در وسط، شبیه نقش پارچه‌ی ابریشم موج‌دار است.

**فرش‌ها.** تنها چیز ارزشمند در یک اتاق ایرانی قالی است. در اغلب موارد قالی‌ها را مستقیم رو به دیوار پهن می‌کنند و گلیم‌هایی در پهنای کم‌تر از یک یارد را نیز در امتداد دیوارهای اتاق، معمولاً در کنار دیوارهای سه طرف آن



می‌اندازند. در موارد دیگر قالی را وسط اتاق پهن می‌کنند و اطراف آن نمدهای بسیار ضخیم بد ساخت می‌اندازند. نمدها خودرنگ‌اند و نقوش اندکی بر روی آن‌ها حک شده است. نمدها لبه‌های قطع شده ندارند، بل یک‌تکه ساخته می‌شوند، و به همین دلیل ترکیب نامنظمی دارند. ارزش آن‌ها با ارزش قالی‌های خوب تقریباً برابر است، و اغلب برای محافظت آن‌ها مثل قالی روی‌شان گلیم می‌اندازند. در بالای اتاق، و در بالاترین نقطه نسبت به در، تشکچه‌ای که درون آن با پنبه پر و روی آن روکشی از نوع پارچه چیت یا کتان گل‌دار کشیده شده، بر زمین پهن می‌کنند، و در اطراف آن یک یا دو پشتی بزرگ می‌گذارند. همچنین در زمستان گاه یک کرسی نیز به این لوازم اضافه می‌شود، اما کرسی در یزد نسبت به سایر شهرهای ایران کم‌تر متداول است.

**وسایل و لوازم.** کرسی یک چهارپایه‌ی بد ساخت و به بلندی تقریباً یک چهارپایه‌ی شیردوشی است، که اندازه‌ی سطح مربع‌شکل آن به نزدیک هیچ‌ده اینچ می‌رسد و روی اطراف آن را به طور کامل با لحاف پنبه‌ای و قالیچه می‌پوشانند، طوری که ادامه‌ی لحاف در پیرامون کرسی بر روی زمین قرار می‌گیرد. در زیر کرسی یک منقل آهنی با زغال روشن قرار دارد و افراد خانواده پاهای خود را به زیر پوشش گرم آن فرو می‌برند و دور کرسی روی زمین چمباتمه می‌زنند. با این حال کرسی، معمولاً جز طی سردترین هفته‌های زمستان در اتاق برپا نمی‌شود. در طول ایام باقی مانده‌ی زمستان اغلب منقل کرسی را در یک سینی مسی بزرگ، یا برای گرم کردن اتاق، یا برای گرم نگه داشتن قوری چای و استعمال تریاک در میان اتاق می‌گذارند. تمام وسایل آهنی و مسی، نظیر این سینی‌ها و منقل‌ها را در ایران به دقت با قلع سفید می‌کنند.

میزها و صندلی‌ها. میزها در یزد به زمخت‌ترین شکل ساخته می‌شوند، اما پایه‌های میز خوش‌تراش‌اند. سطح کار درودگران یزد از خراطان آن بسیار پایین‌تر است. خراطان از نجارها کاملاً متمایزند، و کارهای بسیار خوبی را در ساده‌ترین نوع، با حرکت دست بر روی چوب و تراش و قوس دادن به آن، تولید می‌کنند. از طرف دیگر، نجار از پس ساخت یک قفسه صاف و مرتب هم بر نمی‌آید. او هرگز قطعات چوب را به طور دقیق و منظم در هم جفت نمی‌کند، و درزها و شکاف‌های ناشی از بی‌دقتی کار خود را با فروکردن مقادیر زیاد گل در آن‌ها می‌پوشاند. بسیاری از یزدها از میزهای کوچک با ابعاد حدوداً دو در سه پا، و ارتفاع نزدیک به دوازده اینچ استفاده می‌کنند. این نوع میزها فقط برای گذاردن لوازم چای به کار می‌روند. اما چای عموماً در زیر یک میز بلند دیگر که در گوشه‌ی اتاق قرار دارد، درست می‌شود. این میزها نسبتاً بزرگند و ابعادشان از چهار در دو پا کم‌تر نیست. بلندی آن‌ها به بلندی بوفه‌های خانه‌های انگلستان است، و لبه‌های کج و ناهموار یا دندان‌موشی دارند و به شکل تخته‌ی بریده شده از تنه درخت هستند، طوری که به طرح خام و ناتمام یک میز توالی شباهت پیدا می‌کنند. این میزها را هم در داخل و هم در خارج از اتاق‌ها، بسته به خواست افراد خانواده، قرار می‌دهند. کسانی که مایلند سبک زندگی‌شان تمام و کمال اروپایی باشد، گاه یک میز بزرگ‌تر از همان نوع را با چند صندلی چوبی به طور دائم در اتاق می‌گذارند. این میز و صندلی‌ها را از بمبئی وارد می‌کنند. صندلی‌های تاشو با نشیمن‌گاه‌های ساخته شده از بامبو نیز وجود دارد، که فکر می‌کنم آن‌ها را از اصفهان می‌آورند، و کم‌تر گفته شده که بهتر باشند. روی این نوع میزها را همواره با یک پارچه‌ی سفید، که مد روزترین حوله حمام ترکی است، می‌پوشانند.

اشیای کوچک. این صندلی‌ها و میزهای بزرگ جزء اثاثیه‌ی واقعی ایرانی نیستند، هر چند که میزهای چای دائماً به جلو و عقب کشیده می‌شوند و مثل



وسایل ثابت اتاق در یک جای مشخص برقرار نمی‌مانند. بنابراین اتاق ظاهر پراثاتی ندارد. علاوه بر آن‌هایی که ذکر شد، تعدادی دیگر از وسایل اتاق‌ها روی تاقچه چیده می‌شوند. روی یکی از تاقچه‌های اتاق می‌توان یک جفت لاله دید. لاله یک شمعدان حباب‌دار دارای پیچ و خم است، و فکر می‌کنم که در اروپا ساخته می‌شود. شمع‌ها نیز وارداتی‌اند. از آن جا که در ایران خانه‌ها یک ساختمان واحد نبوده، بل شامل مجموعه‌ای از ساختمان‌های فرعی در پیرامون خانه‌ی اصلی است، تمام شمع‌ها می‌باید به دقت در برابر باد محافظت شوند. روی تاقچه‌ی دیگر یک چراغ یافت می‌شود، که آن هم از مصنوعات اروپایی است. چراغ‌های ایرانی، مرکب از یک نعلبکی ساده مملو از روغن گیاهی به همراه یک فتیله شناور در آن، زمانی که نور زیادی مورد احتیاج نباشد، به وفور در اطراف خانه استفاده می‌شوند. اما اشکال آن‌ها در این است که سطح گچی دیوارها را سیاه می‌کنند. در مورد چراغ‌های وارداتی، نکته‌ی جالب این است که گرچه چراغ‌های مورد استفاده با پایه و حباب‌های شیشه‌ای سفید و آبی یدکی آن‌ها، از ارزان‌ترین نوع‌اند، اما با این وجود به نظر نمی‌رسد چراغ‌های پایه کوتاه، که می‌توانند آن‌ها را به بهایی بی‌نهایت اندک وارد کشور کنند، متداول و رایج شوند. روی تاقچه‌ی سوم به طور حتم یک قلیان ایرانی قرار دارد. قلیان یک چیق بسیار پر طول و تفصیل است، و در چند تکه ساخته و فروخته می‌شود. به نظر من تنگ‌های بزرگ قلیان، با وجود آن که گاه از شیشه ساخته می‌شوند و همچنین سرقلیان‌های چینی، وارداتی‌اند.

اشیای تزئینی. گاه می‌توان روی تاقچه‌ها یک جفت گلدان اروپایی دید. الگوی طرح‌های این گلدان‌ها در یزد تقریباً همیشه فرد ایستاده‌ای است که دست خود را با ساغری بالا آورده است. گاه نیز می‌توان نقاشی‌های رنگ روغنی اروپایی ارزان قیمتی را دید، که معمولاً از چهره‌ی بانوان است. این تابلوها را به صورت دوتایی می‌خرند، و می‌توان دو تابلو شبیه به هم را در کنار



هم مشاهده کرد، از دیگر واردات اروپایی که یزدی‌ها خیلی شیفته آنند، آینه است. آینه‌ها مستطیل‌شکل و در قاب‌هایی به رنگ لاک الکل یا آب طلا داده شده قرار دارند. همچنین احتمال دارد که گلابش‌های شیشه‌ای لوله‌دراز حاوی گلاب را نیز روی تاقچه‌ها دید.

در قسمت زنانه گه‌گاه یک یخ‌دان بزرگ چوبی برای رخت و لباس وجود دارد که روی آن با ورقه‌های طلا و نقره بسیار بدقواره‌ای تزئین شده است. در قسمت مردانه‌ی خانه، ممکن است گاه روی تاقچه‌ها پارچه‌ی مخملی بیندازند. همچنین زنان بی‌اندازه عاشق جعبه‌های زلم زیمبوه‌های تزئینی‌اند.

**نظافت.** خانه‌های طبقات بالا فوق‌العاده تمیزند، و از این رو افراد خانواده در تمام بخش‌های آن زندگی می‌کنند. از این بابت یزد به وضوح از بعضی دیگر از شهرهای ایران ممتازتر است. خانه‌های طبقات تا حدی فقیرتر کثیف‌ترند، اما اگر با نظر مساعد به آن‌ها بنگریم، این خانه‌ها با خانه‌های هم‌رده‌ی خود در بسیاری از قسمت‌های اروپا قابل مقایسه‌اند. در میان طبقات بسیار فقیر، اعضای چند خانواده با یکدیگر، و در یک خانه‌ی شلوغ و در شرایطی مملو از آلودگی و کثافت زندگی می‌کنند. باید به یاد داشته باشید که یزدی موقع خواب هرگز لباس‌هایش را در نمی‌آورد؛ در حقیقت وی فقط زمانی که به حمام‌های عمومی می‌رود، لباس‌هایش را درآورده یا بدن خود را می‌شوید. ورودیه حمام یک مبلغ ناچیز ساده است، اما با این حال، مردم تنها در صورتی به حمام می‌روند که یک دست لباس کاملاً تمیز برای عوض کردن داشته باشند. برخی از آدم‌های فقیر زمانی که وارد حمام می‌شوند، لباس‌های خود را درآورده و آن‌ها را می‌شویند، و آن قدر در حمام می‌مانند تا لباس‌هایشان برای پوشیدن به اندازه‌ی کافی خشک شده باشند. گرچه این موضوع استثنا هم



دارد، اما به طور کلی تفاوت میان میزان تمیزی مورد قبول یزدی‌های ثروتمند و فقیر بسیار زیاد است.

**ناپایداری ابنیه.** خانه‌های نه چندان نوساز، همیشه تا حدی کلنگی به حساب می‌آیند. سقف‌های گلی به سهولت شکاف برمی‌دارند، و گچ‌های آن با کوچک‌ترین تماسی کنده می‌شوند. قسمت‌های اساسی‌تر ساختمان به یک اندازه بی‌دوام‌اند. اما باید به خاطر داشت که هیچ یزدی به دنبال آن نیست که خانه‌اش برای ابد پا برجا بماند. موقعی که بنای ساختمان اصلی خانه آغاز می‌شود، حفره‌ای به شکل اتاقک برای تخلیه فاضلاب خانه در میان آن حفر می‌کنند، که بزرگی عمق این حفره بستگی به طول عمر مورد توقع مالک برای خانه دارد، و معمولاً چهل تا پنجاه سال است. با پر شدن این گودال، مالکان ثروتمند به یک خانه‌ی جدید نقل مکان می‌کنند، و خانه‌ی کهنه رفته رفته فرو می‌ریزد. برای یزدی خانه‌ی کهنه یعنی خانه‌ی بد و نامناسب، و این عقیده بسیار اساسی و ریشه‌دار است، تا آن جا که به نظر می‌رسد یک یزدی حتی در باغ خود نیز درختان نارس را به آن‌هایی که به حداکثر بزرگی خود رسیده‌اند، ترجیح می‌دهد. فکر این که عمر طبیعی برای یک خانه مطلقاً چیز بدی نیست، هرگز به ذهن یک یزدی خطور نکرده است؛ و برای نبود عقیده‌ای نظیر این نزد ما، می‌باید شخصیت فرد یزدی را در نظر گرفت. ضمناً باید به یاد داشت که دو سوم بناهای یک شهر، و سه چهارم بناهای یک روستای ایرانی، به دلایل متعدد همواره ویران است. تصور می‌کنم در آب و هوایی نظیر شرایط جوی انگلستان، بهترین خانه‌های مسکونی یزد تنها برای مدتی در حدود دو هفته سر پا باقی بمانند. زیرا این خانه‌ها به رغم ظاهر کاخ ماندی که دارند، در باطن جز کلبه‌ای گلی چیز دیگری نیستند، و هنگامی که در آن‌ها، یا تاحدی نزدیک آن‌ها زندگی می‌کنید، و به همان اندازه که در فضای باز به سر می‌برید در داخل خانه نیز حضور دارید، نواقص برجسته‌ی آن‌ها را در می‌یابید.



کسی نمی‌تواند به وسعت میزان لطمه‌ای که یک روز کاملاً مرطوب می‌تواند به شهری مانند یزد وارد کند، پی ببرد. چندی قبل یک شبانه روز باران آمد، و فکر می‌کنم سقف تقریباً دویست سیصد خانه را ویران کرد، و از آن بدتر، موجب فروریزی قنات قدیمی شهر شد، و آب‌انبارهای بعضی از قسمت‌های شهر را به مدت سه ماه مسدود کرد. آیا هیچ شهر دیگری در جهان وجود دارد که بارش بارانی اندکی شدید بتواند موجب سه ماه بی‌آبی در آن شود؟ در تهران حکایتی درباره‌ی سفیر آلمان بر سر زبان هاست. می‌گویند این سفیر از سقوط سقف وحشت زیادی داشت و برای همین در روزهای بارانی همیشه در زیر میز می‌خوابید. اما وی قذبلند بود، و از این رو یکبار که این حادثه اتفاق افتاد، پاهایش شکست!

مقاومت در برابر سرما. با این حال هنوز هم قسمت‌های تابستانی خانه‌های یزد واقعاً جای بدی نیست. به طور کلی، بناهای ایرانی برای فصل گرما مطلوب و برای فصل سرما بد و نامناسب‌اند. زمستان یزد کوتاه اما بسیار سخت و شدید است؛ و ما، که به فصل سرمای طولانی‌تری عادت داشتیم، حیران بودیم تا ببینیم راهکارهای اندیشمندانه یزدی‌ها برای پایداری در برابر سرمای زمستان، آن هم بدون به کاربردن هر گونه پیش‌بینی خاصی چیست. پنجره‌های بلند جلوی خانه‌ها مملو از منفذ و شکاف‌اند. حتی موقعی که پنجره‌ها شیشه دارند، روشنی سپیده دم اغلب از درز میان شیشه و شبکه چوبی روی آن، یا از شکاف میان پنجره و قاب آن، و گاه از فاصله میان قاب پنجره با دیوار دیده می‌شود. و این البته علاوه بر شکاف میان دو درب پنجره است، که اغلب به نیم اینچ می‌رسد. در نظر داشته باشید که خانه‌ها فقط در اصلی دارند، که رو به فضای بیرون باز می‌شود، و به این ترتیب برای مقابله با سرمای زمستان دست زدن به اقداماتی چند ضروری است. اما حقیقت این است که ایرانیان تنها در دو شکل زمستان را پشت سر می‌گذارند، یکی با زندگی سخت کارگری که فقط



خواستار معمولی‌ترین سرپناه در برابر سرماست، و دیگری افرادی که در روزهای سرد می‌توانند خود را در زیر کرسی واقع در اتاق میانی خانه گرم نگاه دارند. اگر کسی فکر کند می‌تواند در هر شرایط آب و هوایی کار خود را به راحتی انجام دهد، کاملاً از درک و ارزیابی مسائل جوی به دور است. طی چند روزی که برف می‌بارد، حجره‌های تجار عملاً سوت و کور می‌شوند، و کسی به غیر از دکان دارهای جزء و پیشه‌وران به بازار نمی‌رود.

**خانه‌های مناسب گرما.** خانه، همان طور که گفتم، در واقع برای محافظت از گرما ساخته می‌شود. وقتی برای اولین بار به یزد رفتم، از مشاهده این که مردم این منطقه تا چه اندازه تحت فشار گرمای شدید قرار دارند، دچار حیرت شدم. به طور حتم یک یزدی کم‌تر از یک اروپایی از تابش مستقیم نور خورشید لطمه می‌بیند، و اگر چه به نظر می‌رسد در اقلیم یزد چیزی هست که روی اروپاییان بعد از دو یا سه سال اقامت در یزد، تأثیر منفی می‌گذارد، اما من توانستم همچون یک انگلیسی کاملاً سالم از آن جا بازگردم، و نیز در کنار یک یزدی معمولی ساکن شهر و با کلاه حصیری ضدآفتاب بر سر، به انجام کاری در یک روز سوزان بپردازم، و یا کار سخت مداومی را برای یک یا دو فصل ادامه دهم. بدین لحاظ هر یزدی که توانایی مالی آن را داشته باشد، تلاش می‌کند تا حداقل برای دو ماه در سال از شهر دور شود.

**قریه‌های کوهستانی.** قریه‌های کوهستانی، یا مناطق تابستانی که ایرانیان به آن بیلاق می‌گویند، تقریباً در سی مایلی شهر یزد قرار دارند. هر ایرانی مرفهی در یکی از این قراء یا سایر این نوع دهات یک خانه دارد. این خانه‌ها از یک طرح تبعیت می‌کنند. تعدادی از آن‌ها به صورت تفرجگاه‌اند که عمدتاً مورد استفاده‌ی پیشه‌وران قرار می‌گیرند، و بعضی هم در اختیار تجار بزرگ قرار دارند. به همان نسبت که بیش‌تر ایرانیان متمول بیش از یک خانه در قریه‌ها



دارند، اروپاییان نیز عموماً با هیچ مشکل جدی در اجاره‌ی خانه برای سکونت مواجه نمی‌شوند. خانه‌های ییلاقی را در زمستان‌ها به دست یکی از اهالی ده می‌سپارند، و او فقط از اتاق‌های پایینی منزل استفاده می‌کند، و اتاق‌های بالایی به دلیل شدت سرما بلااستفاده می‌مانند. در حقیقت سرما بسیار شدیدتر از آن است که گفتیم، طوری که طی یک زمستان حیوانات متعددی از تشنگی می‌میرند، زیرا آب به گونه‌ای منجمد می‌شود که امکان شکستن یخ وجود ندارد، و مردم به اندازه‌ی کافی سوخت برای ذوب کردن آن ندارند. با وجود آن که سقف خانه‌های ییلاقی به ناگزیر با دقت بیشتری ساخته می‌شوند، اما کیفیت کل پیکره‌ی این خانه‌ها از خانه‌های شهر پایین‌تر است. قریه‌ها بسیار کوچک و دور از هم‌اند، و جمعیت آن‌ها در فصل زمستان بسیار اندک است. در این دهات مختصری زمین مزروعی وجود دارد، ولی روستاییان اکثراً به کشت سبزی، صیفی‌جات، بادام، گردو، و خشکبار برای ذخیره‌ی زمستان، و تغذیه بزها و گوسفندان وابسته‌اند. مراقبت از چهارپایان در تابستان‌ها به عهده‌ی بچه‌هاست. پسر بچه‌ها بیشتر وقت خود را در بالای درختان گردو و چیدن برگ آن‌ها برای تغذیه چهارپایان صرف می‌کنند،<sup>۲۷</sup> و در همان حال دخترکان چوپان ژنده‌پوش که مثل برادران‌شان از درخت بالا

<sup>۲۷</sup> چیدن برگ درختان گردو و نیز بادام، سنجد، زردآلو و... توسط روستاییان یزد برای تغذیه چهارپایان تنها در اواخر تابستان و اوایل پاییز و پیش از زرد شدن برگ درختان انجام می‌شود. اما در مورد درختان غیرمیوه مانند کبوتر، سپیدار، شورونه (از درختان بومی یزد که چوبی سخت‌تر از گردو و برگ‌هایی به اندازه برگ درخت بادام دارد) و ... شاخه‌های درخت را در تابستان‌ها برای تغذیه چهارپایان می‌برند. به طور کلی روستاییان یزدی بز و گوسفند خود را از نیمه‌ی تابستان تا پاییز عمدتاً با برگ درختان که در زبان محلی به آن «پر» می‌گویند، تغذیه می‌کنند و از این رو درختانی مانند شورونه را بیشتر برای استفاده از چوب سخت و برگ آن‌ها برای تغذیه‌ی چهارپایان می‌کارند. (م)

## سفر از سرلشکری

نمی‌روند، به وسیله‌ی چوب‌های دوازده فوتی به گردوها محکم ضربه زده و آن‌ها را از درخت جدا می‌کنند.

سفر به قریه‌ها. کسانی که در تابستان به روستاها می‌روند، تمام چیزهایی که لازم دارند مثل فرش، وسایل خانه، لوازم پخت و پز و کل خواربار و حتی گندم و ذغال را نیز با خود می‌برند؛ زیرا در دسترس‌ترین چیزها همچون موارد فوقی اغلب در قریه‌ها به کلی غیرقابل تحصیلند. یک ایرانی مرفه ذخایری از کالا دارد که به طور مرتب در طول اقامتش در روستا از شهر برای او ارسال می‌شود. حتی در شهر یزد هم بعضی اجناس ضروری یا چیزهای دیگر تقریباً همیشه زود تقلیل می‌یابند، در نتیجه قیمت بعضی کالاها معمولاً مثل دوران قحطی است. این مسئله، البته، از موقعیت کاملاً بسته و مجزای شهر یزد در میان کویر ناشی می‌شود و طبعاً این مشکل در روستاها شدت بیش‌تری می‌یابد. گاه گوشت وجود ندارد، زمانی دیگر هر نوع نانی به سختی به دست می‌آید، و چند سال پیش پیدا کردن شیر تقریباً برای ما غیرممکن شده بود، و دوستان ایرانی‌مان به ما گفتند که آنان نیز با همین مشکل مواجه‌اند. این سفر هیجده ساعته با تمام اسباب و لوازم خانه، تنها تجربه‌ی سفر خارجی یک یزدی میانه‌حال است؛ و به همین دلیل من فکر کردم که لازم است به مشاهدات و یافته‌های سفر او اهمیت و اعتبار ببخشم.



دهبالا، روستایی کوهستانی در گذرگاه یکی از سیلاب‌های برف‌های کوه

محیط پیرامون خانه. اینک من حداکثر تلاش خود را برای توصیف تقریباً تمام اجزای محیط پیرامونی زندگی یک یزدی مانند لوازم و اسباب اتاق، شکل خانه، خیابان‌های شهر و بیابان‌های پهناور که او را از جهان جدا و منفک کرده‌اند، انجام داده‌ام. یک یزدی موقعی که از خواب برمی‌خیزد، خود را در اتاقی می‌یابد که عملاً چیزی جز فرش، دیوارها و سقفی با سفیدی گسترده‌ی گچ، و تاقچه‌هایی که اشیای منفردی بر روی آن‌ها چیده شده، در آن وجود ندارد و چشمان او می‌تواند بدون کوچک‌ترین چرخشی به طرف چیزی دیگر، به نوبت بر روی آن‌ها خیره بماند. هیچ نوع به هم ریختگی، و در همان حال هیچ نوع نظم و ترتیبی در اتاق به چشم نمی‌آید، زیرا در چنین اتاقی و با چنان اسبابی، اساساً ضرورت نظم هرگز برای او موضوعیت نمی‌یابد. سپس او از اتاق خارج و به حیاط خانه‌اش می‌رود؛ بی‌تردید در آن جا باغچه‌های گل وجود دارند، اما برخلاف باغچه‌های گل در انگلستان که گل‌ها تا اندازه‌ای متوسط که برای رشد و سرسبزی آن‌ها لازم است، اجازه‌ی بزرگ شدن دارند،



در این جا بوته‌های گل را با بریدن شاخه‌ها در یک شکل و اندازه مناسب نگه نمی‌دارند. در انتخاب شکل باغچه‌ها و خصوصیت اجزای آن کم‌ترین توجهی به جنبه‌های هنری محیط پیرامون نشده است؛ باغچه‌ها صرفاً دست‌ساخته‌هایی هستند در میان سطح آجرفرش شده و بلا استفاده‌ی حیاط، که خود پوشاننده‌ی بیابان است، بیابانی که برای مردم یزد حکم جهان طبیعت را دارد. درون باغچه هر بوته‌ای رشد مجزای خود را دارد و از تماس با گیاهان اطراف به دور است، و چشم به طور ناخودآگاه بر روی آن همچون یک موجود تک و تنها خیره می‌ماند. بعد از حیاط، یزدی از خانه‌اش خارج می‌شود، و از میان فضایی بی‌روح و سراسر خشک در طول خیابان‌ها عبور می‌کند، خیابان‌هایی که فقط تنوعی در ظاهر را به او می‌نمایانند. آن گاه او سفری از میان دشت‌های بیابانی را آغاز می‌کند، در دو طرف او تنها یک چیز برای دیدن وجود دارد، در سمت راست رشته‌کوه‌هایی دوردست با تنوع اندکی در برآمدگی قله‌ها؛ و در سمت چپ هم رشته‌کوه‌هایی مشابه آن‌ها. هرازگاه به بوته‌ای برمی‌خورد که وجود پرت‌افتاده‌اش نگاه او را به خود جلب می‌کند. در پشت سر او شهر خلوت، در انزوا واقع شده است؛ هنگامی که در پیرامون شهر قرار دارد، در هر شش مایل قریه‌ای به همان نسبت تک‌افتاده، یا احتمالاً یک آب‌انبار با سقفی گنبدی می‌بیند؛ پس از طی هر فرسخ، او می‌تواند در مقابل خود منزلگاهی واحد را ببیند و شب را در آن بگذراند. حتی موقعی که به روستاها می‌رود نیز پراکنده بودن حیات و شرایط آن به سختی تعدیل می‌یابد. آیا تعجب می‌کنید اگر این تعمق ساعت به ساعت در واحدهای مجزا و پرت-افتاده در دل کویر باعث خلق اندیشه و تفکر شود؟، موضوعی که درک کامل آن برای اروپاییان که در شرایط پیچیده‌ای پرورش یافته‌اند، هرگز میسر نیست و آیا تعجب می‌کنید اگر تفکری حاصل تمرکز همیشگی و تقریباً باور نکردنی بر روی عقاید منفرد و واحد باشد؟ چیزی که تقریباً برای اندیشه‌هایی که با



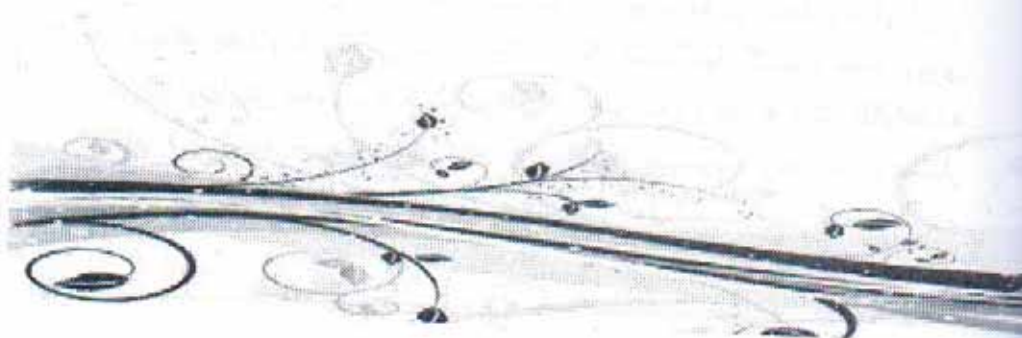
افکار پیچیده تعلیم یافته‌اند، و به دقت از تعارضات اجتناب می‌کنند، و دانش عقلانی‌شان نظمی روشمند دارد، دست نیافتنی است.



نمودار تصویری بهره‌برداری از قنات. توجه داشته باشید که زمین‌های کشاورزی دامنه‌ی تپه‌ها به وسیله‌ی سیلاب‌های ناشی از برف‌های کوه آبیاری می‌شوند. یزد با آب قنات مشروب می‌شود که آن را از فاصله‌ی سی مایلی و طی چند مرحله به شهر می‌رسانند، زیرا قنات‌ها مستقیماً به مرکز دشت نمی‌روند، بلکه مجرای را در زیر دشت از هر نقطه‌ای که آب یافت می‌شود، به وجود می‌آورند. از چاه سیصد پایی در یزد نمی‌توان برای آبیاری اراضی کشاورزی استفاده کرد، چون هیچ نقطه‌ای پایین‌تر از شهر یزد در دشت کویر وجود ندارد.

# فصل دوم

شهری برتو جزیره مانند - شهر به عنوان یک واحد جغرافیایی و سیاسی - تعمیم حقوق شهروندی به  
یکانگان - تعصب - محدودیت های پارسیان [زرشتی ها] - بهبود وضع آن ها - وضع یهودیان -  
تعصب عمدتاً غیر یهودی - وضع مهاجر نشین های اروپایی.





تعداد نفوس یزد را فقط می‌توان حدس زد. احتمالاً خود شهر سی تا چهل هزار نفوس دارد، اما جمعیت آن با قرای اطراف، به پنجاه تا شصت هزار می‌رسد. این جامعه‌ی کوچک همانند جزایر دریاها و اقیانوس‌ها، محصور و جدا افتاده است. در منطقه‌ی دویست مایلی یزد، سه شهر بزرگ شیراز، کرمان و اصفهان واقع شده‌اند، که اصفهان تقریباً از همه به یزد نزدیک‌تر است. وقتی نامه‌ای از یزد به اصفهان می‌فرستید، اگر دوست‌تان جواب نامه را با پیک بعدی ارسال کند، رسیدن آن به دست شما ممکن است تا یک ماه طول بکشد؛ هرچند قاصدها از راه‌های نسبتاً کوتاه‌تر کوهستانی استفاده می‌کنند، اما با این حال رفت و برگشت آن‌ها هفته‌ای به طول می‌انجامد. در مسافرت به شیوه‌های عادی، طول سفر به هشت روز برای رفت و هشت روز برای برگشت می‌رسد.

**تلگراف محلی.** بسیار مایه‌ی تأسف است که طی دو سال اخیر آن‌ها خط تلگراف محلی را از دست داده‌اند. طی سفرم به شمال در شش سال پیش این وسیله موجب علاقه و حیرت پایان‌ناپذیر من در طول سفر بود. اول از همه تیرک‌ها به چشم می‌خوردند. آن‌ها چوب‌های ناصافی هستند، درست شبیه آن چه زنان رخت‌شور در انگلستان برای نگه‌داری بند رخت‌شان به کار می‌برند؛ به نظر من، هم محاسن و هم معایب آن خطوط را باید گفت. به طور متوسط برای هر سه تیرک یک اتاقک نگهداری وجود داشت؛ و این بدون احتساب اتاقک‌هایی است که بین راه در میان تیرک‌ها به صورت بلا تکلیف و آشکارا نمایشی نصب شده بودند. ارتفاع خود سیم در سطوح مختلفی قرار داشت؛ در نقاط مناسب متعددی روی زمین کشیده شده بود، اما در جاهای دیگر آن را در امتداد جاده و با ارتفاعی در حد چانه‌ی یک اسب سوار کشیده بودند. روزی یکی از اروپاییان مقیم یزد خواست تلگرافی بفرستد، و لذا به دفتر تلگرافخانه پیغام فرستاد تا بپرسد خط چه زمانی برپا می‌شود. آن‌ها پاسخ بسیار مؤدبانه‌ای فرستادند و گفتند مشکل فروافتادن خط نیست؛ چون خط همیشه



روی زمین افتاده است، بل مشکل این بوده که شتری از روی خط رد شده است.

البته آن‌ها خط را تعمیر می‌کردند، ما مردی را در حال تعمیر آن دیدیم. او به وسیله‌ی چوب سرچنگ‌داری که تقریباً به اندازه‌ی نصف تیرک‌های حامل سیم درازا داشت، سیم را می‌گرفت و آن را به میان قلاب نزدیک‌ترین تیر تلگراف می‌انداخت، فرایندی که با هر سرعتی پیش می‌رفت، از فایده‌ی اقتصادی برخوردار بود. فکر می‌کنم بتوانم بگویم که تلگرافی با این خط، هرگز سریع‌تر از پست انگلستان به مقصد نمی‌رسد. کم‌ترین بارش برف یا هر علت مشابهی دیگری ارتباطات را به تمامی مختل می‌کند، و این اختلال گاهی تا دو هفته به طول می‌انجامد؛ و، در خطوطی نظیر این‌ها که اندکی طولانی‌تر بودند، اگر شما ضمن سفر خود تلگرافی به مقصد می‌فرستادید، کاملاً عادی بود که رئیس تلگرافخانه شهر بعدی از شما بخواهد تا خودتان آن را به عنوان سریع‌ترین راه رساندن تلگراف به مقصد، همراه خود ببرید.

عقیده دربارهی کشور. از چنین دم و دستگاهی به سختی می‌توان انتظار داشت تا تأثیر عمده‌ای در ارتباطات داشته باشد. یزدی، در حقیقت اصفهانی را غریبه می‌داند. من احساس خدمه‌ام را به یاد می‌آورم، هنگامی که یزد را ترک می‌کردم و جانشینم که قصد داشت بیش‌تر آن‌ها را استخدام کند، می‌خواست یک سرخدمتکار اصفهانی بیاورد. یزدی‌ها اصلاً احساس جزئی از یک کشور بودن را درک نمی‌کنند. سه رشته‌ی ارتباطی وجود دارد که برای آنان قابل اعتنا است؛ پیوند مذهب مشترک؛ پیوند خانواده یا شغل مشترک، چون ویژگی وابستگی خانوادگی، شامل ارتباط بین کارگر و کارفرما نیز می‌شود؛ و سر





آخر، پیوند شهر مشترک ۲۸ قید همشهری بودن شاید پیوندی از نوع خیلی نزدیک به حساب نیاید، اما به هر حال رشته‌ی ارتباطی واقعی است. لیکن اگر به یزدی بگویید که می‌باید اشتراکاتی با یک بوشهری داشته باشد، صرف نظر از مسئله‌ی مذهب، و این که هر دو به یک شاه مشترک خراج می‌دهند، من تردید بسیار دارم که او منظور شما را بفهمد، و اگر بفهمد، کاملاً مطمئن هستم که خواهد اندیشید شما یا شوخی می‌کنید یا دیوانه‌اید.

**عقیده درباره‌ی جهان.** در بین لغات مشترک مردم دشوار است که کلمه‌ای با مفهوم «کشور» بیابیم. برای «امپراتوری» معادل وجود دارد، اما معادل طبیعی اطلاق ما بر کشور به معنای سرزمین پدری، در ذهن ایرانی، شهر، به مفهوم ولایت<sup>۲۹</sup> است، یا وطن که به معنای زادگاه<sup>۳۰</sup> است، و این دو واژه مکرراً در یک معنا به کار می‌روند. «اهل کدام شهری؟» روش ایرانی پرسیدن این سؤال است، که «کجایی هستی؟» و اگر چه او آموخته است که به یک فرد اهل انگلستان بگوید انگلیسی، اما تقریباً همیشه به انگلستان می‌گوید لندن؛ در حقیقت این چیزی است که ما به عنوان آدرس روی تمام نامه‌های مان به انگلستان می‌نویسیم. نظر یزدی درباره‌ی مناطق ماورای افق دید بسیار محدودش، به وضوح مبهم است. اگر شما با او وارد صحبت درباره‌ی نواحی دیگر شوید، نه تنها با جهل محض جغرافیایی وی، بل با طرز برداشتی از سطح زمین مواجه می‌شوید که به نحو مسخره‌ای ناممکن است. برای یک اروپایی درک وجود تعدادی شهر و قریه با جمعیتی بالغ بر چندین میلیون نفر، بر پهنه‌ی منطقه‌ی بیابانی وسیعی که به طور قابل ملاحظه‌ای از تمام فرانسه

<sup>۲۸</sup> یزدی پیوند زبان مشترک را می‌فهمد، اما تلفی او از آن لهجه‌ی مشترک است. در نتیجه من این عقیده را به مفهوم همشهری بودن به حساب آورده‌ام؛ این تصور به هیچ وجه جای تعلق به کشور را پر نمی‌کند.

<sup>۲۹</sup>Town

<sup>۳۰</sup>Home-district

بزرگ‌تر است، دشوار است. به همین صورت برای یزدی نیز درک وجود سرزمینی طبیعی و پیوسته به سختی میسر است. حتی آن‌هایی که اندکی به خارج از یزد سفر کرده‌اند، و ناگزیر شده‌اند که نگرش یزدی خود نسبت به دنیا را تا حدی اصلاح کنند، عقایدشان درباره‌ی سطح زمین را بر پایه‌ی آن چه به نظر ما تصویری بسیار اولیه و عجیب می‌رسد، بنا می‌کنند؛ و در بیش‌تر موارد بیش از آن چه که بتوانیم باور کنیم، به عقاید اولیه‌شان چسبیده‌اند.

**حکومت.** عقیده‌ی یزدی در مورد شهر به عنوان تنها واحد جغرافیایی و سیاسی، صرفاً همگانی‌سازی موقعیت شهر خودش است. یزد یک موجودیت جدا افتاده و به گونه‌ای غیرمنتظره در پهنه‌ی بیابانی بایر سربرآورده است، بیابانی که تقریباً نزدیک‌ترین چیز به فضای خالی مخلوق طبیعت تا این زمان است. بنابراین، خیلی از روش‌هایی که شاه با آن‌ها نیمی از حاکمیت خود را بر کشور حفظ می‌کند- از این بابت می‌گوییم نیمی از حاکمیت خود را، چون نیمی از حاکمیت واقعی مردم در دست روحانیون مسلمان است- از بعضی جهات شبیه حکومت ایالتی در نظام سیاسی- اداری روم باستان است. حاکم واقعی، حاکم محلی است و نه حاکم مطلق کل مملکت، و او نیز بیش‌تر پاسخ‌گوی رئیس حکومت است تا مردم ولایت خود. البته او فقط برای زمان معینی به عنوان حاکم منسوب می‌شود، و دائماً سعی می‌کند دوباره انتخاب شود. با این همه وقتی به جای خود باقی می‌ماند، قدرتش هر چه بیش‌تر به واسطه‌ی قدرت ملاهای مسلمان از یک سو، و تعداد و توانایی مأموران زیردست و نگهبانان خود از سوی دیگر، و خیلی کم‌تر از آن‌ها به واسطه‌ی فرامین و میزان اختیاری که از تهران به او می‌رسد، محدود می‌شود. اما این واقعیت است که یزدی در مورد جدا افتاده بودن شهر خود اغراق می‌کند، زیرا او به ندرت محدودیت‌های علمی را که به وسیله‌ی شاه بر قدرت حاکم اعمال می‌شود، می‌شناسد. البته کاملاً روشن است که حاکم منصب خود را فقط به



واسطه‌ی فرمان شاه حفظ می‌کند؛ با وجود آن که دوام دوران حکومت حاکم ناشی از مطلقه بودن قدرت او نیست، اما برای یزدی بسیار مشکل است که این منصوب بودن حاکم را تشخیص دهد. بنابراین در نظر یزدی، حکومت محلی همان «حکومت» است و حاکم محلی، حاکم واقعی مملکت او، یعنی شهرش و نواحی اطراف آن به شمار می‌رود؛ و برای او معما می‌شود اگر بخواهید به او بگویید که مردمانی در این جهان هستند که زیر چتر یک حکومت با هم زندگی می‌کنند، در حالی که ساکن یک شهر، یا نواحی وابسته به آن نیستند.

**پایبندی به ذهنیات و عقیده درباره‌ی بیگانگان.** ممکن است این طور القا شود که من از مردم طبقه‌ی عامی و بی‌سواد صحبت می‌کنم، لیکن در شهری مثل یزد تعداد بسیار معدودی وجود دارند که جاهل و بی‌سواد نباشند، و حتی کسانی که دانش بسیار قابل توجهی دارند، تقریباً در تمام موارد، بخش عمده‌ای از برداشت‌ها و ذهنیات قدیمی خود را حفظ کرده‌اند. ایرانیان خیلی دیر نظرات مخالف را می‌پذیرند؛ از این رو، من معتقدم این برداشت از جهان که به طور قطع از سوی عامه‌ی مردم یزد پذیرفته شده، با تغییراتی جزئی حتی بین افراد طبقاتی که اندک سفری کرده یا تحصیلاتی دارند نیز عیناً رایج است. محقق رفتارهای ذهنی مردم نباید از توجه به عقاید عجیبی که در میان زنان یافت می‌شود، غفلت ورزد. کسی که زمان زیادی را در بین زنان یزد سپری کرده بود، به من اطمینان داد که تقریباً همه‌ی آن‌ها تصور می‌کنند آن دسته از کلمات ترجمه‌ی فارسی کتاب مقدس که برای آنان کم‌تر آشناست، انگلیسی است، و چیز شایعی بود در مورد زنی که فارسی را به شیوه‌ی اروپایی صحبت می‌کرد، بگویند زبان فرنگی‌ها را می‌داند. بنابراین، چنین مردمانی تفاوت وجود یک مانع زبان‌شناسی را خیلی بیش از تفاوت لهجه که آن‌ها را از همسایگان اصفهانی‌شان جدا می‌کند، درک نمی‌کنند. من یک لحظه هم تصور نمی‌کنم که چنین سطح فکری در میان مردان هم امکان وجود داشته باشد.

اما اگر این طرز فکر زنان است، می‌توان مطمئن بود که یک نگرش کمابیش مشابه نسبت به فرنگی بیگانه در میان بسیاری از نوجوانان جاهل و مردان جوان که بیش‌ترین سهم را در ارائه‌ی چهره‌ای متعصبانه از جمعیت ایران دارند، وجود دارد.

عناصر بیگانه، در حال حاضر مردم یزد کاملاً آماده‌ی اعطای حقوق شهروندی به غریبه‌های دیگر شهرها، پس از یک دوره اقامت هستند، مشروط بر آن که تازه واردان قصد ماندن داشته و آماده‌ی ورود به زندگی اجتماعی باشند. کاشی‌ها از کاشان، شیرازی‌ها از شیراز، لاری‌ها از لارستان و رشتی‌ها از رشت، از خانواده‌های معروف و شناخته‌شده‌ی یزدند، و به هیچ عنوان غریبه محسوب نمی‌شوند. همچنین جامعه‌ی یزد شامل سه یا چهار مذهب مختلف است. در شهر هزار و چهارصد خانه متعلق به پارسیان وجود دارد، که ساکنان آن زرتشتی‌اند. یک جامعه‌ی کوچک‌تر یهودی هم هست. بقیه‌ی مردم شهر مسلمانند؛ اما تعداد قابل توجهی از آن‌ها به فرقه‌ی بهائی تعلق دارند، و بدعت‌گذار و ملحد به حساب می‌آیند. پارسیان، با وجود این که در گذشته محدودیت‌هایی داشتند و هنوز هم در معرض برخی محدودیت‌ها قرار دارند، اما طی سال‌های اخیر ثروتمند و متمول شده‌اند. یهودیان از بعضی جهات کم‌تر از پارسیان محدودند؛ ولی، از آن‌جا که هنوز به طرز اسفباری فقیرند، واقعاً بیش‌تر مظلوم واقع شده‌اند. آن تعصب مذهبی که هنوز در میان مسلمانان یزد وجود دارد، فقط در همین اواخر به طور کامل در جریان برخوردهای با بهائیان در تابستان ۱۳۲۱ ق/ ۱۹۰۳ م آشکار شد؛<sup>۳۱</sup> لیکن تعصب

<sup>۳۱</sup> برای تفصیل ماجرای برخوردهای میان بابی‌ها با مسلمانان و علل بروز آن در یزد، ن. ک به سید محمدرضوی، *خاطرات نواب وکیل*، به کوشش اکبر قلم‌سیاه، یزد، گیتا، ۱۳۷۸، ص ۲۷۷-۲۵۸. (م)



مسلمانی به هیچ وجه در ایران یکنواخت نیست. اثر آن کم و زیاد می‌شود، و سایر احساسات را نیز به کلی محو می‌کند.

محدودیت‌های پارسیان<sup>۳۴</sup> و محدودیت خانه‌ها. چند سال قبل یزد مشهور بود به این که یکی از متعصب‌ترین شهرهای ایران است. حضور بازماندگان زرتشتیان، که تحت محدودیت قرار داشتند، فقط موجب زنده نگه‌داشتن آتش کینه‌ی مذهبی شد؛ و جامعه‌ی یهودی به درجات کم‌تر همین وضع را داشت. داستان‌های مربوط به روش‌های مواجهه با پارسیان جالب است، و در عین حال، در زمره‌ی سایر مسائل، ناپختگی و رفتار کودکانه‌ی مسلمانان ایران را نشان می‌دهد. فضای شهر به مدارس دبستانی پسرچه‌ها می‌ماند، و در واقع هنوز هم در چنین وضعیتی قرار دارد. تا سال ۱۸۹۵/۱۳۱۳ هیچ فرد پارسی اجازه‌ی حمل چتر نداشت. حتی در طول چند سالی که من در یزد بودم نیز آن‌ها در شهر چنین اجازه‌ای نداشتند. تا سال ۱۸۹۵/۱۳۱۳ یک ممنوعیت جدی در مورد استفاده از عینک و عینک دسته‌دار وجود داشت؛ تا سال ۱۸۸۵/۱۳۰۳ به آن‌ها اجازه‌ی انگشتر دست کردن نمی‌دادند؛ کمر بند آن‌ها می‌بایست از جنس کرباس زبر باشد، اما بعد از سال ۱۸۸۵/۱۳۰۳ استفاده از هر نوع پارچه‌ی سفیدی مجاز شد. تا سال ۱۸۹۶/۱۳۱۴ پارسیان مجبور بودند به جای تا زدن انتهای عمامه خود، آن را ببیچند. تا حدود سال ۱۸۹۸/۱۳۱۶

<sup>۳۴</sup> تاریخ‌های ارائه شده‌ی مربوط به این محدودیت‌ها تقریباً دقیق هستند؛ اگرچه دقت کافی و معقولی برای یافتن سال دقیق اعمال تغییر محدودیت‌ها صورت گرفت، اما با این حال صحت کامل بعضی از این تاریخ‌ها تضمین نمی‌شوند.



فقط رنگ‌های قهوه‌ای، خاکستری و زرد برای قبا یا *ارخالق*<sup>۳۲</sup> (تن‌پوش) مجاز بود، اما سپس تمام رنگ‌ها به جز آبی، سیاه، قرمز روشن یا سبز مجاز شد. همچنین با پوشیدن جوراب سفید مخالفت می‌شد، و تا حدود سال ۱۸۸۰/۱۲۹۸ پارسیان مجبور بودند کفش‌های بدقیافه ویژه‌ای با نوک‌های پهن و روبه بالا برگشته به پا کنند. تا سال ۱۸۸۵/۱۳۰۳ آن‌ها می‌بایست کلاه پاره بر سر بگذارند. تا حدود سال ۱۸۸۰/۱۲۹۸ آن‌ها ناگزیر بودند به جای شلوار، شلوارک‌های تنگی که خودشان رنگ کرده‌اند، بپوشند. تا سال ۱۸۹۱/۱۳۰۹ تمام زرتشتیان، در شهر می‌بایست پیاده رفت و آمد کنند، و حتی اگر در بیابان به مسلمانی ولو با پایین‌ترین پایگاه اجتماعی برمی‌خوردند، می‌باید از اسب پیاده می‌شدند.

**ملغی شدن محدودیت‌ها.** در دوران سلطنت ناصرالدین‌شاه فقید، مانکجی لیمجی،<sup>۳۳</sup> یک زرتشتی انگلیسی‌اهل هند، مدت زیادی به عنوان نماینده

<sup>۳۲</sup> *ارخالق* یا *ارخلوق*، قبایی کوتاه، در زیر قبای مردان، دارای آستر و روبه که قدری پنبه در میان دارد. گاهی سردست آستین و جلوی سینه و پشت *ارخالق* به وسیله‌ی براق‌های طلایی تزیین می‌شده است. (فرهنگ معین) (م)

<sup>۳۳</sup> مانکجی لیمجی هوشنگ هاتریا صاحب (۱۳۰۷-۱۲۲۸ق/۱۸۹۰-۱۸۱۳م)، معروف به مانکجی صاحب، از مشهورترین چهره‌های زرتشتی هندی تبعه‌ی انگلستان، که تحت حمایت بریتانیا نقش بسیار مهمی در تقویت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی زرتشتیان ایران داشت. او اولین فردی بود که به عنوان نماینده تام‌الاختیار «انجمن اکابر پارسیان هند» در زمان ناصرالدین شاه از بمبئی به ایران فرستاده شد و با حمایت وسیع انگلستان و کنسولگری‌های این کشور در شهرهای بوشهر، تهران، بغداد و استانبول، به اقدامات متعددی جهت بهبود وضع زرتشتیان ایران و توسعه‌ی نفوذ انگلستان در میان آن‌ها دست زد. وی همچنین از نخستین مروجان «سره‌نویسی» در ایران است و سهم بسزایی در تقویت جریان باستان‌گرایی در میان روشنفکران عهد قاجاریه دارد. برای اطلاعات بیشتر در مورد زندگی مانکجی لیمجی از جمله ن. ک به تورج امینی، *استادی از زرتشتیان معاصر ایران*، تهران،

پارسیان [هند] مقیم تهران بود. در این دوره تقریباً تمام محدودیت‌های پارسیان، شامل جزیه، محدودیت لباس‌ها، محدودیت سواری، و محدودیت مربوط به خانه‌ها برداشته شد، اما قانون ارث که بر اساس آن اگر یک زرتشتی مسلمان می‌شد، در ارث سهم بیش‌تری از برادران و خواهران زرتشتی‌اش می‌برد، تغییری نکرد. جزیه واقعاً بخشیده شد و همچنین بعضی محدودیت‌ها در مورد خانه‌ها نیز برداشته شدند، اما بقیه‌ی فرمان در حد یک نامه مرده‌ی و بی‌اثر باقی ماند.

در سال ۱۸۹۸/۱۳۱۶ شاهنشاه کنونی، مظفرالدین شاه، طی فرمانی به دین‌یار، کلانتر فعلی انجمن پارسیان، تمام محدودیت‌های باقی مانده در مورد پارسیان را ملغی کرد، و همچنین اعلام داشت که به کار بردن حيله و فریب برای مسلمان کردن زرتشتیان غیرقانونی است. این فرمان مطلقاً هیچ تغییری به وجود نیاورد.

**بهبود شرایط.** در طول نه یا ده سال اخیر حکام یزد قدرتمندتر بودند، و در کل با پارسیان دوستانه رفتار می‌کردند. پارسیان مردمانی سخت‌کوش و هوشمندند، و جامعه‌ای ثروتمند را در یزد به وجود آورده‌اند. همچنین در تهران یک زرتشتی فوق‌العاده ثروتمند به نام ارباب جمشید<sup>۳۴</sup> زندگی می‌کند.

سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۸۰، ص ۱۳-۱۰. (بعضی از تواریخ ذکر شده در این کتاب اشتباهند) (م)

<sup>۳۴</sup> ارباب جمشید بهمن معروف به جمشیدیان (۱۳۱۱-۱۲۲۹ش/۱۹۳۳-۱۸۵۰م) از معروف‌ترین تجار زرتشتی دوره‌ی قاجار و نخستین نماینده‌ی زرتشتیان در دوره‌ی اول مجلس شورای ملی. جمشیدیان در یزد به دنیا آمد و از همان کودکی همچون بسیاری از کودکان زرتشتی به کار در تجارخانه‌های تجار گماشته شد و بعدها در بازار تهران در سرای مشیر خلوت که محل تجار زرتشتی بود، حجره‌ای گرفت و به تجارت پرداخت و با کسب اعتبار و معروفیت حتی در دربار ناصرالدین شاه نیز صاحب شهرت شد. ارباب جمشید در

که احتمالاً بیش از پارسیان هندی اهل بمبئی می‌تواند در حکومت ایران به نفع هموطنانش موثر باشد. امروزه هر حاکمی که بخواهد در حکومت یزد باقی بماند، ناگزیر است جامعه‌ی پارسیان را در محاسبات خود منظور کند. به نظر می‌رسد شروع پیشرفت واقعی جمعیت پارسیان از دوره‌ی دوم حکومت جلال‌الدوله،<sup>۳۵</sup> پسر ارشد ظل‌السلطان،<sup>۳۶</sup> حاکم اصفهان، آغاز شده است.<sup>۳۷</sup>

سال ۱۳۱۲ق/ ۱۸۹۴م با همراهی دو زرتشتی دیگر «تجارتخانه جمشیدیان» را تأسیس کرد و به تدریج شهرت، ثروت و املاک بسیاری به دست آورد، به طوری که در سال ۱۳۲۱ق/ ۱۹۰۳م مظفرالدین شاه لقب «رئیس‌التجار کل زرتشتیان ممالک محروسه ایران» را همراه با نشان، جبه و حمایل مخصوص به وی اعطا کرد و بدین سان برای نخستین بار یک تاجر زرتشتی توانست با دستیابی به یک موقعیت اقتصادی عالی مورد توجه خاص حکومت قرار بگیرد. وی در سال‌های پایانی عمر به دلیل مشکلات مالی سایر تجارتخانه‌های زرتشتیان در عصر مشروطه ثروت خود را از دست داد و به افلاس افتاد. ارباب جمشید نیز همچون دیگر رجال زرتشتی هم عصر خود پیوند نزدیکی با حکومت انگلستان در هند داشت و فعالیت‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی گسترده‌ای را در جهت تقویت جایگاه همکیشانش و کسب نفوذ در حکومت ایران انجام داد. برای اطلاعات بیش‌تر در مورد زندگی ارباب جمشید از جمله ن.ک به امینی، همان، ص ۹۸-۹۱، (م)

<sup>۳۵</sup> سلطان حسین میرزا جلال‌الدوله قاجار (۱۳۳۲-۱۲۸۵ق/ ۱۹۱۳-۱۸۶۸م) فرزند سلطان مسعود میرزا ظل‌السلطان پسر ناصرالدین شاه و حاکم یزد در سال‌های ۱۳۰۹-۱۳۰۷/ ۱۸۹۱-۱۸۸۹ و ۱۳۲۳-۱۳۱۳ق/ ۱۹۰۵-۱۸۹۵، (م)

<sup>۳۶</sup> مسعود میرزا ظل‌السلطان (۱۳۳۶-۱۲۶۶ق/ ۱۹۱۷-۱۸۴۹م) پسر ناصرالدین شاه قاجار و برادر بزرگ‌تر مظفرالدین شاه که در سال ۱۲۷۷/ ۱۸۶۰ یمین‌الدوله لقب یافت و در ۱۲۷۸/ ۱۸۶۱ به حکومت مازندران و ترکمن صحرا و سمنان و دامغان منصوب شد. در سال ۱۲۸۶/ ۱۸۶۹ با لقب ظل‌السلطان حاکم فارس شد و جمعاً سه بار به حکومت فارس رسید. در سال ۱۲۹۱/ ۱۸۷۴ حکومت اصفهان یافت و در سال ۱۳۰۰/ ۱۸۸۲ اصفهان و یزد و فارس و عراق و بروجرد و عربستان و لرستان و کرمانشاهان و کردستان و گلپایگان و خوانسار را در قلمرو خود داشت. ظل‌السلطان مقتدرترین شاه‌زاده‌ی قاجار در عهد خود بود. وی تا سال ۱۳۰۵/ ۱۸۸۷ تقریباً بدون وقفه حکومت اصفهان و به تناوب حکمرانی کلیه‌ی نواحی جنوبی





پارسیان خود قسمت زیادی از بهبود شرایطشان را ناشی از گسترش مذهب بهائی می‌دانند، و به واقع نیز، هرچند بهائیت یک فرقه‌ی نیمه مخفی است، اما فرد فرد بهائی‌ها علناً خواستار آزادی مذهبی سراسری و تسامح دینی‌اند. طبیعتاً چنین فعالیت‌هایی کمک قابل توجهی برای پارسیان بوده است. به عنوان نشانه‌ای از تأثیر پارسیان، جالب است توجه کنیم که به هنگام آخرین برخورد با بهائی‌ها، بلافاصله صحبت حمله به محله‌ی پارسیان به میان آمد که روحانیون مسلمان مانع آن شدند.

وضع یهودیان. یهودیان هرچند فقیرتر و ناتوان‌ترند، اما در ساختار اجتماعی شهر خود جایگاه خود را دارند، و تحقیقی که بر آن‌ها روا می‌شود مانع از آن نیست که یزدی‌ها نوعی حق شهروندی را برای آنان به رسمیت نشناسند. البته دین آن‌ها بسیار بیش از دین زرتشتی مورد احترام است، چون آن‌ها اهل کتابند، و هرچند شیعیان ایران با اجازه به زرتشتیان برای این که مانند یهودیان و مسیحیان در کشور به زندگی خود ادامه دهند، جایگاه مسلمی در حد آن‌ها به پارسیان بخشیدند، مع هذا یزدی معمولی امروزی، در پیامبر بودن زرتشت به هر صورتی، به طور قابل ملاحظه‌ای تردید دارد.

و غربی ایران را به عهده داشت. او در زمان مظفرالدین شاه نیز مجدداً به حکومت اصفهان و یزد رسید و عاقبت در اصفهان درگذشت. (برگرفته از فرهنگ معین) (م)

<sup>۳۷</sup>صفحات ۴۴ تا ۵۲ متن اصلی کتاب پیش از این از سوی رشید شهردان ترجمه و در کتاب *فرزندگان زرتشتی*، تهران، ۱۳۳۰ یزدگردی، ص ۲۳-۱۸ آمده است. او در ترجمه‌ی این قسمت‌های کتاب مالکوم که وصف محدودیت‌های زرتشتیان عصر قاجار است، ضمن تحریف برخی از جملات وی، برای غلیظ‌تر کردن محدودیت‌های زرتشتیان اضافاتی را هم از خود بدان‌ها افزوده است. بخشی از این مطالب وی عیناً از سوی فرهنگ مهر در کتاب *سهم زرتشتیان در انقلاب مشروطیت ایران*، (اصفهان)، ۱۳۴۸، ص ۳۰-۲۹، نقل شده و مورد استناد برخی از محققان مسائل تاریخ زرتشتیان ایران هم قرار گرفته است، از جمله در *علی‌اکبر تشکری بافتی، مشروطیت در یزد*، یزد، مرکز یزدشناسی، ۱۳۷۷، ص ۱۵۶. (م)

پیوند شهروندی، من شخصاً مسلمانانی را که در منازل پارسیان در وضعیتی پست و حقیر کار می‌کنند، دیدم؛ من با پارسیان و مسلمانانی برخورد داشتم که در مراسم عمومی با هم و در شرایط برابر حضور داشتند؛ و تردید ندارم بگویم حتی مسلمانان متعصب نیز پیوند شهروندی را به رسمیت می‌شناسند، اگرچه به طور حتم در اکثر اوقات پیوند مذهبی را رجحان می‌دهند. با این حال، هنوز هم یک احساس مذهبی ایرانی، حتی هنگامی که به اوج تعصب و سخت‌گیری می‌رسد، عموماً با علاقه‌ی شخصی فرد ارتباط بسیار پیدا می‌کند، و وقتی از افکار نفع‌طلبانه منفک شود، مشکل بتوان میزان اثر آن بر افراد را مشخص کرد.

واقعیت مسلم این که یکی دو سال قبل، وقتی یک سید اصفهانی به مسجد یزد آمد و بر ضد استفاده از سینی‌های نقاشی شده، پارچه‌های نخی منجستر، برات‌های بانکی و انجیل موعظه کرد، مسلمانان یزد به او اعتنایی نکردند، و برخورد با او همچون بیگانه‌ای بود که در مسائل داخلی آن‌ها دخالت کرده است.

تجزیه و تحلیل تعصب، مردم از این واقعه، در شهری که تا چند سال پیش یکی از متعصب‌ترین نقاط در تمام ایران بود، متعجب شدند. در حقیقت، دو سوم ماهیت این به اصطلاح تعصب یزدی غیرمذهبی بود. در یک قسمت آن ناآرامی و آشفتگی سیاسی-اجتماعی که به واسطه‌ی حاکمیت سلسله‌ای از حکام ضعیف پدید آمده بود، وجود داشت؛ یک جزء مذهبی واقعی نیز وجود داشت؛ و به علاوه یک قسمت تنگ‌نظرانه، و کاملاً غیرمرتبط با اصول عقاید مذهبی هم به چشم می‌خورد. به رغم کوچک بودن مهاجرنشین مسیحی، که حتی در حال حاضر هم فقط شامل هیجده نفر اروپایی است و البته می‌توان بیست و دو ارمنی (خانواده افرادی که در استخدام اروپایی‌ها بودند) را نیز به



آن افزود، مردم شهر که گذشته از همه‌ی این‌ها تعدادشان زیاد نیست، به سرعت به این اقامتگاه کوچک همچون یک نهاد یزدی عادت کردند. سپس روح انزوا بر قسمت‌های فرنگی‌ها حاکم شد، و بی‌نظمی‌های ناشی از وجود حکومت ضعیف روبه افول گذاشت، و فقط مشکلات مربوط به مذهب باقی ماند.

**مهاجرنشین اروپایی.** اروپایی‌ها فقط برای حدود دوازده سال در یزد بودند. اولین کسانی که رسیدند نماینده‌ی یک تاجر و یک مدیر بانک بودند. فعالیت انجمن تبلیغی کلیسا حدود شش سال است که آغاز شده، و مأمور انگلیسی تلگرافخانه حدود یک سالی است که در یزد به سر می‌برد. در حال حاضر تمام اعضای این جمعیت مسیحی در زندگی شهر نقش ایفا می‌کنند، و کلیه‌ی اروپاییان در صفا و صمیمیت و با هماهنگی با هم کار کرده‌اند. این هر دو به یقین در تسریع استقرار جمعیت مسیحی در شهر، و توفیق در جلب حمایت و نظر مساعد یزدی‌های منزوی و متعصب نقش مهمی ایفا کرده‌اند. تجار مشخصاً از بانک، و نماینده‌ی مستقیم آن که یک شخصیت مسئولیت‌پذیر منچستری است، خوش‌حال و راضی‌اند و مردم فهمیده‌اند که باید برای فعالیت‌های پزشکی هیئت تبلیغ مذهبی ارزش قائل شوند؛ و در مورد مدرسه‌ها، اگرچه مدارس به گروه کوچک‌تری مربوط می‌شوند، اما ارتباط آن‌ها نیز به همین اندازه مستحکم است.

حتی به رغم آن که فعالیت مذهبی محض یک هیئت تبلیغ تا حدی به جامعه‌ی مسیحی مربوط می‌شود، اما با این وجود جایگاهی تثبیت شده در بین مردم محلی شهر پیدا کرده است. با داشتن حق اجتماعی اقامت، هیچ مسلمانی منکر حق انجام اعمال و مناسک مذهبی آن‌ها نمی‌شود. البته به واسطه‌ی سیر طبیعی مسائل چنین انتظاری هم می‌توان داشت.

وضعیت مبلغین مذهبی. واقعیت مسلم این که مبلغین مذهبی از حق عهدنامه‌ای برای تغییر دین مسلمانان به مسیحیت برخوردار نیستند. در کنار آن، باید به خاطر داشت که ایرانیان بیش‌تر تمایل دارند به هنجارهای عرفی توجه کنند تا به قانون، و در عین حال آن‌ها مقررات دقیق با مشخصات روشن ندارند. تمام آن چه باید گفته شود، این است که در حال حاضر یک مبلغ مسیحی در یزد به هیچ وجه حق غسل تعمید یک مسلمان را ندارد، اما حق زندگی و کار و موعظه در شهر برای او، در درجه‌ی اول به عنوان مجتهد فرنگی‌ها، و در درجه‌ی دوم به عنوان معلمی مورد قبول، عملاً توسط همگان به رسمیت شناخته شده است. به نظر می‌آید این دستاورد عمدتاً با پذیرش کلیه‌ی افراد مهاجرنشین اروپایی به عنوان مجموعه‌ای تماماً مسیحی و به عنوان یک بخش واقعی از شهر حاصل شده است. چیزهایی که به ما کمک کرده است تا به این نقطه برسیم، عبارت است از مفید بودن رشته‌های کاری گوناگونی که اروپاییان به آن‌ها می‌پردازند، صداقت عمومی و زندگی صادقانه، همراه با آمادگی آن‌ها برای همکاری در فعالیت‌های مسیحی؛ همچنین مقبولیت فوق‌العاده‌ی کار هیئت طبی، و ارتباط فعالیت‌های مذهبی با زندگی شهر، از طریق مدارس. به همه‌ی این‌ها باید کوچکی یزد را نیز اضافه کنیم، که عدم پذیرش یا بی‌توجهی دائمی از سوی مردم نسبت به هر گروه مهم کاری که بتواند اقامت خود در درون دیوارهای شهر را طولانی کند، غیرممکن می‌سازد، و سپس جزیره‌ای بودن یزد که خودداری از دفاع از چیزی که جزو شهر شده است را ناممکن می‌کند. همچنین ما نباید استعداد ذاتی شیعه در نظریه‌پردازی‌های مذهبی و هیجان‌های ویژه‌ی عقاید مذهبی که در حال حاضر در سراسر ایران گسترده شده را فراموش کنیم. البته، این موضوعی است که به تفصیل بعداً به آن خواهیم پرداخت.

## فصل دوم

حادثه‌ی عجیبی نه چندان پیش در یزد اتفاق افتاد، که احتمالاً به تبیین آن شیوه‌ی غیرعادی کمک می‌کند که طی آن اروپایی‌ها در ذهن مردم یزد به صورت یک جزء تثبیت شده از جمعیت شهر، با حقوق و امتیازاتی نظیر حقوق اهالی بومی شهر، درآمدند. یکی از ساکنان اروپایی شهر یزد نامه‌ای تهدیدآمیز از جوان مسلمانی که او را اخراج کرده بود، دریافت کرد؛ او به این مسئله همان طور که باید توجهی نکرد و اتفاقاً روز بعد به عنوان ملاقات هفته‌ای به خانه‌ی ما آمد. من یک مبلغ مذهبی بودم؛ و خدمتکار اخراج شده بازار را پر کرد که رئیسش ترسیده، و در عبادتگاه مجتهدش تحصن کرده است. تحصن کردن و بست نشستن یک عادت رایج مسلمانان به هنگام احساس خطر از جانب *لوتی‌ها* یا قانون است. این خبر نه تنها مورد باور مردم قرار گرفت، بل باعث شد تا اروپایی دیگری که قصد دیدار از ما را داشت، از این کار منصرف شود، زیرا وی تاجر بود و ممکن بود اعتبارش موقتاً متزلزل گردد.

داستان مشابهی را کانن بروس<sup>38</sup> از تجربه‌ای در اصفهان نقل کرده است. این داستان با وجود آن که برای درک نتیجه‌ی آموزنده‌ای که تلاش دارم به آن توجه شود، کم‌تر متقاعدکننده است، اما از بعضی جهات عجیب‌تر است. چون کانن در آن زمان وسیعاً در بین جمعیت قابل توجه مسیحیان ارمنی جلفا، که اتباع شاه ایران محسوب می‌شوند، فعالیت می‌کرد. کشیشان کاتولیک ارمنی، که آن‌ها نیز در میان ارمنیان مسیحی کار می‌کردند، مجتهد اعظم مسلمانان اصفهان را که جلفا از توابع آن است، بر آن داشتند تا کانن بروس را به بیت خود فراخواند. مجتهد آن طور که می‌گویند، گذشته از هر چیز، بالاترین مقام مذهبی یک منطقه است، و کانن بروس همچون باب در اسلام، یک بدعت‌گذار و ملحد کامل در مسیحیت محسوب می‌شد. این احضار غیرعادی عملاً انجام شد، و مجتهد مسلمانان از کانن بروس خواست تا از خودش در برابر اتهام

<sup>38</sup> Canon Bruce



تحریف عقاید مسیحیت دفاع کند. البته این ماجرا، به معنای پذیرش جایگاه کانن بروس است؛ اما پذیرفتن جایگاه یک مبلغ مذهبی روحانی، در جایی که فقط هشت یا نه نفر از اهالی شهر از تیره‌ی مسیحیان اروپایی یا ارمنی‌اند، باز هم عجیب‌تر است.

به این ترتیب احتمال چنین چیزی، می‌باید ما را در کارهای تبلیغی مذهبی آینده در شهرهای جدا افتاده و به طور مشخص متعصب ایران تشویق کند، و نیز مبلغین مذهبی را برآن دارد تا ارزش بسیار زیاد همکاری مسیحیان مقیم، و ضرورت توجه کامل به نیازهای معنوی آنها را دریابند.

# فصل سوم

اسلام ایرانی - پیامبر اسلام - پایه گذاری اسلام - شیعه و سنی - بی تفاوتی آشکار مذہبی برآمده

از بی اعتقادی - اصول عقاید اسلام - وحدت معنوی - نبوت - عقیده بهائیان درباره

نبوت - علی محمد باب - بقاء الله - بهائیت - آینده بهائیت - اسلام - قضا و قدر - توبه -

اعمال ثواب - غذا خوردن باللذت بهائیان - تاثیر اسلام بر شخصیت.



### فصل سوم

اسلام در ایران. همان طور که می‌دانیم یزدی‌ها، برای مدت‌ها به داشتن علمای سه مذهب مشخص یهودی، زرتشتی و مسلمان در میان خود مأنوس بودند. اما از آن جا که یهودیان هم اندک و هم بی‌نفوذند، و پارسیان زرتشتی هم گرچه از یهودیان بیش‌ترند، اما با این حال بیش از یک‌دهم نفوس شهر را تشکیل نمی‌دهند، بنابراین تنها مذهبی که توجه اصلی ما را به خود جلب می‌کند اسلام است، یعنی آئین رسمی ایران. اسلام ایران با اسلام هند یا ترکیه کاملاً یکی نیست و ایرانیان خود را شیعه یا مخالفان اسلام رسمی<sup>39</sup> می‌خوانند. در ایران یک مذهب مخالف اسلام رسمی وجود دارد که در آن جا همچون آئین ارتدوکس مورد تأیید واقع شده است. بنابراین کسانی که ادعای داشتن این آئین را دارند، طی صفحات آتی بدون هیچ قید و شرط اضافی شیعه خطاب می‌شوند.

در عین حال، باید به یاد داشت که عنوان شیعه صرفاً در مورد این فرقه به کار نمی‌رود و همچنین خود این فرقه نیز همچون دیگر گروه‌های مخالف آئین رسمی، دائماً گرایشی جدی به تقسیم به اجزای کوچک‌تر از خود نشان داده است. در ایران علاوه بر شیعیان رسمی، که بیش‌تر دوازده امامی‌اند، همواره فرقه‌ی کوچک‌تر مسلمان دیگری هم وجود داشته است که توجه عمومی را به خود جلب می‌کند. فکر می‌کنم می‌توان پیش‌تر رفت، و گفت که در حال حاضر در ایران دوره‌ای از طرح پرسش و بیداری مذهبی وجود دارد که فرصت ویژه‌ای را نه فقط برای فرقه‌های مسلمان، بل همچنین برای هیئت‌های

<sup>39</sup> Nonconformists



مبلغین مسیحی، فراهم آورده است. بعداً اشاره‌های بیش‌تری به این بهانیان خواهد شد، اما نباید فراموش کنیم که وظیفه‌ی اولیه ما نه مطالعه‌ی بیش از اندازه مجموعه ساختارهای مذهبی ایران، بل تجزیه و تحلیل تأثیرات آن ساختارهای مذهبی بر روی یزدی‌ها است.

**دیدگاه اروپاییان درباره‌ی اسلام.** یزدی مسلمان معمولی تا حدی از نسل ساکنان اولیه آریایی ایران است، و تا حدی از تبار فاتحان عرب، اما تفاوت‌های شخصیتی بسیار زیادی که میان او با یک پارسی [زرتشتی] خالص آریایی وجود دارد، به طور حتم، به مقدار کم‌تری ناشی از اختلاف نژادی و به مقداری بیش‌تر ناشی از تفاوت مذهبی است، زیرا جدیدی‌ها یا کسانی که از زرتشتیت به آئین اسلام درمی‌آیند، اغلب طی چند نسل تمام خصوصیات شخصیتی مسلمانان را بدون کم‌ترین اختلاط نژادی کسب می‌کنند. بنابراین پیش از اقدام به توصیف و تشریح شخصیت و منش مردم، لازم خواهد بود به همان اندازه که تا اکنون به تأثیر طبیعت کشور و انزوای زندگی شهری‌شان بر شکل‌گیری شخصیت آن‌ها توجه داشتیم، به تأثیر عقاید مذهبی بر تکوین ویژگی‌های شخصیتی افراد نیز بپردازیم. بعضی از ابعاد مذهب یزدی‌ها در فصل بعد مورد بررسی قرار خواهد گرفت، و در این جا ما باید خودمان را با تلاش برای درک طبیعت بنیادی و جوهری اسلام، خصوصاً با پرداختن به آن دسته از آموزه‌ها و تعالیم پیامبر اسلام که به نظر می‌رسد بیش‌ترین تأثیر را بر ذهن ایرانی داشته‌اند، راضی و قانع سازیم. برای انجام این کار، ما باید ذهن خود را از تمام پیش‌داوری‌های موجود درباره‌ی زندگی و عقاید پیامبر اسلام آزاد کنیم، و صرفاً به مطالعه‌ی حقایق تاریخ روی بیاوریم، و به یاد داشته باشیم که مفهوم اسلام آن طور که در میان مسلمانان اهل سنت هند و ترکیه دیده می‌شود، نمی‌تواند لایتغیر باقی بماند، زیرا ملت‌های جهان اسلام به هیچ وجه درباره‌ی آن مسائل متفق‌القول نیستند؛ و همچنین در نظر داشته باشیم



این فرضیه‌ی مشهور اروپایی که اهداف و غایت‌های پیامبر اسلام در مکه و مدینه متفاوت بودند و دوره‌ی مکی عقاید بنیادین اسلام را بیش‌تر نشان می‌دهد، چیزی است که هیچ مسلمان تعلیم‌دیده‌ای برای یک لحظه هم آن را برنمی‌تابد. اما در مورد دیدگاه‌هایی که همچنان مطلوبیت بیش‌تری دارند و در این اواخر از سوی نویسندگان اروپایی عرضه شده‌اند، فقط می‌توانم نکته‌ای را نقل کنم که یک مسلمان تعلیم‌دیده در هند و کسی که یک چنین رساله‌هایی را تشریح می‌کرد، در همان حال که یکی از این کتاب‌ها را به من می‌داد، گفت: «صاحب، این آقا نشان می‌دهد که درباره‌ی دین خود اطلاعات اندکی دارد، و در مورد دین ما مطلقاً چیزی نمی‌داند.»

اسلام و زرتشتیت. من شخصاً به قصد گردآوری و نگارش بیش‌ترین نقاط مثبت ساختارهای مذهبی ایران به این کشور رفتم. در مورد پارسیان ناامید نشدم. همچون بسیاری از هئیت‌های مذهبی دیگر، کارم را با این طرز فکر شروع کردم که باید آدم‌هایی را پیدا کنم که دارای افکار تند و غلط بسیار زیادی درباره‌ی ماهیت و قدرت خداوند، یعنی دو موضوع اساسی مذهب‌شان هستند. اکنون باور دارم که در اشتباه بودم، و هرگز از مرد دست راستی‌ام، مهربان، که خود یک پارسی است، و همین‌طور از یکی از صادق‌ترین و صمیمی‌ترین مسیحیانی که تا کنون دیده‌ام، نشنیده‌ام که کلامی علیه بنیان‌های حقیقی زرتشتیت بگویند. در این دیانت نیاز به هدایت مردم به سوی مسیح نه تنها مورد بی‌توجهی نیست، بل تعلیم داده می‌شود.

پیامبر و حنفا. پیامبر اسلام در اواخر سده‌ی ششم میلادی در مکه متولد شد. او یکی از افراد خاندان مهمی بود که عهده‌دار امور کعبه بودند. کعبه معبد بت‌پرستان بود و اهالی مکه تلاش می‌کردند تا آن‌جا را از طریق گردآوری در حد معقول بت‌ها و نمادهای مورد پرستش و نیایش که مورد احترام قبایل

مختلف قرار داشت، به صورت محل اجتماع همگانی همه‌ی ساکنان شبه جزیره عربستان درآوردند. برخی از قبایل به مسیحیت و یهودیت گرویده بودند؛ به همین دلیل تصاویر مقدسان مسیحی و یهودی نیز در میان دیوارهای معبد مکه [کعبه] قرار داشت.

سیره‌نویسان مسلمان به ما می‌گویند که طی سال‌های پیش از ظهور اسلام، فرقه‌ای اصلاح‌گر به نام حنفا وجود داشته، که به نظر می‌رسد نیمه‌سیاسی و نیمه‌مذهبی بوده است، اما در اصل همه‌ی آن‌ها دریافته بودند که یک شکل مذهبی خالص‌تر از پرستش رایج در کعبه برای متحد شدن ساکنان عربستان در برابر دشمنان مشترک‌شان مورد نیاز است. فعالیت برخی از حنفا با گرویدن به مسیحیت یا یهودیت به سر آمد؛ دیگران به سوی انتخاب شکل ملی‌تر یکتاپرستی که می‌باید کعبه را به عنون کانون مرکزی آن حفظ می‌کرد، سوق داده شدند.

مواجهه‌ی پیامبر با بت‌پرستان، روایت‌های دیگری که کوئل<sup>40</sup> از منابع اسلامی گردآوری کرده، این معنی را ثابت می‌کند. شاید محکم‌ترین دلیل این موضوع، مباحثه‌ی میان پیامبر با ابوجهل و عموی او، ابوطالب باشد، که پیامبر در آن موقع تحت حمایت او زندگی می‌کرد. ابوطالب برادرزاده‌اش را فرا خواند و به او گفت: «می‌بینی که اشراف قومت در این جا دور هم جمع شده‌اند تا چیزهایی را به تو اعطا کنند، و متقابلاً می‌خواهند تو با خواسته‌هایشان موافقت کنی». اما پیامبر سراپا ایستاد، و آن کلمه‌ای که به عقیده‌ی او می‌توانست تنها پاسخ برای هدف مورد نظر، یعنی اتحاد دوباره‌ی اعراب باشد را بر زبان راند: «گفت، خدایی جز الله نیست! و از پرستش هر چیزی به غیر از او

<sup>40</sup>Koel

دست بردارید». کوئل این روایت را از ابن اسحاق نقل می‌کند که نخستین و موثق‌ترین سیره‌نویس است.

یقیناً گرایش از بت‌پرستی به سوی یکتاپرستی، که در آن روزها در عربستان جای‌گیر شد، به خودی خود مسئله‌ی خوبی بود؛ و همراه آن خلوص و شور و اشتیاق مذهبی بسیار وجود داشت. همچنین واضح است که پیامبر اسلام برای اعراب شخصیت مورد علاقه و برجسته‌ای داشت، و این یعنی، شور و علاقه‌ی او در مورد رسالتش، از انگیزه‌های مجذوب‌کننده‌ی بسیاری نیز تأثیر می‌گرفت. اما پیامبر اسلام نه تنها بیش‌تر از رهبران حنفا به سیاست پرداخت، بلکه تعالیم اخلاقی و مذهبی حنفا را هم تنها در ساده‌ترین حالت پذیرفت؛ در نتیجه پیروان او هنوز هم صاحب آن چیزی هستند که در نگاه نخست اصول عقایدی صحیح مبتنی بر بنیادهای این آئین به نظر می‌آید، و در عین حال به واسطه‌ی پایداری حضور این اصول در امتداد مسیر روشنایی و پیشرفت، قادر به ترقی نیستند.

**تسامح.** این باور عامیانه اسلامی که تعصب متحجرانه‌ی تمام علمای دیگر ادیان یک اصل اساسی و بنیادین است، قابل دفاع نیست. بت‌پرستی مکه آشکارا اهل تسامح بود، و پیامبر اسلام به طول کامل کتاب‌های مقدس یهودیان و مسیحیان را به همان نسبت که برای یک عرب آن عهد، خصوصاً برای یک مبلغ وحدانیت دارای ارتباط نزدیک با کعبه طبیعی به نظر می‌رسید، مورد تصدیق قرار داد. زیرا او می‌گفت که همچون تمام پیامبران پیش از خود، بنا به فرمان خداوند به او وحی می‌رسد. هدف واقعی او متحد کردن اعراب به وسیله‌ی یک دین کامل شده بود.

**ناکامی‌های اولیه پیشرفت اسلام در مدینه.** پیامبر اسلام به یهودیان و مسیحیان عربستان نیز گفت که وی را به عنوان پیامبر به رسمیت بشناسند.

اما او در مکه به موفقیت زیادی دست نیافت؛ و گروه مخالف او بسیار قوی بودند. به طوری که وی در نهایت به فعالیت در بعضی نقاط دیگر روی آورد، و سرانجام موفق به شروع تازه‌ای در مدینه شد. در این جا او توانست از ارتباط خانوادگی با برخی از قبایل حاکم بر شهر، و همچنین از رقابت دیربای میان مکه و مدینه بهره بگیرد. با وجود این که جنبش در مکه موفقیت وسیعی نداشت، اما پیامبر اسلام توانسته بود در میان پیروانش مردان واقعاً سرشناسی را گرد آورد. در نتیجه، هر چند ساکنان مدینه در خصوص رسالت نبوی او به چند دسته تقسیم شدند، لیکن بنا به مصلحت در دعوت او و مریدانش به شهر متفق‌القول بودند. با استقرار در مدینه، اقبال پیامبر دستخوش تغییر شد. ریاست قبیله‌ای که مادر بزرگ وی به آن تعلق داشت، خالی شده بود و با توجه به این که بسیاری از افراد این قبیله مسلمان شده بودند، پیامبر بر جایگاه ریاست آنان نشست. سرانجام، وی پیش از وفات موفق شد نظام سیاسی و مذهبی خود را در سرتاسر شبه جزیره عربستان برقرار سازد.

البته برای جنبشی نظیر این غیرممکن بود که بتواند بدون مواجهه با سر برآوردن پیامبران رقیب در قسمت‌های دیگر این سرزمین به استقرار دست یابد. دو نفر از این پیغمبران دروغین در زمان حیات پیامبر اسلام ظهور کردند، هرچند که وی اعلام کرده بود آخرین پیامبر الهی است. البته اگر جایگاه تقریباً جهانی برای اسلام را بپذیریم، پس مراد وی این نبوده که او آخرین کسی است که از جانب خداوند برای هدایت بشر منصوب شده است زیرا که تمام مسلمانان مشتاقانه منتظر آمدن [حضرت] مهدی یا مهدی [عج] هستند، کسی که همراه با عیسی، پسر مریم، قرار است در آخرالزمان ظهور کند و آئین



اسلام را در سراسر جهان بگسترانند. هر چند مسلمانان معتقد همواره پیامبر اسلام را آخرین صاحب کتاب بزرگ می‌دانند.<sup>41</sup>

**اهل سنت.** در حقیقت اهل سنت معمولی، یعنی بزرگ‌ترین و شناخته‌شده‌ترین فرقه‌ی اسلامی، بر این موضوع تأکید دارند که از زمان پیامبر اسلام تاکنون هیچ راهنمای منصوب‌شده‌ی الهی ظهور نکرده است. خلفا در نظر آن‌ها صرفاً به واسطه‌ی اجماع برگزیده شدند، و چهار راوی بزرگ سنت، که صاحبان تنها گزارش‌های موثق و نزدیک به تعالیم اسلام‌اند، فقط اشخاصی پرهیزگار و عالم بودند. اکنون، اهل سنت معتقدند که این تعالیم تنها می‌تواند از طریق آثار آنان، و از خود قرآن فراگرفته شود؛ بر این اساس در غیاب آنان، یک مجتهد یا ملای سطح بالا توانایی این را دارد که درباره‌ی مسائل مورد شک فتوای معتبر بدهد.

شیعیان. شیعیان عقاید بسیار متفاوتی دارند. پیامبر اسلام مطابق تعالیم آنان نخستین فرد از سلسله‌ی بزرگان سیزده گانه‌ای است، که شامل خود وی و دوازده امام عالی‌مقام هستند. اولین امام حضرت علی (ع) داماد پیامبر بود. همگی این امامان همچون خود پیامبر به طور قطع برگزیده‌ی خداوند هستند. پیامبر اسلام آخرین و یگانه صاحب کتاب بزرگ است، و بنابراین بنیان‌گذار عصر حاضر به شمار می‌رود. حضرت مهدی (عج) آخرین امام است، که طبق عقیده‌ی اهل سنت هنوز متولد نشده، اما براساس باور شیعیان مدت‌ها قبل ظهور کرده است. مهدی (عج) از دنیا نرفته، بلکه غایب شده است، و در ابتدا از طریق چهار واسطه‌ی پی در پی که باب، یا دروازه‌ی دانش نامیده می‌شدند، و

<sup>41</sup> در این جا به نظر می‌رسد که مؤلف مبحث خاتمیت را با موضوع مهدویت خلط کرده است. (ن)

## سوره‌های قرآن

در دوران غیبت او با وی ارتباط داشتند، در دسترس پیروانش باقی ماند. همچون امامان، تداوم باب‌ها نیز به پایان می‌رسد، زیرا آخرین فرد آن‌ها از تعیین جانشین خودداری می‌کند. البته تمام این ماجرا یک روایت بسیار کهن است.

**آزادی تفسیر.** شیعه سنت‌گرایان خاص خود را دارد، زیرا آنان از پذیرفتن عقاید اهل سنت به کلی سرباز می‌زنند. سنت‌های شیعیان و اهل سنت از یک نوع است؛ در هر دوی آن‌ها مقدار معینی حقیقت تاریخی، و همین‌طور مقدار زیادی مطالب نادرست وارد شده است. هرچند، بسیاری از شیعیان معتقد نیز یا سنت‌ها را به تمامی رد می‌کنند و یا آن‌ها را به صورت تمثیلی و رمزگونه تفسیر می‌کنند. در میان شیعیان به نسبت اهل سنت آزادی بیشتری در تفسیر و تأویل وجود دارد؛ در حقیقت بسیاری از شیعیان معتقدند که بعضی از سوره‌های قرآن که به توصیف لذت‌های بهشت می‌پردازد، یکسره تمثیلی است. البته دوام آموزه‌های شیعه به دست مجتهدان (که قادرند در مورد مسائل مورد شک فتوا صادر کنند) در سراسر ایران تثبیت شده است، در حالی که غلبه و رواج تعالیم شیعی در میان مسلمانان ممالک سنی مذهب غیرممکن بوده است.

**حضرت علی (ع).** عقاید شیعیان در مورد رسالت پیامبر اسلام یا جایگاه قرآن توهین آمیز نیست، ولی آن‌ها شخصیت مجزایی از پیامبر تصویر می‌کنند که بسیار کم‌تر مشهود است. به عنوان مثال اگر به یک ایرانی گفته شود که در مذهبش چیزی نظیر ایثار مسیح در قربانی کردن خود وجود ندارد، او فوراً با اشاره به شهادت امام حسین (ع) به این مسئله پاسخ خواهد داد. همچنین حضرت مهدی (عج) یا امام غایب، متعلق به آینده نیست، بل حاکم کنونی اسلام است؛ از این رو اهمیت شخصیت او از بعضی جهات به اندازه‌ی پیامبر

## فهرست

است. در گذشته‌های نه چندان دور شاه ایران برای کاخ خویش به حضرت مهدی (عج) اجازه می‌پرداخت و این پول به مجتهدان که نمایان امام به شمار می‌روند، داده می‌شد. نمی‌دانم آیا این رسم هنوز ادامه دارد یا خیر، اما مبنای نظری آن به طور حتم از بین نرفته است. به علاوه قول متداولی وجود دارد که امام علی (ع) در قلب مؤمنان حقیقی حاضر است، ولی فکر می‌کنم این مطلب صرفاً به مثابه‌ی عبارتی منظوم مورد توجه یک یزدی معمولی قرار دارد. نکته‌ی شایان ذکر این که چنین قول پیوسته درباره‌ی حضرت علی (ع) است، نه پیامبر اسلام. شیعیان غالباً بیش از آن چه از پیامبر اسلام یاری می‌خواهند، به امام علی (ع) و امام حسین (ع) توسل می‌جویند؛ و گرچه عبارت فراز یک مسجد ایرانی باید «یا علی، یا محمد» باشد، ولی در بیش‌تر موارد عبارت «یا محمد» حذف شده و عبارت «یا علی» به تنهایی آمده است. دلیلی که گاه برای این موضوع مطرح می‌شود این است که پیامبر اسلام بسیار بزرگ‌تر از آن است که دائماً مورد تشبث قرار گیرد. اما با توجه به شیوه‌ی کاربرد نام خداوند از سوی شیعه، فکر می‌کنم این دلیل باید به عنوان توجیه عادت‌ی ناشی از دلایل کاملاً متفاوت به حساب آید.



مسجد کوچکی در یزد. در سمت چپ عکس یک نخل کوچک، و در وسط عکس یک درگاه مسجد با نوشته‌ی «یا علی» در بالای آن دیده می‌شود.



تأثیر تصوف و عرفان. این دلبستگی و عشق بی‌اندازه نسبت به امامان احتمالاً ناشی از دو چیز است: در مرتبه اول شکی نیست که امامت علی (ع) و فرزندانش به مثابه‌ی مفری برای ابراز رشک ملی در ایران مورد حمایت قرار گرفت. زیرا که آریاییان نومسلمان از این که دستاویزی برای متمایز کردن آن‌ها از اکثریت فاتحان عرب کشورشان یافت شده، متأسف نبودند. در مذهب شیعه خلقای نخستین که در هنگام حیات امامان معصوم به حکومت پرداختند، مورد شدیدترین لعن و نفرین‌ها قرار دارند، و خصوصاً عمر که ضمناً فاتح ایران است، بیش از سایرین در نظام شیعه مورد نفرت قرار دارد و از این بابت از جایگاهی همانند مقام یهودای اسخریوطی در میان مسیحیان برخوردار می‌شود.

شیعیان کاملاً مسلمان. ثانیاً نفوذ فرقه‌های متصوفه، که بالصراحه مسلمانند، اما در عقایدشان به وضوح گرایش‌های چندخدایی دارند را باید به یاد داشت. ایران باستان سرشار از مشرب چندخدایی بود و هنگامی که به اسلام روی آورد، گرایش به سوی چنین آموزه‌هایی به دلیل نظرگاه‌های وسیع‌تری که شیعیان پدید آوردند، همچنان ادامه یافت، همان طور که آزادی تفسیر در قرائت قرآن موقعیت مناسبی برای فرقه‌های بدعت‌گذار متعدد در این مملکت فراهم آورد. این ایرانیان صوفی اغلب تمایل دارند امامان، و خصوصاً حضرت علی (ع) را در سلسله مراتب خود، حداقل در جایگاهی همچون پیامبر اسلام که تعالیمش برای استفاده در جهت اهدافشان دشوارتر است، به حساب آورند؛ و هرچند یزدی معمولی یقیناً پیرو مشرب چندخدایی نیست، اما صوفیان بدون تردید عشق او به شخصیت امامان را شدت می‌بخشند، و از طریق اشعارشان او را با بیانات دینی یک شخصیت نسبتاً راستین مذهبی آشنا و مانوس می‌سازند. این مسئله از بعضی جهات برای مبلغ مسیحی یک امتیاز



است، اما او باید مراقب باشد که طی پیشرفت کار خود دچار سوء برداشت نشود.

**بی تفاوتی مذهبی.** می‌توان تأکید کرد که حفظ شکوه کامل تقدس اولیه‌ی منسوبین نزدیک و اخلاف پیامبر، همچون باور و اعتقاد به انتساب امامت از جانب خداوند، اشتیاق و شور بیش از اندازه‌ای است که پیامبر اسلام آن را در مقیاس زیاد مورد تایید قرار داده است. با این که ممکن است چنین باشد، اما این عقیده در تضاد آشکار با اسلام قرار ندارد. شیعیان مطمئناً در قیاس با اهل سنت در عمل به بعضی از دستورات الهی قرآن سهل‌گیرترند. نقاشی، و ترسیم چهره از سوی اهل سنت نقض حرمت شرعی و بت‌پرستی محسوب می‌شود. با این حال، یک مکتب نقاشی ایرانی به طور مستمر وجود داشته؛ و مجسمه‌های گلی آدم‌ها، حیوانات و اجنه را همچون عروسک‌های پارچه‌ای به عنوان اسباب‌بازی به بچه‌ها می‌دهند. اعتراضات ملاها علیه این چیزها بسیار اندک است. اما سر و صدای آنان در تقبیح تمام اشکال موسیقی، که در نظر مسلمانان معتقد صرفاً به منظور ایجاد غنا و لذت به کار می‌رود، بسیار بلندتر است. نظر ملاهای شیعه در خصوص پرهیز یک مسلمان روزه‌دار عادی از محرّمات ماه رمضان و ترک نمازهای مقرر شده، همچون دیدگاه آنان درباره‌ی نوشیدن شراب و عرق لااقل روشن و قابل‌فهم است. چنین موضوعاتی در وهله‌ی اول کفر به حساب نمی‌آیند، مگر آن که به صورت دائم و عامداً انجام شوند. پذیرش رسمی تمام احکام ضروری است. شراب‌خواری در خیابان و خوردن غذا در ماه رمضان وقتی که شخص در سفر نیست، جز در مواردی که عذر شرعی وجود دارد، ممنوع است. به جز این موارد، حکومت مانع دیگر رفتارهای افراد در ملاء عام نیست؛ و در حقیقت بسیاری از ایرانیان غیرمذهبی مخفیانه در خانه‌هایشان شرب خمر می‌کنند، نمازهای یومیه خود را پشت گوش می‌اندازند، و بهانه‌هایی را برای خودداری از روزه گرفتن در رمضان، ولو

صحیح و معتبر، سرهم می‌کنند. چنین اشخاصی به خوبی آگاهند که مشمول جزا هستند، ولی همچنین می‌دانند که در معرض خطری جدی قرار ندارند، مگر آن که آئین دیگری را پذیرفته و به اسلام خیانت کنند. درست است که هرازگاه ملاحا مردم را برمی‌انگیزانند تا در پاک‌سازی زمین از وجود کفار به آن‌ها ملحق شوند، و در چنین مواقعی اعضای فرقه‌هایی نظیر بابیه و کسانی که گمان می‌رود با آنان همدردی می‌کنند، احتمالاً آسیب می‌بینند، اما تنها آن‌هایی که در ادای فرایض اسلام بی‌تفاوت بوده‌اند، آماده‌اند تا کوتاهی گذشته‌ی خود را با نشان دادن غیرت و تعصب ویژه‌ای جبران کنند.

ممکن است پرسیده شود که آیا ملاحای ایران دلیل موجهی برای انجام ندادن کوشش‌های مجدانه بیش‌تر در جهت عملی ساختن قوانین اسلام دارند، و آیا چشم بستن آن‌ها بر چنان نابه‌نجاری‌هایی به خودی خود خیانت به نظام اسلام نیست؟ احتمالاً آن‌ها به آسانی توضیح خواهند داد که الگوی‌شان سیره‌ی خود پیامبر اسلام است. اگر پیامبر مقررات سخت‌تری را در شهری که خود در آن جا حضور داشت - موضوعی که من فکر می‌کنم قابل تردید است - اعمال می‌کرد، حفظ و تداوم نظم و قانونی که در میان قبایل عرب به اجرا درآورده بود، تقریباً غیرممکن می‌شد. این قبایل عموماً به واسطه‌ی رؤسای‌شان که معمولاً شخصاً نزد پیامبر می‌آمدند و گفت‌وگوی کوتاهی با او انجام می‌دادند، به آئین جدید می‌گرویدند. بخشی از صحبت این رؤسا به مسائل سیاسی اختصاص داشت، و موضوع آن اغلب به وضعیت قبیله‌ی آن‌ها در همان روز برمی‌گشت. درست است که پیامبر بین منافقین و مؤمنان واقعی فرق می‌گذارد، اما در کل مقصود او از منافقین کسانی بودند که حقیقتاً علیه دیگران از او طرف‌داری نمی‌کردند، و در این مورد ایمان شیعه‌ی معمولی مطمئن و تردیدناپذیر است.



جوهر اسلام و پیامبران. حقیقت این است که در اسلام بیش از یک مجموعه‌ی گوناگون از فرامین الهی وجود دارد. اگر جز این بود اسلام هرگز پیروانش را با آداب و رسومی دارای ویژگی‌های خاص، تا این اندازه متمایز و چشمگیر نمی‌ساخت. باور محوری دین اسلام این است که همه‌ی ما تحت سیادت قدرت مطلق و ناپیدای پروردگار قرار داریم، پروردگاری که همه چیز را آفریده، و هر امر خیر و شری را که در عالم هستی به وقوع می‌پیوندد، طبق مشیت خود از پیش مقرر فرموده است. فی الواقع در برابر جبرگرایی بی‌منتهایی که اصول اعتقادی مذهب تسنن را مشخص می‌سازد، یک تشیع جزئی هم وجود دارد، اما من باور ندارم که این موضوع از اعتقاد قدری مردم عادی کم‌ترین تأثیری پذیرفته باشد. در اسلام ممکن است که خداوند نیک و مهربان نامیده شود، زیرا وظیفه‌ی ماست هر آن چه را که او انجام می‌دهد، امری نیک تلقی کنیم، و همچنین ممکن است او را با اسامی دیگری نیز متناسب با سرشت اعمال شناخته شده‌ی او نسبت به ما مورد خطاب قرار دهند؛ ولی ذات وجود او مطلقاً با بشر متفاوت است؛ بنابراین به جز کارهای آشکار و مشخص خداوند، هیچ چیز از ذات پاک او نمی‌تواند شناخته شود. این خداوند در هر دوره‌ای پیامبرانی را به جهان می‌فرستد، که وظیفه دارند آئین وحدانی او، لزوم پرستش، و ضرورت انجام عبادات در زمانی که خواسته اوست را به نوع بشر بیاموزند. طبق باورهای موجود یکصد و چهل و چهار هزار<sup>۴۲</sup> پیامبر وجود داشته است، اما تنها تعداد اندکی از آنان اجازه داشتند احکام تازه‌ای را در مورد وظایف بشر اعلام کنند. این پیامبران صاحب اجازه، به نام صاحب کتاب [اولوالعزم] معروفند، و آدم، شیث، نوح، ابراهیم، موسی، داود،

<sup>۴۲</sup> نویسنده رقم یکصد و بیست و چهار هزار پیامبر مذکور در روایات مذهبی را به اشتباه یکصد و چهل و چهار هزار ذکر کرده است. (م)

عیسی و محمد (ص) همگی جزو این دسته هستند.<sup>۴۳</sup> بهائیان نام بهاءالله را نیز بعد از حضرت محمد (ص) به این اسامی اضافه می‌کنند. این پیامبران صاحب کتاب همواره به واسطه‌ی دارا بودن برخی نیروهای ماوراءالطبیعی که خرد آدمی را مبهور می‌کند، و همچنین در مورد پیامبران مؤخرتر، از طریق نشانه‌هایی که از سوی پیامبران پیشین ذکر شده، شناخته می‌شوند. اطاعت از آنان با نعمات بهشتی در درجات گوناگون پاداش داده می‌شود، و نافرمانی نسبت به آن‌ها مجازات آتش جهنم را در پی دارد. گفته‌های یک پیامبر باید با وحی‌های نازل شده بر پیغمبران پیشین در تأکید بر وحدانیت، غیرقابل رؤیت بودن و قادر مطلق بودن پروردگار همخوان باشد، لیکن لزومی به یکدست بودن دستورالعمل‌های مربوط به اعمال بشری، آن گونه که در شرایع متوالی مقرر شده، نیست و ضرورتی هم ندارد میان مناسک آئینی با احکام اخلاقی الهی تفاوت ایجاد شود.

توحید، تعالیم و عقاید محوری اسلام مربوط به خداوند، پیامبر، بشر و خلقت است؛ به این ترتیب ما در اسلام با چهار اسم مواجه می‌شویم، که چهار نقطه نظر عملی را ارائه می‌دهند. در صدر آن‌ها، نام توحید یا تأکید بر وحدانیت الهی قرار دارد. مقصود مسلمانان از وحدانیت الهی چیزی بسیار بیش‌تر از تأکید صرف بر وجود یگانه‌ی خداست. این باور آن‌ها غیرقابل رؤیت بودن و ذات مطلقاً یگانه و مستقل خداوند را در برمی‌گیرد، و با مفهوم مسیحی آن در دو نکته‌ی مهم در تضاد واقع می‌شود. در مسیحیت یک نفی صریح نسبت به این گفته که «خداوند با دمیدن روح خود در کالبد آدم به وی جان بخشید»، وجود دارد که براساس آن اکثریت مسیحیان، کم و بیش به صورت آگاهانه و مطابق با طبیعت محض و جاودانه‌ی قوانین اخلاقی بشری، اعتقاداتشان را بنا

<sup>۴۳</sup> واضح است که اطلاعات مؤلف در مورد مسائل اسلامی و دینی ناقص و نادرست است. (ن)

## فصل سوم

می‌کنند. از همین روی ما می‌بینیم که در ادوار بعد در اسلام هیچ نوع اعتقادی به ابدی بودن قوانین اخلاقی بشری یافت نمی‌شود، زیرا از نظر یک مسلمان هیچ چیز جز مسائلی که به ذات پروردگار مربوط است، لزوماً همیشگی نیست؛ و از آن جایی که ذات ما با سرشت خالقمان کاملاً تفاوت دارد، قوانین مربوط به آن نیز ضرورتاً نمی‌توانند ابدی و لایتغیر باشند. به علاوه، در واقع امر نیز یک تضاد بنیادین میان عقاید مسیحیت با فحوای این گفته‌ی پیامبر اسلام که خدا موجودی یگانه است، وجود دارد. این موضوع به بهترین وجه با یک مثال ساده توضیح داده می‌شود. فرض کنید کسی بگوید «لندن یک منطقه است»، احتمال دارد منظورش این باشد که لندن یکی از دو جاست. یا ممکن است منظور او این باشد که فقط شهر لندن، لندن واقعی است و هیچ قسمت دیگر شهر در بلوک میدل‌سکس<sup>۴۴</sup> یا نقشه‌ی منطقه وجود ندارد که احتمالاً با همان نام خوانده شود؛ یا می‌تواند مقصود وی به این نکته برگردد که کلیه‌ی آن مناطقی که با نام ایالت لندن شناخته می‌شوند، در حقیقت فقط یک منطقه‌اند؛ و این دو جمله‌ی اخیر تعبیری یکسان با تفاوتی اندک نیستند، بل کاملاً با یکدیگر متضادند. از این رو مسیحیان می‌گویند که فقط یک خدا وجود دارد و منظورشان از آن تأکید بر یگانگی خالق سراسر خوبی است، وجودی سراسر نیک که پسرش را به همگان معرفی کرده است، و روانی سراسر خیر که تنها سرچشمه‌ی خوبی در دل‌هاست. از آن جا که خداوند برای یک مسیحی وجودی سراسر نیکی معنا می‌دهد، چیزی که او احتیاج دارد، عقیده‌ای است که بر یگانگی اساسی این وجود نیک تأکید ورزد، وجودی که در هر جایی او را می‌یابد. البته مسیحی پیرو مشرب چندخدایی نیست، ولی دریافت او از یک خدا باید به گونه‌ای باشد که به قدر کفایت آن

<sup>۴۴</sup>Middlesex، ناحیه‌ای که در گذشته شامل مناطقی در جنوب شرقی انگلستان بوده است.

## مذاهب مسیحی

تثلیثی را که طبق اندیشه‌ی او مسلماً دارای صفات خدایی است، دربرگیرد. از سوی دیگر، فرد مسلمان مدعی دانستن چیزی در مورد صفات خدایی نیست، جز آن که خداوند یگانه، نادیدنی و قادر مطلق است. نتیجتاً او تعریف خود از الوهیت را شکل می‌دهد تا عمداً چیزی را که یک مسیحی تجلی همان ماهیت می‌داند، کنار بگذارد.

**پیغمبری و عقاید وارد شده به اسلام.** برای درک شناخت فرد مسلمان از مذهب خود باید به پیامبر اسلام و نبوت بپردازیم. پیغمبری یا آوردن وحی از سوی خدا، از جهات متعدد یک تفکر خاص است. خود پیامبر تصور بسیار اندکی از پیامش داشت که از چیزی که قبلاً به او داده شده بود، بیش‌تر بود. او اعلام کرد که آموزه‌هایش همان دین ابراهیم است. واقع امر این است که مسلمانان گاه می‌گویند قسمت‌هایی از کلام خدا بر زبان پیغمبر/ن پیشین گذشته، اما کامل‌ترین دستورات الهی به پیامبر اسلام عطا شده است، و هرچند این موضوع با عقاید مسیحیان درباره‌ی نزول تدریجی وحی تفاوت بسیار دارد، ولی ممکن است بتواند به عنوان جایگزینی برای آن به حساب آید؛ در حقیقت، به رغم این که مسئله‌ی وحی شاید تا پیامبر قابل ردیابی باشد، لیکن نسبت به نظام بنیادین اسلام کاملاً بیگانه است. ما چنین عقاید بیگانه‌ای که گاهی از سوی پیامبر اسلام، ولی بیش‌تر به وسیله‌ی پیروانش، صرفاً به منظور پاسخ دادن به بعضی ایرادات و اعتراضات خاص، یا برای حفظ تفوق نظام اسلامی بر تمامی دیگر ساکنان شبه جزیره، وارد اسلام شده‌اند را مکرراً می‌بینیم. این قبیل واردات فکری معمولاً به آسانی از عقاید اساسی اسلام قابل تفکیک‌اند، و در اکثر موارد بر نمای کلی دین اثر نمی‌گذارند. این امر ناشی از آئینی است که نقاط اساسی آن بدان گونه که در ابتدا به ذهن پیامبر راه یافت، برجسته و آشکار شد، و نیز این که این نقاط به جای پیوند و همجوشی، یک چنین نشانه‌های بارزی را بر روی پیکره‌ی جامعه‌ی مسلمانان بر جای گذاردند.



پیغمبری، بیش از هر عقیده یا نمود مکتبی، با وضوح کامل تفاوت‌های ریشه‌ای میان اسلام و مسیحیت را آشکار می‌کند، طوری که تباین عظیمی در دیدگاه هر دو آئین نسبت به قوانین اخلاقی ملاحظه می‌شود و این اختلاف تقریباً در همه‌ی تفاوت‌های اصولی آن‌ها در نظریات و معتقدات فرعی گسترده است. بنابراین وقتی ما درباره‌ی تأثیر عقاید اسلامی بر روی شخصیت بحث می‌کنیم، بجاست به یاد داشته باشیم فرقه‌هایی که به این عقیده‌ی پیغمبری باور ندارند، می‌باید جداگانه به حساب آیند.

**صوفیان و بهائیان.** در ایران فرقه‌هایی وجود دارند که فقط در ظاهر مسلمان، اما از نظر منشاء وسیعاً و امدار منابع غیراسلامی‌اند. به عنوان مثال، صوفی‌ها فقط نیمه‌مسلمانند، و فلسفه‌ی فکری‌شان واقعاً مشرب چندخدایی است. صوفیان در یزد وجود دارند، اما چندان جدی گرفته نمی‌شوند و نفوذ مستقیم خود در کشور را تا حد زیادی از دست داده‌اند. ولی بابی‌ها، که بهائیت شاخه‌ای از آن و سریباً در حال پخش شدن در سراسر شهرهای ایران است، بسیار بیش‌تر از نفوذ شیعیان اصلی، که پیرو چندخدایی نیستند و ما نیز این موضوع را پذیرفتیم، تحت تأثیر عقاید صوفیان بوده‌اند. احتمال دارد برخی از بهائیان جدی و پروپا قرص از نظر تفکر واقعاً به صوفیان بسیار نزدیک باشند، اما این حالت در مورد بهائیان معتقدتر صادق نیست، کسانی که هرچند عقاید بنیادین اسلام را با روشی نظیر از میان برداشتن فاصله‌ی میان خدا و پیامبر تغییر دادند، ولی نتوانستند الهیاتی را پدید آورند که فاقد نقص باشد.

**دیدگاه‌های بهائیت پیرامون اخلاقیات.** در خلال برخوردهای اخیر با بهائیان، فرصتی پیدا کردم تا با یک مبلغ بهائی درباره‌ی آن چه که در حال رخ دادن است، صحبت کنم. آن چه که مردم را علیه بهائیان برانگیخته بود، احساسات مذهبی و فتوای مراجع روحانی بود. آن مبلغ بهائی که من با او



صحبت می‌کردم، در کل می‌دانست که اوضاع از چه قرار بود، با این حال نتوانستم او را متقاعد کنم که این نزاع‌ها در ذات خودشان نادرست بودند، و چشمان انسان در مورد اشتباهات اساسی‌اش باز بوده است یا می‌توانسته باز باشد. البته او بر عقیده‌ی خود مبنی بر این که اقدام مسلمانان گناهی و حشمتناک بوده است، باقی ماند، اما دلیل او این بود که اولاً آن‌هایی که آسیب دیدند، به لحاظ معنوی بر حق بودند، و ثانیاً حتی اگر بر حق نبوده باشند، در آن زمان آخرین صاحب کتاب، بهاءالله، فرمان الهی در مورد عدم برخورد مذهبی را اعلام کرده بود. سپس از او پرسیدم اگر باز هم چنین برخوردهایی پیش آمد و اگر صاحب کتاب دیگری ظهور و فرمان متفاوتی را اعلام کرد، آن گاه چه؟ او پاسخ داد که غیرممکن است صاحب کتاب دیگری تا یک مدت طولانی ظهور کند. بعد از وی سؤال کردم آیا او صاحب کتاب جدیدی را مورد تصدیق قرار می‌دهد که علاوه بر برخورداری از شرایط دیگر، متنی چون یکی از متون مقدسی را که قبلاً پذیرفته شده است، ارائه کند، و این آیه را بگوید که یک روز در نظر خداوند مانند هزار سال است. او جواب داد که اگر چنان نوشته‌ای نشان داده شود، و شرایط دیگر نیز برای اثبات صاحب کتاب بودن تأمین گردد، چنین کسی ممکن است در آینده مورد قبول مردم واقع شود، ولو این که او درباره‌ی مذهب و مسائلی از همین دست سخنانی شبیه تعالیم اسلامی را تبلیغ کند.

غیرقابل اطمینان بودن بهائیان. اکنون می‌رسیم به سه نکته‌ی مورد توجه کسانی که از جنبش بهائیت تحولات بزرگی را انتظار دارند. اول از همه، بهائیان تمام کتاب‌های مقدس یهودیان و مسیحیان، و از جمله آیه‌ای مانند آن که پیش‌تر ذکر شد را قبول دارند. ثانیاً، آن‌ها هم اینک سه صاحب کتاب دارند؛ باب، بنیان‌گذار اصلی فرقه‌ی بابیه، که نه تنها یک کتاب عرضه داشت، بل مدعی بود همان گونه که پیامبر اسلام احیا کننده‌ی آئین عیسی بوده، او

نیز احیا کننده‌ی آئین پیامبر است؛ بعد امیرزا یحیی‌اصحیح ازل، که بهائیان برای چند سال او را به عنوان جانشین باب محسوب داشتند؛ و سر آخر، بهاءالله، که بهائیان اکنون او را تنها پیامبر اصلی از میان این سه تن می‌دانند. ثالثاً، بهائیان در کوشش برای اثبات این که باب پیامبری کم اهمیت‌تر از بهاءالله و پیش درآمدی صرف برای ظهور او بوده، و همچنین این نکته که صبح ازل هرگز یک شخصیت واقعاً برجسته نبوده است، اسناد و مدارکشان را شدیداً تحریف و دستکاری کرده‌اند. خواننده‌ای که خواهان اطلاعات بیش‌تری در این خصوص است، نمی‌تواند کاری بهتر از کنکاش پروفیسور ای. جی. براون در مقدمه‌ی تحسین برانگیزش بر ترجمه‌ی کتاب تاریخ جدید<sup>۴۵</sup> انجام دهد.

<sup>۴۵</sup> تاریخ جدید در مورد زندگی علی‌محمد باب تألیف میرزا حسین همدانی است که در حدود سال ۱۳۹۷ق/۱۸۸۰م نوشته شده است. این کتاب در سال ۱۳۱۰ق/۱۸۹۳م از سوی ادوارد براون که در راستای سیاست‌های استعماری دولت انگلستان تلاش زیادی برای جلب دوستی پیروان و هواداران فریق بابیه، بهائیه و ازلیه، و گردآوری اخبار و اطلاعات آن‌ها در ایران و خارج از ایران داشت، و بعضاً به تناسب خود را از پیروان این فرقه‌ها معرفی می‌کرد، و به علاوه در کار دسترسی به کتاب‌های این فرقه‌ها و چاپ آن‌ها نیز بسیار فعال بود، به انگلیسی ترجمه شده و به همراه مقدمه‌ای به قلم او به چاپ رسید:

E. G. Browne, *the Tarikh-i-Jadid or New History of Mirza 'Ali Muhammad the Bab*, Cambridge, Cambridge University Press, 1893;

براون در مورد دسترسی به نسخه‌ی خطی این اثر می‌نویسد که این کتاب به وسیله‌ی یک بابی شیرازی در ۱۳۰۵ق/آوریل ۱۸۸۸م به وی داده شد و اغلاط املایی آن حکایت از آن دارد که کاتب آن فرد فاضلی نبوده است:

E. G. Browne, *Catalogue and Description of 27 Babi Manuscripts*, *Journal of the Royal Asiatic Society*, Vol. 29, 1892, P. 440-441;

ضمناً براون در مقدمه‌ای که بر کتاب *نقطه الکاف* تألیف حاج میرزا جانی کاشانی نوشته است، کتاب تاریخ جدید را رونویسی مسخ گونه‌ای از کتاب میرزا جانی معرفی می‌کند: «سابقاً در ضمن اشتغال به ترجمه‌ی تاریخ جدید دیده بودم که مؤلف آن کتاب مکرر از یک کتاب قدیمی‌تر تألیف حاجی میرزا جانی کاشانی نقل می‌کند و به همین جهت تاریخ خود

را موسوم به تاریخ جدید نموده تا از تاریخ حاجی میرزا جانی که نسبت بدان قدیم‌تر است، امتیاز یابد... من [متن آن را با متن تاریخ جدید مقایسه کردم، معلوم شد که مؤلف تاریخ جدید کتاب حاجی میرزا جانی را به کلی نسخ بل مسخ کرده است و به اندازه‌ای جرح و تعدیل و تصرف در آن نموده که به کلی حقیقت تاریخ دوره‌ی اولای بابیه در یرده‌ی خفا مانده است...» (کتاب *نقطه الکاف* در تاریخ ظهور باب و وقایع هشت سال اول از تاریخ بابیه، تألیف حاج میرزا جانی کاشانی مقتول در سنه‌ی ۱۲۶۸ هجری، به سعی و اهتمام اقل العباد ادوارد برون، لیدن، بریل، سنه‌ی ۱۳۲۸ هجری قمری مطابق با ۱۹۱۰ مسیحی، ص ۱۰۳-۱۰۴). ولی میرزا ابوالفضل گلپایگانی صاحب کتاب *کشف الغطاء*، که این اثر را در پاسخ به دعاوی میرزا جانی و به زعم خود بیان حقایق فرقه بابیه نگاشته است، شدیداً استدلال‌ها و استنادات براون مبنی بر رونویسی میرزا حسین همدانی از کتاب *نقطه الکاف* را نقد و رد می‌کند و کتاب تاریخ جدید را بر کتاب میرزا جانی برتری می‌دهد. (میرزا ابوالفضل گلپایگانی و میرزا مهدی گلپایگانی، *کشف الغطاء*، تاشکند، ۱۹۱۹م) اما در مورد زندگی میرزا حسین همدانی، وی در آغاز منشی یکی از رجال دولت ایران بود و ظاهراً در سفر نخست ناصرالدین شاه قاجار به اروپا در سال ۱۲۹۰/ق ۱۸۷۳م او نیز به همراه موبک شاهی آن سرزمین‌ها را سیاحت کرده و در مراجعت چند سالی را در استانبول گذراند. پس از بازگشت به ایران به دلیل هواداری از فرقه‌ی بابیه در سال ۱۲۹۱/ق ۱۸۷۴م گرفتار زندان شد و بعد از استخلاص از زندان در سال ۱۲۹۷/ق ۱۸۸۰م به استخدام مانکجی صاحب نماینده‌ی زرتشتیان هند در تهران درآمد. مانکجی که در تشویق نویسندگان به نگارش کتب فعال بود و ضمناً کتاب‌های سفارش داده را با الحاقات نامناسب و ناپخته‌ی خود از شکل می‌انداخت، از او خواست تا تاریخی در مورد فرقه‌ی بابیه بنگارد. وی نیز با استفاده از کتاب *نقطه الکاف* تألیف حاجی میرزا جانی کاشانی کتاب تاریخ جدید را به نگارش درآورد، لیکن اجل مهلت اتمام کار را به او نداد و در سال ۱۲۹۹/ق ۱۸۸۲-۱۸۸۱م در رشت درگذشت و مانکجی کاتب اثر را به اتمام کتاب برحسب سلیقه‌ی خود واداشت. برای اطلاعات بیشتر ن.ک به:

Denis MacEoin, *the Sources for Early Babi Doctrine and History*, Leiden: Brill, 1992 p. 153-156;

و گلپایگانی، همان کتاب، کاشانی، همان کتاب، مقدمه‌ی براون. در مجموع باید گفت که در مورد زندگی فکری باب و به خصوص مسئله‌ی انتخاب جانشین از سوی او، اختلافات عدیده‌ای میان فرقه بابیه، بهائیه و ازلیه وجود دارد که منجر به طرح دیدگاه‌های متعدد و

## فصل سوم

باب. باب، که تقریباً کم‌تر از یک قرن پیش خود را مطرح ساخت،<sup>۴۶</sup> یک جوان ایرانی شیرازی، و سیدی از طبقه‌ی تجار بود که در اصل علی‌محمد نام داشت. در آن زمان فرقه‌ی شیخیه ظهور یک رهبر مذهبی بزرگ را اعلام کرده بود، و باب مدعی شد که همان پیامبر موعود است. او خود را باب یا دروازه‌ی دانش نامید، و پیروانش در ابتدا تصور کردند که او دروازه‌ای برای دسترسی به مهدی موعود (عج) است؛ اما به نظر می‌رسد که او این تعبیر را در شکلی بسیار وسیع و رمزآمیز به کار برده است، و عناصر اعتقادی مربوط به یگانگی ماهوی تمام پیامبران صاحب کتاب را در اندیشه‌ی خود جمع کرده است. او بعداً اعلام کرد که مهدی موعود (عج) است، و همچنین خود را دروازه‌ی دست‌یابی به کسی دانست که خداوند می‌باید او را آشکار سازد.

نگرش بهائیان به کتاب مقدس. جنبش بابیه تنازعات و زد و خورد‌های بسیار زیادی را در ایران پدید آورد، و با وجود این که آن‌ها در مقام دفاع عمل می‌کردند، ظن بسیار ضعیفی وجود دارد که آن‌ها اهداف سیاسی خود را پنهان نگه داشته بودند. با این حال، باب در رفتار از پیامبر اسلام متمایز می‌شود، تا آن جا که ما می‌توانیم در بابیم اودر وهله‌ی اول یک اصلاح‌گر مذهبی بود، و نهایت تلاش خود را انجام داده است تا جنبش را تا آن جا که ممکن بود به صورت یک نهضت معنوی و الهی درآورد. پیروانش مورد برخورد قرار گرفتند، و خود او پس از چند سال اعدام شد. او قبل از مرگ یکی از پیروانش به نام [میرزا یحیی] صبح ازل را به عنوان جانشین خود منصوب

---

متضاد پیرامون زندگی باب در کتب نگارش یافته از سوی پیروان آن فرقه‌ها شده است. قضاوت‌های مغایر طرح شده در خصوص داده‌های مربوط به زندگی و عقاید باب در کتاب تاریخ جدید یکی از نموده‌های این اختلاف نظرها است. (م)

<sup>۴۶</sup> زمان طرح دعوی «بابیت» و «مهدویت» از سوی باب از سال ۱۲۶۰ق/۱۸۴۴م بوده است.

(م)

کرد، و این شخص برای چند سال به عنوان «کسی که خداوند می‌باید او را آشکار سازد»، مورد قبول واقع شد. بعداً، بهاء‌الله، برادر ناتنی صبح ازل، موفق شد خود را به رهبری فرقه برساند. بسیاری از هواداران صبح ازل کشته شدند، و فرقه با برخی تفاوت‌های مهم مجدداً سازماندهی شد. در حال حاضر این فرقه ادعا دارد که کاملاً غیرسیاسی است، و تعالیمش نیز ساده‌تر و کاربردی‌تر شده است. بهائیان مشتاقانه به قرائت قرآن ادامه دهند، تا بدین وسیله ادعای خود مبنی بر داشتن تسامح را محفوظ نگه دارند، هرچند آن‌ها تصور می‌کنند که قوانین قرآن مدت زمان چندی برقرار نمی‌ماند و وحی بعدی در حال قبضه کردن جایگاه آن است. تا حدی برای جلوگیری از ناهماهنگی در این موضوع، و تا حدی برای زنده نگه داشتن احتمال جای‌گزینی یک کتاب واقعاً الهی با یک کتاب مقدس دیگر در اذهان مسلمانان، آن‌ها مطالعه‌ی تمام متون مقدسی را که از نظر مسلمانان آسمانی محسوب می‌شوند، تشویق می‌کنند و این موضوع نه فقط قرآن، که کل انجیل مسیحیان را نیز دربرمی‌گیرد، و عموماً اعتبار نسخه‌ی موجود آن را هم زیر سؤال می‌برند.

زمینه‌سازی برای انجیل. دیوار تقریباً نفوذناپذیر ادعاهای جزمی و آن خودباوری که به نظر می‌رسد در بسیاری از سرزمین‌های پیرو تسنن وجود دارد، هرگز در ایران امکان وجود نداشته است، ولی چیزی از آن نوع در سراسر جهان اسلام به چشم می‌خورد. از آن جا که از خود راضی بودن بهائیان تقریباً به قوت از خود راضی بودن سنیان، و به مراتب بیش از شیعیان است، بیان این که بابی‌ها در ایران یک محیط آماده برای تبلیغ مذهبی به ما بخشیده‌اند، تناقض‌گویی به نظر می‌رسد. در حقیقت عرصه‌ی آماده نه در میان خود بابی‌ها، بل در میان شیعیانی وجود دارد که با بابی‌ها در ارتباط بوده‌اند، و با این وصف به آنان اعتقاد ندارند. لذا این عرصه‌ای است که نمی‌توان انتظار داشت برای همیشه دوام یابد، و می‌باید از مزایای آن فوراً استفاده برد، زیرا بسیار به ندرت



پیش می‌آید که فرصتی تا به این اندازه استثنایی و فوق‌العاده برای حمله به اسلام در سرزمین خودش بیابیم.

**تفسیر توراتی.** بهائیان در یزد برخی از مسلمانان را به خودشان ملحق کرده‌اند. آموزه‌های این فرقه در مورد طرز رفتار و کردار بد نیست، هر چند در موضوعات مربوط به زنان تمایل دارند تا تعالیم خود را با آداب و رسوم حاکم که با در نظر گرفتن محیط اخلاقی عوامانه موجود زیر پا گذاشتن آن‌ها نسبتاً پرمخاطره است، وفق دهند. گرایش به کوچک جلوه دادن عنصر معجزه در مذهب بر روی هم سودمند نیست، و برخی از بابی‌ها به یک عقل‌گرایی نسبتاً ناپخته متمایلند که پیش‌بینی انتهای آن دشوار است. این نوع عقل‌گرایی احتمالاً به واسطه‌ی شیوه‌ی خاصی از تفسیر کتب مقدس شکل یافته است، شیوه‌ای که توضیح آن دشوار است، و همچنان که بین اوج پریشان‌بافی‌های استعاره‌ی ذهن و بی‌معنی‌ترین شکل توجه به معنی تحت اللفظی کلمات در نوسان است، توازن میان این دو را از طریق یک پیش‌پنداشت کاملاً قطعی و مشخص از آن چه که باید باشد، برقرار می‌کند. برای ارائه‌ی نمونه‌ای از این نوع تفسیر باید به اثر پدر روحانی دلیوی، ای. رایس<sup>۴۷</sup> با عنوان *مبلغ مذهبی سری* اشاره کرد که در آن محتوای یک کتابچه‌ی بهائی مورد نقد و بررسی و جمع‌بندی قرار گرفته، و در آن کتابچه به طور جدی تأکید شده است که سخن اشعیا ۹-۶: ۲۵، در جایی که خداوند در حال آماده کردن سفره‌ای رنگین این چنین توصیف می‌شود «ضیافتی با طعام‌های لذیذ برای تمام اقوام، سفره‌ای شاهانه با شراب‌های کهنه و خوراک‌های نیکو مملو از مغز قلم، و شراب‌های گوارایی که به خوبی تصفیه شده‌اند»<sup>۴۸</sup> به پذیرایی بهاء‌الله از

<sup>۴۷</sup>W. A. Rice

<sup>۴۸</sup>این بخش از تورات در آخرین ترجمه‌ی فارسی آن، با اندکی تفاوت به صورت زیر آمده است: «خداوند قادر متعال در اورشلیم، بر کوه صهیون، ضیافتی برای تمام قوم‌های جهان

ملاقات کنندگان خود به هنگام تبعیدش در عکا مربوط می‌شود. مقصود از «شراب‌های گوارایی که به خوبی تصفیه شده‌اند» چای است، که ایرانیان معمولاً هنگام ریختن چای آن را از یک صافی کوچک عبور می‌دهند. به علاوه این عبور دادن چای از صافی به این واقعیت اشاره دارد که خداوند «به هنگام پیروزی مرگ را به کلی از بین خواهد برد»، و «همه‌ی اشک‌ها را از تمامی چهره‌های غمگین خواهد زدود؛ و سرزنش بندگان را از سراسر جهان خاکی عبوس از میان برخواهد داشت». در این قسمت فقط یک تفسیر مذهبی ارائه شده است.

اسلام. من پیش از ترک ایران تلاش کردم برای پرهیز از ارائه‌ی قضاوتی یک سو به در مورد سایر اروپاییان، میزان تأثیری را دریابم که فرقه‌ی بهائیت بر آنان گذارده بود. شخصاً، به این نتیجه رسیدم که در قضایای حتی غیرمرتبط با مذهب، بهائیان کم‌تر از شیعیان معمولی صادقند، اما در مقابل در امور عادی زندگی اندکی قابل اعتمادترند. برخی مبلغین مذهبی دیگر در مورد صداقت آن‌ها نظر منفی‌تری دارند، و بیش‌تر مبلغانی که با بهائیان معامله‌ی اقتصادی داشته‌اند معتقدند که آنان از مسلمانان معمولی قابل اعتمادتر نیستند. حاصل سخن من این است که، هرچند امکان دارد آن‌ها در استقرار آئین خود در ایران موفق شوند، و حتی ممکن است ایرانیان را وادارند تا با آن‌ها راحت‌تر ارتباط برقرار کنند، لیکن قادر به تغییر چشمگیر خصوصیات اخلاقی عامه‌ی مردم نخواهند بود. آن‌ها تاکنون کار چندانی انجام نداده‌اند، و یک بررسی

برای خواهد کرد و سفره‌ای رنگین خواهد گستراند با انواع غذاهای لذیذ و شراب‌های کهنه ی گوارا. در آن جا او ابر تیره را که بر تمام مردم دنیا سایه افکنده است، کنار خواهد زد و مرگ را برای همیشه نابود خواهد کرد. خداوند هر اشکی را از چشم‌ها پاک خواهد کرد و ننگ قوم خود را از روی تمام زمین برخواهد داشت. این را خداوند فرموده است. «کتاب مقدس، اشعیا، ۹-۶: ۲۵. (م)

## تقدیر

درباره‌ی اعتقاد آنان نشان می‌دهد که آن‌ها عمدتاً به عقیده‌ی پیغمبری مسلمانان وابسته‌اند، یا در هر صورت آن را به صورت عقیده‌ای در نیاورده‌اند که بتواند به هنگام بروز مشکلات دلایل قانع‌کننده‌تری برای پیوستن به یک شیوه‌ی هدایت مطمئن به فرد بدهد.

تقدیر. نامی که نظام پیامبر اسلام به مؤمنان حقیقی اعطا می‌کند، /سلام، به معنای «تسلیم در برابر خداوند» است. به واسطه‌ی این نام به نظر می‌رسد فرد مسلمان درمی‌یابد که باید از انتقاد نسبت به تعالیم و گفته‌های پیامبر، و هر کاری که او ممکن است بکند یا هر تعلیمی که بدهد، خودداری کند، و به همان صورت می‌باید هر آن چه را که اتفاق می‌افتد، به عنوان مشیت و خواست خداوند بپذیرد. چشم‌پوشی از مسئولیت شخصی، و پذیرش تمام رخدادها به مثابه‌ی خواست الهی نزد ایرانی یک فضیلت مسلم است. جست‌وجوی پی‌گیر چیزی که مانع کاری بوده، در نظر او اغلب یک گناه واقعی محسوب می‌شود و اگر چنین سماجتی را به دلیل موفقیت احتمالی و نهایت‌اش موجه بداند، در آن صورت هماهنگ بودن آن کار با اراده و خواست خداوند به اثبات رسیده است.

واژه‌ای که مسئولیت مؤمن را بیان می‌کند، /سلام یا تسلیم، و لغت هم‌طراز آن که از سوی یک مسلمان برای توصیف عقیده‌اش درباره‌ی سیر وقایع به کار می‌رود، تقدیر یا سرنوشت است. همان‌طور که گفته‌ام، در مشرب شیعه این تلاش وجود دارد که اعتقاد شدید اهل سنت به تقدیر، تعدیل شود. اما چنین باورهایی تا بدان حد از اجزای اصلی و ضروری آئین اسلام است که برای یک مسلمان، شیعه یا جز آن، تبدیل به چیزی جز یک جبرگرایی واضح و آشکار غیرممکن است. بدین ترتیب این موضوع فهرست عناوینی را که در چارچوب



آن‌ها مفاهیم اساسی و بنیادین اسلام یعنی توحید، پیغمبری، اسلام و تقدیر تعلیم داده می‌شوند، کامل می‌کند.

غفران گناه. همچنین عقاید مشخص دیگری هم در اسلام وجود دارد که به نظر می‌رسد بخشی از نظام فکری این آئین به شمار می‌روند، ولی این باورها به اندازه‌ی موارد ذکر شده، بنیانی و برخی از آن‌ها به طور کامل شفاف نیستند؛ مثلاً فهم این که تعالیم پیامبر اسلام در مورد بخشش گناه چیست، بسیار دشوار است، و درین باره سردرگمی فکری زیادی در میان پیروانش وجود دارد. یقیناً گناهان کافری که مسلمان می‌شود، مورد بخشش قرار می‌گیرد، هرچند که او انتظار ندارد برای آینده توانایی ویژه‌ای به دست آورد و تنها فرامینی را دریافت می‌کند مبنی بر این که طبق خواست خداوند چه کارهایی را انجام دهد و از چه اموری پرهیز کند. پس از آن، خوف / از جزا، یا ترس از آتش جهنم و انتظار رفتن به بهشت انگیزه‌ی اعمال او خواهد بود. او متناسب با گناهانی که مرتکب می‌شود، در آتش دوزخ مجازات خواهد شد، مگر آن که پیش از مرگ، یا از طریق انجام اعمال ثواب، یا توبه کردن گناهان خود را کاملاً پاک کند. توبه‌ی واقعی ارزش و اهمیت به سزایی دارد، گرچه به دشواری می‌توان گفت که اهمیت آن دقیقاً تا چه پایه است. همچنین توبه‌ی رسمی نیز که در نظر عموم ایرانیان ضرورتاً متضمن چشم‌پوشی از ماحصل گناه همچون اشیای دزدیده شده نیست، جایگاه خاصی دارد. اما مؤثرترین راه برای آمرزش گناه انجام کار ثواب است. سر آخر این که هیچ مسلمانی، و به هر صورت در میان شیعیان، کار ثواب را امر قانع‌کننده‌ای برای خلاصی از خوف آتش جهنم نمی‌داند.

ثواب. طبق باورهای مسلمانان مجازات آدمی در دوزخ لزوماً ابدی نیست، چون اکثر ایرانیان معتقدند که به دلیل شفاعت پیامبر اسلام، در نهایت همه‌ی

امتش به بهشت خواهند رفت. اما در بهشت درجات بسیاری وجود دارد، و جایگاه هر فرد براساس میزان کارهای ثواب و گناهانش معین خواهد شد. به معنای دقیق کلمه، ثواب یک کار نیک بیش از حد انتظار است؛ اما این واژه اغلب با قطعیتی کم‌تر در مورد هر عملی که در زمره‌ی کار نیک یک انسان به حساب می‌آید، به کار می‌رود. من معتقدم زمانی که ایرانیان مسلمان این لغت را به کار می‌برند، تقریباً همگی آن‌ها قبول دارند که انجام تعداد مشخصی کارهای مقبول، ضرورت پیوستگی کار ثواب به ادای وظیفه را کم‌تر می‌کند. به علاوه، در یک تعبیر سردستی، کار نیک نه به مثابه‌ی عطیه‌ای از سوی خداوند برای انسان، بل به عنوان هدیه‌ای از سوی انسان برای خداوند محسوب می‌شود؛ و من مطمئنم که این کلام مبتنی بر پذیرش طلب بهشت یا ترس از دوزخ است که تنها انگیزه‌های ممکن برای تحقق کردار درستند.

یک یزدی معمولی تردیدی ندارد که یک فرد غیرمسلمان هم می‌تواند عمل ثوابی انجام دهد، خصوصاً اگر به یک مسلمان نفع برساند؛ و این اعتقاد که اگر چنین مردی یهودی یا مسیحی باشد، می‌تواند به بهشت برود، خیلی کفرآمیز انگاشته نمی‌شود.<sup>۴۹</sup> امکان دارد یزدی‌هایی ورودت پرستان به بهشت را به دلیل انجام کارهای ثواب مجاز بدانند. لیکن این نگرش می‌تواند عقیده‌ی پرمخاطره‌ای به حساب آید. واقعیت این که در تعالیم اساسی پیامبر اسلام مقدار بسیار زیادی تسامح و تساهل وجود دارد، و این آزاداندیشی در عقاید جاری مسلمانانی که تحت فشار نظامی چون ساختار اهل سنت قرار نداشتند، بروز پیدا می‌کند.

<sup>۴۹</sup> هرچند، از طریق دکتر گریفیث (Griffith) مطلع شدم که مسلمانان کرمان آمدن او به کرمان را گرامی داشتند، اما بر این باور بودند که فعالیت هیئت طمی در میان مردم عادی به عنوان عمل ثواب او، اعمال ثواب یک کافر است که نه به حساب او، بل به حساب مسلمانان شهر گذارده خواهد شد که نیاز نسبتاً شدیدی به آن‌ها داشتند.

نیک بودن هر عملی نه به واسطه‌ی نتیجه‌ی کار، بل براساس نیت فاعل آن سنجیده می‌شود. این موضوع در داستان محلی ذیل که بدین منظور پرداخته شده، به خوبی نشان داده شده است:

«روزی مسافری به سر چاهی می‌رسد، و در آن جا فرود می‌آید، میخ چوبی افسار حیوان خود را در زمین فرو می‌برد، و خود را سیراب می‌کند. هنگام بازگشت با خود می‌اندیشد که اگر میخ افسار را برای مسافران دیگری بگذارد، که ممکن است بخواهند حیوانات خود را ببندند، ثواب کرده است. مسافر بعدی که بر سر چاه رسید، مرد پیاده‌ی بسیار تشنه‌ای بود که بر اثر شتاب بر روی میخ افسار افتاد. این شخص میخ مزبور را به درون چاه پرتاب کرد، تا از وقوع حادثه‌ی مشابهی برای کس دیگری جلوگیری کند. از فرد حکیمی در آن حوالی پرسیدند که کدام یک از آن دو نفر کار ثواب انجام داده‌اند، شخصی که میخ افسار را بر جای نهاد و یا فردی که آن را به درون چاه انداخت؟ او پاسخ داد: هر دو، چون نیت هر دوی آن‌ها به یک اندازه خیر بوده است.»

واضح است که در این آموزه حقیقتی وجود دارد، ولی داستان مذکور ضرورت روی آوردن به تفکر و رنج را نادیده می‌گیرد، تا هوس‌های شخصی نتوانند بیش از خوبی، آسیب برسانند. این موضوعی است که در ایران همیشه نادیده گرفته می‌شود، و اگر من آن را ناشی از تعالیم مربوط به کاربرد کلمه‌ی ثواب بدانم، حقیقت را گفته‌ام. مبالغ فراوانی پول برای فقرا اهدا می‌شود، و با این حال گاهش فقر و مسکنت بسیار اندک است؛ و نظیر همین اتفاق در دیگر کارهای نیکوکارانه نیز رخ می‌دهد. هدیه یک بار اعطا می‌شود، اهداکننده تمامی منفعت خود را با این بخشش از دست می‌دهد؛ پول در مقابل بی‌مقدارترین چیزها بر باد می‌رود، و به نظر می‌آید ماحصل کلی آن این است که پول صرف شده در این راه پولی به هدر رفته است. همچنین در ایران

## فصل سوم

نیکوکاری‌های فراوانی به واسطه‌ی فقدان بستر عملی، و در بسیاری از موارد به دلیل وجود باورهای خرافی و موهوم ضایع می‌شوند. صدقه دادن به یک سید از کمک به یک سائل معمولی ثواب بیش‌تری دارد، از این رو بخش عمده‌ای از خیرات در ایران صرف دستگیری از طبقه‌ی گدایان می‌شود که از هر نظر باری بر دوش جامعه و از بعضی جهات خطری برای اجتماع به حساب می‌آیند. به علاوه افراد سید مجازات ملایم‌تری می‌بینند، و خود را از حوزه‌ی دسترسی آن مقدار مجازات بسیار اندک موجود هم بیرون می‌پندارند. مضافاً، خیرات در روزهای پنج‌شنبه، به عنوان شب جمعه یا شب عید، به نسبت روزهای معمولی دیگر ثواب بیش‌تری دارد؛ و سرانجام، این که مردم گمان می‌کنند از طریق اعطای مبالغی بسیار ناچیز به همه‌ی از راه رسیدگان ثواب بیش‌تری کسب خواهند کرد تا آن که تنها به چند نفر کمک‌های اثربخش‌تری اهدا کنند.

همان‌طور که گفته‌ام، باورهای مربوط به کار ثواب تنها دو انگیزه را برای اعمال انسان مطرح می‌کنند، ترس از مجازات و انتظار پاداش، و این امر امکان وجود هر انگیزه‌ی دیگری را مطلقاً منتفی می‌کند. روزی تعدادی از زنان ایرانی که بسیار فضولند، از بانوان هئیت مبلغین مذهبی یزد پرسیدند که صبحانه چه خورده‌اند. وقتی معلوم شد که جز یکی بقیه تخم‌مرغ خورده‌اند، بلافاصله این نکته به میان آمد که، «می‌بینید، او تلاش می‌کند تا جایگاه بالاتری در بهشت به دست آورد». زمانی دیگر، موقعی که همسرم تلاش می‌کرد برای تعدادی از زنان توضیح دهد که ما به کارهای نیک به عنوان راهی برای رستگاری قطعی نگاه نمی‌کنیم، به او این‌طور جواب دادند، «اما حکیم خانم (خانم طبیب) بر همین اساس کار می‌کند؛ وگرنه چرا باید موقعی که همسر سید مریض بود، برای کمک به او خود را آن قدر به زحمت بیندازد؟»

شیعیان غالباً تصور می‌کنند که با اجازه دادن به دیگران در انجام کار نواب برای آنان، مرحمتی بیش از آن چه دریافت می‌کنند، می‌بخشند. ممکن است تصور شود که این نظر فقط در مورد خیرینی به کار می‌رود که با عقاید مذهبی شیعیان موافقت دارند؛ ولی حتی اگر شما یک فرد شیعه را قانع کنید که اعتقادی به امکان دست‌یابی به بهشت از طریق کسب نواب ندارید، باز هم او پاسخ خواهد داد، کاملاً منطقی و مشخص است که خواسته‌ی اعتقادی شما ناقض درست بودن کاری نیست، و به دلیل بی‌اعتقادی شما به این واقعیت‌ها عاقلانه نیست متوقع باشیم شخص کمک گیرنده از شما سپاس‌گزار شود. به یاد دارم به هنگام تلاش برای اصلاح پسر بچه‌ای بسیار بی‌تربیت که در مدرسه تحت سرپرستی من قرار داشت، در همان حال که واقعاً از دست او بسیار در عذاب بودیم. دریافت که ما برای انتظار قدردانی بیش‌تر از سوی او دلایلی داریم، و مسیحیان گمان نمی‌برند که انجام چنین کارهایی به بهای از بین رفتن آسایش آتی‌شان ضرورت داشته باشد. پاسخ او این بود که اگر ما کار نواب را لازم نمی‌دانیم، در عوض مسلمانان آن را امری واجب می‌شمارند.

نواب منحصرأ کار نیک نیست، بل تقریباً تمام کارهای مستقیماً پسندیده، جزو اعمال نواب محسوب می‌شوند. بنابراین به رغم این که عقاید مرتبط با امر نواب از هر جهت موضوع خوبی نیست، با این حال نواب همچنان یک ارزش معین و قطعی دارد. البته حقیقت این است که، انسان‌های مشتاق کسب نواب‌های بزرگ، که قصد دارند گناهان زندگانی بسیار شرارت‌بار خود را پاک کنند، عموماً امور غیراخلاقی را برمی‌گزینند. به هر صورت کار نواب معمولی یک کار خوب است، و در عقیده‌ی مربوط به سودمند بودن کار نواب، ما چیزی تقریباً شبیه یک مرام اخلاقی می‌یابیم. در حقیقت گاه دریافت ایرانیان از کار نیک به درستی می‌گراید. برای مثال، نجات یک زندگی، حتی اگر زندگی یک



فرد بابی باشد، می‌تواند عملی ارزشمند و قابل ستایش از نوعی دیگر قلمداد شود.

**منشاء عقاید شیعه.** من مطلقاً تردیدی ندارم که تصورات ایرانیان درباره‌ی آن چه کار نیک را بنیاد می‌گذارد، در مذهب‌شان یک راه رستگاری است. هرچند کاملاً مطمئن نیستم که این راه فلاح و رستگاری تماماً به آئین اسلام متعلق باشد، زیرا بر سیمای آن شباهت خانوادگی با اصول عقاید نظامات برتر به چشم می‌خورد، و به طور کامل با ساختار اسلام مطابقت ندارد. مابقی عقاید شیعه پیرامون بهشت، دوزخ، سودمندی ثواب، و توبه به نظر می‌رسد که به واقع اسلامی است، هرچند همه‌ی این موضوعات کاملاً روشن و منسجم نیستند. بدین ترتیب نکته‌ی مورد سئوال این است که تعالیم قرآن، یا عقاید ایرانیان درباره‌ی این موضوعات، به هر صورت می‌تواند در یک شکل کاملاً منسجم و منطقی بیان شود یا خیر.

من در این فصل کوشش کردم تا صرفاً آن عقایدی را که حکمت یا الهیات اصیل اسلام را شکل می‌دهند، مشخص کنم، اعتقاداتی که همه چیز اسلام به آن‌ها ختم می‌شود، و تلاش کردم نشان دهم که نه فقط شیعیان معمولی یزد آن عقاید را به کلی می‌پذیرند، بل به جز یک استثنای کوچک که به آن اشاره شد، تمام باورهای بنیادین آنان در این مقوله قرار می‌گیرد. البته این عقاید غالباً بخش بسیار جدی‌تر یک دین‌اند تا یک مجموعه احکام الهی که باور نمی‌رود ابدی باشند. در واقع کاملاً امکان دارد که وجود یک بی‌تفاوتی شدیدتر در به جای آوردن چنین احکامی چه بسا ناشی از شناخت دقیق‌تر افکاری باشد که این مقررات با استفاده از آن‌ها اعلام شدند. بیان این که ایران شدیداً تحت تأثیر اسلام واقع نشده، زیرا که ایرانیان در خانه‌های‌شان شراب می‌نوشند، انتقادی سطحی و تنک‌مایه است. و این برداشت که چون برخی از

## مسئله پنجم

احکام شیعه بالذات ملایم‌تر از احکام تسنن است، پس معلوم می‌شود ایرانیان کم‌تر از ترکان و هندیان مسلمانند، حتی سطحی‌تر و بی‌مایه‌تر است.

صیغه. برای نمونه، شیعیان برای ازدواج موقت رسمی دارند که براساس آن مرد شرعاً می‌تواند علاوه بر داشتن چهار همسر دائمی که اسلام آن را مجاز می‌داند، هر تعداد کنیز را که مایل است، در اختیار بگیرد و برای هر مدت زمانی که بخواهد، از چند روز به بالا، با آن‌ها عقد ازدواج بندد. هرچند، یک فرض قانونی موجود است که بنا بر آن این زنان تا مرتبه‌ی بردگان تنزل می‌یابند، امری که می‌باید مخالفت اهل سنت را به کلی مرتفع کند؛ زیرا، فهم این که چرا این بهانه [موقتی بودن] طبق ضوابط اخلاقی مسلم اسلام نباید کاملاً موجه و قانونی دانسته شود، بسیار دشوار است، مگر این که بتوان ثابت کرد تملک موقت یک برده غیرممکن است. این که مقدار مشخصی تسامح در اسلام شیعی وجود دارد، امری انکارناپذیر است، اما چنین تساهلی در تمامی تعالیم و اعمال پیامبر اسلام نیز به چشم می‌خورد.

طرز برخورد با غیرمسلمانان. این تسامح راه خود را در قرآن پیدا کرده است، جایی که آیه‌ای خطاب به مسلمانان یافت می‌شود مبنی بر این که آن‌ها می‌توانند با «اهل کتاب» غذا بخورند، و مراد از اهل کتاب امت‌هایی بود که نشاء دین آنان از نظر قرآن الهی است. شیعیان متعصب یزد این کار را به معنای صرف غذای خشک می‌دانند. در نظر آنان تفاوت عظیمی بین خشک و تر وجود دارد؛ تا همین چند سال پیش برای یک ارمنی مسیحی کار خطرناکی بود که در یک روز بارانی محله‌ی خود [در جلفا] را ترک کند و به بازار اصفهان برود. «یک سگ مرطوب بدتر از یک سگ خشک است».

نادیده انگاشتن تناقض. یحتمل ما نباید از این موضوع بدون بحث نسبتاً کامل‌تری پیرامون موضوع حق‌طلبی که در مورد شیعیان ایران شکل یافته، و نیز این موضوع که آن‌ها عقیده‌ی وحدانیت پروردگار را در جهت آزادی عمل مشرب چندخدایی تغییر داده‌اند و قرآن را در ازای سخنان صوفیان شاعر از تخت به زیر کشیده‌اند،<sup>۵۰</sup> بگذریم. ایرانیان به عنوان یک قوم احترام فوق‌العاده‌ای برای اشعار صوفیان قائلند، آن هم اشعاری که مشتمل است بر سخنان تردیدبرانگیز در مورد عقاید دینی، که به راحتی نمی‌توان آن‌ها را به زیر سؤال برد؛ اما پیش از بحث درباره‌ی قسمت جدی‌تر این ادعا، لازم است کسانی را که مورد اشاره قرار گرفتند، تمام و کمال بشناسیم؛ زیرا فرقی شیعه‌ی کوچکی وجود دارند که در واقع امر تنها نیمه‌مسلمانند، و با فرقه‌ای که در حال حاضر بر ایران حاکم است، و نیز با فرقه‌ای که در یزد وجود دارد و در مجموع به نظر نمی‌رسد نسبت به رعایت حرمت قرآن بی‌اعتنا باشد، تفاوت بسیار دارند. با این وصف، یک موضوع را باید پذیرفت، و آن این که همه‌ی مسلمانان ایران، معتقد یا جز آن، در اظهار رضایت و تسلیم شدن با گفتن یک حرف که به خودی خود صحیح به نظر می‌رسد، غالباً در صف اولند، هرچند احتمال دارد این حرف با مفهوم کلی سایر اعتقاداتشان در تضاد باشد، حقیقت این است که آن‌ها به راحتی متوجه یک تضاد و تناقض نمی‌شوند، و لذا این امر امکان پذیرش اشعاری را برای فرد شیعه پدید می‌آورد که او در شرایطی دیگر، آن‌ها را مردود می‌شمرد. من شخصاً عقیده‌ی واحدی از آئین مسیحیت را سراغ ندارم که نتوانسته باشم موافقت بیش‌تر شیعیان با آن را

<sup>۵۰</sup> در ارائه‌ی نظیر این برداشت مؤلف، می‌توان به این نکته اشاره کرد که برخی از محققان، در بالا بردن مقام دیوان اشعار عرفای بزرگ، از جمله مثنوی مولوی را «قرآن پهلوی» نامیده‌اند. برای نمونه ن.ک به:

S. L. Pandey, A Comparative Study of Indian And Persian Philosophy, *Islamic Culture*, Vol. XXXIII, Hyderabad Deccan, 1959, p. 85. (م)



جلب کنم، البته در صورتی که مواظب بودم و آن را به زبانی آشنا برای آنان بیان کرده و بر تباین آن با عقیده‌ی مسلمانان انگشت نمی‌گذاردم.

**نظام اسلام.** اما عقایدی که این چنین مورد تأیید قرار می‌گیرند، چه از اعتقادات مسیحیان و چه از اعتقادات صوفیان، هیچ دوامی در برابر نظام اسلام نخواهد داشت، که بیش‌تر یزدی‌ها به عنوان یک ساختار کامل و صحیح محکم به آن چسبیده‌اند. زیرا که ساختار اسلام یک مجموعه‌ی به هم پیوسته‌ی مفصل و پیچیده نیست؛ درست است که یک پیوستگی کلی در آن وجود دارد، اما این پیوستگی نظیر یکدستی محتویات یک جعبه‌ی سوزن و نخ نوعی است که بسیاری از اقلام «کنار گذاشته شده» را در آن می‌گذارند. این محتویات درست و صحیح‌اند، ولی چندان آموزنده نیستند. به طور مشابهی در اسلام فرامین الهی بسیار گوناگونی به عنوان «فرامینی برای عهد موسی» یا «فرامینی برای عهد [حضرت] محمد [ص]» قلمداد شده‌اند، و عقیده‌ی پیغمبری در جهت سازمان‌دهی غیرضروری بیش‌تر پی‌ریزی شده است. این ترکیب و تنظیمی که یک ایرانی قادر به درک آن است، توان دریافت ذهن او را تا سطح خاصی پایین آورده است. او اغلب عبارات و اصطلاحات متضاد آن را می‌پذیرد، ولی تأثیر آن‌ها در رفتار وی فوق‌العاده اندک است. تنها چیزی که بر او تسلط می‌یابد، و جز در صورت مقاومت و مبارزه‌ی آشکار، غلبه‌ی آن بر وی همواره باقی خواهد ماند، اسلام و فقط اسلام است.

شخصیت فرد شیعه. قبل از ادامه‌ی بحث پیرامون بعضی دیگر از ابعاد مذهب یزدی در فصل بعد، مناسب خواهد بود بدانیم که چگونه نظریه‌ی مسلمان کامل شخصیت او را تحت تأثیر قرار داده است. اول از همه، این موضوع بیش از آن چه که ممکن بود در نتیجه‌ی عوامل دیگر پدید آید، فرد

## فصل سوم

یزدی را مشتاق دیدگاه‌ها و عقاید بی‌ارتباط و منفصل از زندگانی دنیا کرده است. این مسئله زمانی روشن می‌شود که ما او را با آن دسته از همشهریانش که با پیروان سایر ادیان در تماس بوده‌اند، مقایسه کنیم. ثانیاً، ما متوجه می‌شویم که او دیدگاه بسیار پیش پا افتاده‌ای درباره‌ی اهمیت و ارزش خلاقیات دارد، که در اسلام جایگاه ویژه‌ای ندارد و فقط یکی از راه‌های رسیدن به رستگاری است. راه دیگر از طریق به جای آوردن صحیح اعمال مذهبی است.

دیدگاه ما درباره‌ی پیامبر اسلام. اگر در این فصل مطلبی گفتم که بی‌احترامی نسبت به اسلام به نظر آمده، باید از خواننده عذرخواهی کنم. در تلاش برای ثبت واقعیت‌ها و سنجش تأثیر آن‌ها به طور صحیح، آدمی نمی‌تواند از گفتن صریح آن چه که به اجبار در برابر دیدگان و ذهن حاضر می‌شوند، اجتناب کند، هرچند نکاتی که بیان شدند، ممکن است دقیقاً همان چیزهایی نباشند که انتظار می‌روند. در مقابل شخصیت واقعی مردم، منصفانه نیست تأثیری را که اسلام بر روی آنان پدید آورده، دست کم بگیریم. در مورد پیامبر اسلام، معتقدم چیزی جز آن چه که همه از آن مطلعند، نگفتم. مسلماً مؤلفی که به قصد نوشتن کتابی جالب و مشفقانه شروع به کار می‌کند، قادر خواهد بود از طریق ماجراهایی که خودش انتخاب می‌کند، برداشت موافق‌تری را بیان کند، و درست مانند یک وکیل جنایی ممکن است بتواند نکات بیش‌تری را، حتی به نفع یک موکل گناهکار به دست آورد؛ اما یک نقاد تاریخی که بدون هرگونه پیش‌داوری به بررسی سیره‌ی پیامبر اسلام می‌پردازد، لاجرم باید نرسیدن به یک نتیجه‌ی کامل را دشوار بیابد.

زرتشتیت. زرتشتیان دین جالب و شگرفی دارند که ظاهراً مشخصه‌ی اصلی آن این باور است که خداوند همه چیز را از

چهار عنصر آفریده است، و از این رو از تمام مخلوقاتش انتظار دارد تا با همدیگر محترمانه و دلسوزانه رفتار کنند. دین زرتشتی کتاب آسمانی ندارد، به تمامی با خرافات محض پوشانده شده است، و نواقص بسیار چشمگیری در تعالیم اولیه‌ی خود دارد، تا آن جا که یک گرایش قوی برای انکار سراسری وحی، و تبدیل شدن به عقل‌گرایی صرف در میان علمای این دین وجود دارد.

با این همه زرتشتی پارسی، معمولاً، شخصیت اخلاقی خاصی دارد که پس از مسلمان شدن، تقریباً همیشه طی چند نسل محو می‌شود. بدبختانه، هم اینک جنبش بهائیت در حال جذب تعداد کثیری از زرتشتیان و تبدیل شدن به خطری جدی است؛ زیرا فرد بهائی هر قدر هم که خلاف اسلام سخن بگوید، باز واقعاً یک مسلمان است و نظام دینی او، که در آن فرصت‌طلبی جای تعالیم مربوط به رشد و توسعه‌ی قوانین اخلاقی را می‌گیرد، بیش‌تر نقایص بزرگ را در خود دارد. با این حال، از آن جا که قاطبه‌ی زرتشتیان یزد احتمالاً بهائی نخواهند شد، وجود آن‌ها برای هر قدرت اروپایی که ناگزیر به حل مشکل برپایی حکومتی مطمئن در مناطق جنوبی ایران باشد، موجب خوشامد است، زیرا یک اجتماع قابل ملاحظه‌ی دم دست از این مردم جالب و هوشمند در حداقل یکی از شهرهای ایران خواهد یافت.

# فصل چهارم

پیامدهای اسلام - دروغ گوئی - سفرهای زیارتی - اجنه و دیو ها - چشم بد - احکام منظمی -  
سرکر می ها - بباد اودن به زندگی دنیوی به جای محدود کردن آن در اسلام - دود برف بهتر از  
یکی است - مقررات مربوط به ناپاکی.



## فصل چهارم

اسلام و اخلاق. اینک لازم است تا به آن دسته از وجوه اسلام در یزد اشاره کنیم که پرداختن به آن‌ها به هنگام ترسیم خطوط اصلی نظام اسلامی به طور کامل میسر نبود. در فصل پیش عمدتاً به عقاید مذهبی پرداختیم که با موضوع تأثیر سرزمین ارتباط داشتند، اما در این فصل کمی بیش‌تر در مورد ثمرات این عقاید صحبت خواهیم کرد. اول از همه، می‌خواهم دو حکایت را بیان کنم. به دو داستان می‌پردازم، چون یکی از آن‌ها نقل گفت‌وگوی من با مردی است که یک شیعه‌ی معتقد نبود؛ و هرچند تصور می‌کنم اظهاراتی نظیر آن را از کسانی که اعتقادات راسخ داشتند نیز شنیده‌ام، ولی خوب است که رعایت احتیاط را بکنم. با آن فرد مسلمان در ارائه‌ی دلایل برای ترجیح آئین مسیحیت بر اسلام مجادله کرده بودم، و در پاسخ گفت‌وگویی را که با فرد مسلمان دیگری تنها یک یا دو روز قبل از آن داشتم، ذکر کردم. تلاش کرده بودم به او نشان دهم که دروغ گفتن یک گناه است و او به من پاسخ داده بود: «برای فرنگی‌ها گفتن این حرف بسیار خوب است؛ اما حقیقت این است که آن‌ها نمی‌توانند دروغ بگویند، و ما می‌توانیم». من این جریان را صرفاً برای آشکار ساختن یک باور رایج ایرانی با قوت کامل، نقل کردم، زیرا که ایرانیان به فرنگیان به طور کامل اعتماد دارند، نه برای این که فرنگی‌ها به آن‌ها احترام می‌گذارند، بل بدین دلیل که معتقدند فرنگیان در گفتن دروغ یک منع شرعی دارند. بعد از بیان آن گفت‌وگو، من به سخن خود ادامه داده و گفتم همان گونه که همه‌ی ما به لحاظ نظری تصدیق می‌کنیم که راست گفتن خوب است، منطقی است که نتیجه بگیریم دینی که یک ساخت ذهنی ناتوان در دروغ‌گویی را پدید آورده است، از دینی که باعث به وجود آمدن

ساختاری کاملاً متضاد با آن شده، بهتر است. پاسخ آن مسلمان این بود که راست‌گویی و صداقت هیچ ارتباطی به دین ندارند، بلکه صرفاً تابع شرایطاند. من گفتم، «در آن صورت، مردم ایران می‌باید کاملاً حقیقت را بگویند، زیرا یک مورخ یونانی که پیش از دوره‌ی اسلامی زندگی می‌کرده، گفته است که ایرانیان به گفتن حقیقت مشهورند.» و فرد مسلمان گفت، «اما چه کسی نمی‌داند که شرایط کشور بعد از دو هزار سال به کلی تغییر می‌کند؟»

زمانی دیگر یک مسلمان یقیناً معتقد به ستوال مشابهی جواب می‌داد، و فقط سعی می‌کرد توجیه کند که نه تنها در صداقت، بل در سایر موضوعات نیز تفاوت وجود دارد. او گفت: «این واقعیت‌ها را نمی‌توان انکار کرد، اما این‌ها درستی اسلام و نه بطلان آن را ثابت می‌کنند. اگر شما ببینید که دزدان درها و پنجره‌های خانه‌ای را شکسته‌اند، آیا نتیجه نمی‌گیرید که چیزی دارای ارزش دزدیدن در آن خانه وجود دارد؟» من حق دارم فکر کنم که این پاسخ برای دیگر اروپاییانی که در سایر قسمت‌های ایران با آن مواجه شده‌اند، یک حاضر جوابی است و از این رو ارزش بررسی را دارد.

**اجنه و دیوها.** بیابان‌های بی‌سکنه‌ی پهناور، یزد را در بر گرفته‌اند؛ و کوه‌های عظیم افق، در نظر یزدی، به هیچ روی خالی نیستند. بیزاری فطرت انسان از خلأ از نظر علمی یک اصل بدیهی است، و این که تخیل آدمی خلأ مطلق را بر نمی‌تابد، یک اصل روان‌شناسی مسلم است. نتیجتاً یزدی، همچون عرب، بیابان خود را با جزه‌ها و دیوها پر می‌کند، و هر کجا فضایی پر نشده وجود دارد، تصور می‌کند آن جا محل زندگی انواع حیوانات عجیب و غریب است. با وجود آن که ممکن است خرافاتی به حساب بیایم، باید اعتراف کنم که مايلم بعضی از داستان‌های سیاحان در مورد ایران را با دقت بیش‌تری مورد مطالعه

## سومین فصل

قرار دهم، خصوصاً آنهایی را که به وجود سوسمارهای بسیار بزرگ<sup>۱۵</sup> و خطرناک برای زندگی انسان مربوطند. یکی از این داستانها به کمک زنده نگه داشتن افسانه‌ی مار دریایی همواره رایج و متداول است؛ چگونگی این دریا که گذشته از هر چیز یک زمین لم یزرع تقریباً ناشناخته است و فقط در نقاطی معدود جوی‌های دائمی آب از آن عبور می‌کند، به آسان‌ترین وجه می‌تواند نادیده انگاشته شود؛ و هرچند نمی‌توان گفت که وسعت بیابان به پهنای وسعت اقیانوس است، زیرا پیش رفتن در دل اقیانوس در هر زمان و مکانی غیرممکن است، ولی با این حال گستره‌ی برهوت بیابان تقریباً به اندازه‌ی پهنای وسیع اقیانوس ناشناخته و غیرقابل درنوردیدن است، و نقاط چندی که با غارها و شکافها همچون لانه‌ی زنبور حفره حفره شده باشد، خصوصاً در کوهستانها، وجود ندارد.

چشم بد. در چنین کشوری، با بی‌باری و انزوای گسترده‌اش، آن طور که توصیف کرده‌ام، اگر مردم به چیزی شبیه جن‌ها و دیوها معتقد نباشند، برای‌شان دشوار خواهد بود که به زندگی خود ادامه دهند و توان عقلی خود را حفظ کنند. در نتیجه ما جن‌ها را در سوراخ‌های کلید، در قنات‌ها و دیوها را در کوه‌ها، در صخره‌ها، هر کجا، هیچ کجا، و به تعداد زیاد در شکاف‌های عظیمی که دست طبیعت بر جای گذارده، پیدا می‌کنیم. اکثر این موجودات بدخواه انسانند؛ به همین دلیل هر فرد ایرانی عادی به طور طبیعی تعداد زیادی طلسم و جادو با خود دارد. هیچ کس بدون داشتن تکه آهنی سرد در جیب خود بیرون نمی‌رود، و بسیاری از مردم یا یک قرآن کامل را به گردن خود می‌آویزند و یا بخش عمده‌ای از آن را با خود حمل می‌کنند. به علاوه آن‌ها به شدت از چشم بد می‌ترسند؛ و تعداد زیادی از طلسم‌های آنان،

<sup>۱۵</sup> در زبان مردم یزد، این سوسمارها «رَب» نامیده می‌شوند. (م)

خصوصاً در مورد بچه‌ها، برای محافظت از چشم بد به کار می‌رود. اما این بدان معنی نیست که مردم فکر می‌کنند چشم بد در همه‌ی افراد وجود دارد؛ هر ایرانی به شما خواهد گفت که تعداد کمی از مردم چشم‌شان شور است. اما همه‌ی آن‌ها حداقل یک بار آن را تجربه کرده، و شدیداً از آن وحشت دارند، و گاه از راه دادن غریبه‌ها به خانه‌های‌شان تا زمانی که مطمئن نشدند چشم آن‌ها شور نیست، امتناع می‌کنند. اگر یک مادر پیش از تولد فرزندش مرده‌ای را ببیند، به طور قطع چشم بچه‌اش شور می‌شود و هر چیزی که در نظر این بچه خوشایند باشد، دچار نکبت و بلا خواهد شد، مگر آن که مادر او برای احتیاط مقداری نمک روی آن جنازه بگذارد و سپس کمی از آن را در چشمان فرزندش بپاشد. احتمال دارد که چشم‌زدن دیگران موجب مرگ بچه‌ها در سنین کودکی شود، از این رو مادران موقعی که بچه‌های‌شان را با خود بیرون می‌برند، همیشه آن‌ها را زیر چادر پنهان می‌کنند.

**خرافات عمومی.** این خرافه‌ها فوق‌العاده فراگیرند، و گاه با مقدار معینی از ذکاوت و دانش همراه می‌شوند. مردی را به خاطر دارم که مسلماً با برخی از صوفیان ایرانی ارتباط داشت، و برای مباحثه و فهم عقاید تا حدی پیچیده کاملاً مستعد بود، او به من می‌گفت تصور می‌کند که پرورش دهندگان کرم ابریشم در منطقه‌ی یزد در خودداری از پذیرش غریبه‌ها برای دیدن کرم‌های ابریشم بسیار عاقلانه رفتار می‌کنند. او برای من توضیح داد که چنین مخلوقات بی‌ضرر و ناتوانی به خصوص در برابر نگاه‌های بدخواهانه‌ی محیط بیرون آسیب‌پذیرند.

**احکام سطحی و قضایای مورد سؤال.** خرافه‌هایی از این دست در همه‌ی کشورها دیده می‌شود، مضافاً که در غالب سرزمین‌ها خرافاتی وجود دارد که به نظر می‌رسد پیوند عمیقی با مذهب دارند. طبیعت کشور ایران گرایش به اوهام



## فصل چهارم

را می‌پروراند، و از این رو پارسیان نیز تقریباً به اندازه‌ی مسلمانان خرافی‌اند. در ایران بیش‌تر لباس‌ها کمابیش به صورت جامه‌ای که تصور می‌رود پیامبر می‌پوشید، تهیه می‌شوند. مردم نه تنها مطابق با دستورالعمل‌های قرآن حیوانات را ذبح کرده و خوارک‌شان را می‌خورند، بل با تکیه بر سنت‌های بسیار گسترده، از یک عرف مذهبی معین در بیان و نگرش تبعیت می‌کنند. شیعیان خصوصاً در مورد پاره‌ای از امور شست و شو و سواس و دقت زیادی دارند، و به این موضوع تقریباً به همان اندازه اهمیت می‌دهند که اصول عبادات‌شان را رعایت می‌کنند. یکی از رایج‌ترین سئوالاتی که یک پرسشگر از یک مبلغ مذهبی می‌پرسد، این است، «اگر من مسیحی شوم، کی و چگونه خود را باید بشورم؟» پرسش بسیار معمول دیگر این است، «چگونه باید لباس بپوشم؟» اگر شما به او بگویید که چنین مسائلی به نظر فرد مربوط است، او به سختی سخن شما را درک خواهد کرد. یک ایرانی را به یاد دارم که تلاش می‌کرد به من ثابت کند که به هیچ وجه نمی‌توانم خوردن هر گوشتی را مشروع بدانم و تمام مناسک دینی را پاک به حساب آورم، یا این که به فرض گوشت گربه بخورم. به دشواری می‌توان برای یک یزدی توضیح داد که نوشیدن شراب به هنگام صرف غذا جزو رسوم الزامی مسیحیت نیست، و به همین دلیل اندیشه‌ی وجوب حفظ آزادی مسیحیان در ایران، بیش از یک مباحثه در دفاع از پرهیزگاری محض ضد این موضوع عمل می‌کند. در یزد دائماً از ما می‌پرسیدند که آیا عمومی‌ترین خصایص آداب اروپایی، نظیر غذا خوردن با کارد و چنگال، از سوی مسیح مقرر شده، یا خیر. در یک خانه‌ی اروپایی، ساکنان آن ناگزیر بودند تا تعدادی بچه گربه را بکشند، و به خدمتکار دستور دادند تا برای دفن لاشه‌ی گربه‌ها گودالی در حیاط حفر کند. هنگام کندن گودال، خادم از بانوی خود پرسید، «آیا پیامبرتان به شما فرمان داده است تا بچه گربه‌ها را دفن کنید؟» اما پیش پا افتاده‌ترین مسئله از جانب مردی مطرح شد که تیزهوش‌ترین پرسشگر به نظر می‌رسید. او از من خواست تا

## سوره یسرا

نکات اساسی مسیحیت را برایش توضیح دهم، که با دقت کامل به آن‌ها گوش داد و معلوم بود که آن‌ها را در ذهن خود سبک و سنگین می‌کند. موقعی که صحبت من تمام شد، او مکشی کرد تا راجع به تمام نکات بیندیشد. سپس خیلی آهسته گفت: «صاحب من مسئله دارم». من گفتم: «فرمایید». او خیلی سنجیده گفت: «یا مسیح آواز شوترا حلال دانست؟» من در این باره به او اطمینان خاطر مجدد دادم، و سعی کردم ماهیت تعالیم مسیح را برای او شرح دهم. سپس برای آوردن کتابی از اتاق خارج شدم، و هنگامی که برگشتم، او داشت با آسودگی خاطر با خودش شوترا می‌خواند.<sup>۵۲</sup>

مراسم مذهبی و خشکه مقدسی. در کنار این‌ها دین برای فرد یزدی هیجان نیز فراهم می‌کند؛ جای تئاتر و کنسرت معمولی را تعزیه و روضه‌خوانی محرم گرفته است. تمام این مراسم در خدمت تقویت تعلق مردم عادی به نظام مذهبی قرار دارد. نظامی که برای آن‌ها جای کشور، آداب و رسوم متعارف، عادت‌های زندگی و مجموعه قوانین مربوط به پاکیزگی را می‌گیرد. در حقیقت دین اصطلاح کاملاً درست و دقیقی برای نامیدن نظام اسلامی نیست، زیرا دین یعنی قید و بند، و غایت تقریباً همه‌ی نظام‌های دیگری که دینی خوانده شده‌اند، این بوده است که اندیشه برجسته‌ای را مطرح کنند که بر تمام عقاید و جنبه‌های دیگر زندگی تسلط یافته و آن‌ها را در اختیار بگیرد. در اسلام عقیده‌ی غالب توحید و پیغمبری وجود دارد، اما این مفهوم بیش از

<sup>۵۲</sup> هرچند ممکن است در آن زمان که مؤلف در یزد تحقیق می‌کرده است، مردم از نظر فرهنگی و اجتماعی آگاهی کمی داشتند، لیکن بزرگ کردن و کوچک نمودن بعضی از مسائل برای مخدوش کردن چهره مردم یزد و مردم ایران و ارزش‌های دینی و اسلامی آن‌ها برآمده از دیدگاه برتری نژادی اروپاییان و تحقیر دیگر ملت‌های جهان بوده است، کما این که این نوع تحقیرها امروزه نیز به اشکال دیگر وجود دارد. (ن)

## مسئله چهارم

اصول اخلاقی حاکم در یک دین به آرای اساسی یک تفکر فلسفی شبیه است. در نتیجه فرد مسلمان که بسیار بیش از حد معمول روح خدایش را بازتاب می‌دهد، جز با به کار بردن زبان مذهبی هرگز نمی‌تواند خودش را راضی و قانع کند. چیزی که برای او اهمیت دارد، بالنسبه اندک است، اما نوع نگاه او به عملش بسیار مهم است. اگر او از ذکر نام خدا غفلت بپورزد، خود را تنبیه می‌کند؛ ولی در نظر او هیچ نوع عمل کفرآمیزی در ارتباط دادن نام خدا با امور زندگی، امر مهم یا بی‌اهمیت، کار خوب یا بد، وجود ندارد و یا این که کفرگویی ناچیزی وجود دارد. به همین دلیل کسانی که با ادیان دارای تأثیر بیش‌تر بر روی امور اخلاقی مأنوسند، از خشکه مقدسی مسلمانان در حیرت فرو می‌روند؛ با این که این خشکه مقدسی یک واقعیت است، اما زمانی که این آئین دقیقاً مورد بررسی قرار می‌گیرد، تمامی آن حیرت نیز رخت برمی‌بندد. سایرین هم از چیزی که آن را دورویی مسلمانان می‌دانند، در شگفت‌اند؛ اما این یک نام‌گذاری غلط است؛ یک مسلمان ریاکار نیست، زیرا او در برابر امور جاری رویکردی را در پیش گرفته، که ریاکاری را غیرضروری می‌کند.

اسلام جهان شمول و انگیزه‌های دوگانه، در مورد ایران، به هر صورت، یک خطای دیگر نیز وجود دارد که می‌باید در مقابل آن محتاط بود. اسلام یک آئین تکامل یافته و تقدیس شده‌ی صرف از طریق به کارگیری عبارات مذهبی نیست؛ این دین افکار غیردنیایی بسیاری در خود دارد، هرچند که همه‌ی ملاحظات، مادی یا معنوی، را با هم درآمیخته، و در صورت وجود تمایز این به هم پیوستگی را به شکل مختصر انجام داده است. با این همه می‌باید تصدیق کرد که ملاحظات دنیوی در معرض غلبه یافتن قرار دارند، زیرا به نظر می‌آید شیعیان ایرانی مظهر پیامبر اسلام که می‌دانست سفرهای زیارتی می‌توانند با مقاصد تجاری همراه باشند، و مردم را به مسلمان شدن فرا می‌خواند. سیاسی-مذهبی خواندن چنین نظامی کافی نیست، چون که این نظام نه فقط

## مسئله بیست و نهم فصل چهارم

موضوعات مربوط به مصلحت عمومی از نظر عقاید مذهبی را در برمی گیرد، بل ملاحظات برخاسته از منافع صرفاً فردی را نیز تقدیس می کند. به علاوه هنوز یک چیز دیگر وجود دارد که مبلغین مذهبی در سرزمینی همچون ایران نمی توانند به طور کامل آن را درک کنند؛ و آن این است که مبلغ مسیحیت با مردمی سر و کار دارد که به هیچ وجه به خاطر دوگانگی انگیزه های خود شرمسار نیستند. در نظر آنان دو هدف بهتر از یکی است؛ و زمانی که ثابت شد نیت شان دنیایی است، همچنان تصور می شود که یک قصد ملکوتی هم وجود دارد.

مردها مکرراً نزد ما می آیند و راجع به دین مسیح سؤال می کنند، و باعث می شوند تا درباره ی چیزی که در نظر ما آمیخته ی عجیبی از نیت ها است، صحبت کنیم. طبیعتاً آن ها نخست و به قدر کفایت اهداف معنوی شان را مطرح می کنند، زیرا واقفند که این مسائل نزد کسانی که با آنان سخن می گویند، بیش از هر چیزی ارزش دارد، و نیز می دانند که مسائلی از این دست می باید یک تفوق نظری داشته باشد. هرچند احتیاجات دنیوی افراد را تحت فشار بسیار قرار می دهد، ولی این مقتضیات درست به همان اندازه خواستار برآورده شدن از طریق یک آئین جدیدند. البته چنین وضعی نه فقط به خاطر مشکلات جدی، بل همچنین به دلیل تأسف آورترین سوء برداشتها احتمالاً سودمند است.

عقاید مربوط به ناپاکی. به راحتی قابل درک خواهد بود که نظامی همانند این بی گمان می تواند عقایدی را که به نظر متناقض می آیند، بپوشاند، و در حقیقت مشخص کردن برخی از عقایدی که شیعیان ایرانی تا به آن ها پایبندند، بسیار دشوار است. برای مثال، در این باره که فرد یزدی تا کجا یک خارجی را ناپاک به حساب می آورد، اختلاف عقیده ی قابل ملاحظه ای وجود

## فصل چهارم

دارد. مسلمانان آموخته‌اند که خوردن انواع معینی از غذاها، تماس با برخی حیوانات، و همچنین ارتباط با اشخاصی که طی مناسک دینی طاهر نشده‌اند را نجس بدانند. با این وصف به نظر می‌رسد که برای ناپاکی درجاتی وجود دارد. در یکی از آیه‌های قرآن اعلام شده که غذای همه‌ی مسیحیان و یهودیان همچون غذایی که توسط یک مسلمان و به طور صحیح مهیا شده است، حلال است؛ اما ما نمی‌توانیم تصور کنیم که او همه‌ی انواع متفاوت خوراک‌ها را به یک اندازه پاک به حساب آورده است. ایرانیان گاه این اجازه‌ی دین‌شان را نادیده می‌گیرند، و اظهار می‌کنند که آن مطلب فقط به خوراک خشک تهیه شده به دست مسیحیان و یهودیان اشاره دارد؛ اما آن‌ها به این موضوع پایبند نیستند، زیرا که خوراک خشک فراهم شده به وسیله‌ی لامذهبان را نیز صرف می‌کنند.

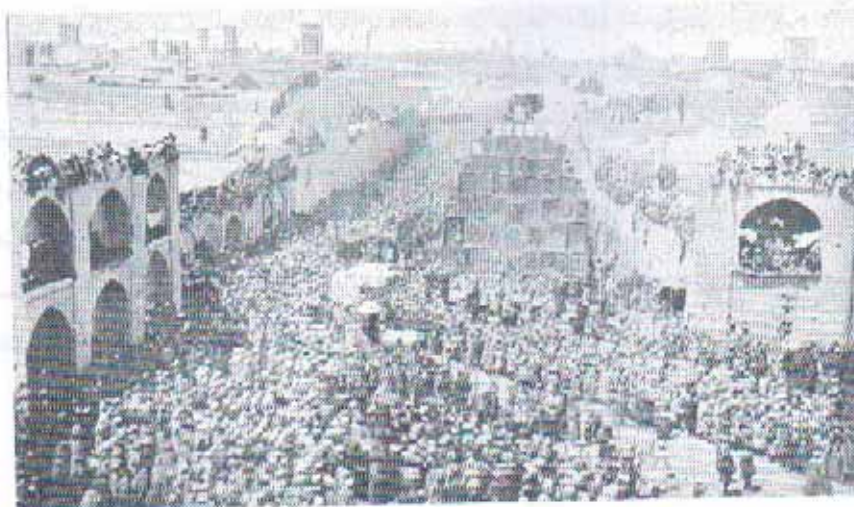
حقیقت این است که نگرش یک ایرانی نسبت به کفار تماماً بر مبنای تعالیم مستقیم پیامبر اسلام تعیین نشده، بل به مقیاس بسیار زیاد براساس یک احساس اولیه‌ی انسانی که در هر سرزمینی روی کره‌ی ارض یافت می‌شود، شکل گرفته است. در انگلستان اکثر مردم به طور طبیعی از ارتباط فیزیکی غیرضروری و بیش از حد با اشخاص دیگر اکراه دارند. ما دوست نداریم از فنجان بنوشیم که افراد دیگری از آن استفاده کرده‌اند، مگر زمانی که آن فنجان شسته شود؛ معدودی از ما باید مراقب نحوه‌ی گاز زدن سیب در حضور یک فرد دیگر باشند، و بیشتر انگلیسی‌ها در مورد بوسیدن نیز یک چنین ملاحظاتی دارند. ما نسبت به دست دادن چندان سختگیر نیستیم، زیرا در این مورد همچنین احساس می‌کنیم که ارتباط باید از جایی برقرار شود. در داخل خانواده ما کم‌تر رسمی هستیم. البته در انگلستان در حوزه‌ی این مسائل گفت‌وگوهای بسیار زیادی پیرامون سرایت بیماری و رعایت اصول بهداشتی در جریان است، ولی در کل، سوای هر نوع اصل بهداشتی، غریزه و احساس انسان

تعیین کننده است. اکنون در مورد ایران باید به یاد آورید که هر چیز یک رنگ و روی مذهبی دارد، و این قضیه غریزه‌ی طبیعی را تا حدودی تغییر داده است، و دیوار پشتوانه‌ی انسان را ویران کرده و هنگامی که فرد پا به جهان خارج می‌گذارد، صبغه‌ی یک پیش‌داوری مذهبی را با او همراه می‌کند. البته صدها مسلمان یزدی وجود دارند که با طیب خاطر و بدون کوچک‌ترین دل‌نگرانی با اروپاییان غذا می‌خورند، و تعداد زیادتری از اشخاص آرام و بی‌صدا هستند که به دغدغه‌های‌شان فرصت ایجاد هیچ گونه تمایز عملی را نمی‌دهند. در عین حال کسانی که مایلند با مردم محلی ارتباط نزدیکی برقرار کنند، باید به خاطر داشته باشند که حس بیزاری از نجاست موضوع نسبتاً پیچیده است، و این که اگر اندکی احتیاط در کارها اعمال شود، کنار آمدن با این مسئله بسیار آسان است. ایرانیانی که غذای یک اروپایی را می‌خورند، به دنبال امتحان چیزهای عجیب و نامعمولند، و اگر چنین غرابی مشاهده شوند، طبیعتاً آن‌ها تفاوت میان خودشان و میزبان‌شان را با قوت بیشتری حس خواهند کرد. این امر نه تنها آن‌ها را از ما دورتر می‌کند، بلکه موجب می‌شود تا آن‌ها از اختیار عقاید مسیحیان بیش‌تر بپرهیزند، و در صورت داشتن سؤال، همان‌طور که پیش از این گفته‌ام، فهم این موضوع را که رسوم ما کاملاً بر اساس دین شکل نیافته، بسیار دشوار می‌یابند و ممکن است این احساس را پیدا کنند که مسیحی بودن برای یک ایرانی بومی امکان‌پذیر نیست.

جنبه‌های دیگر آئین اسلام. از آن جا که این کتاب درباره‌ی اسلام نیست، بل در مورد یزدی‌هاست، شاید همان مقداری را که به دین اسلام در یزد اختصاص داده‌ام، صرف موضوعات مهم بر اساس انتخاب خودم نیز می‌کنم. در عین حال شکی نیست که من مسائل بسیاری را که می‌توانستند مطرح شوند، حتی بدون وارد شدن به جزئیات اصول عقاید و شعاعری که قصد پرهیز از

آن‌ها را داشتم، ناگفته گذاردم. سعی کردم تا برخی از عقاید مهم آئین اسلام نزد مردم عادی در یک شهر معمولی ایران را توصیف کنم، و ناگزیر بودم در خصوص نکاتی که به دلیل بررسی موشکافانه‌ی تعالیم دقیق اسلام، یا در نتیجه‌ی برداشت خیلی سطحی از اثرات این آئین، خطر سوء برداشت درباره‌ی آن‌ها وجود داشته، تا حد زیادی به طور مشروح صحبت کنم. در انجام این کار بیم دارم که مبدا از روی جنبه‌های عادی و متداول اسلام، مانند شور و هیجان شدید اجراکنندگان تعزیه‌های ماه محرم و تماشاگران آن، عزاداری و سوگواری برای امام حسن (ع) و امام حسین (ع)، تعصب عوام الناس بعد از یک موعظه‌ی شورانگیز در مساجد، و پیروی کامل بسیاری از مسلمانان از احکام مربوط به شست و شو و نماز، بسیار سریع گذشته و آن‌ها را نادیده گرفته باشم. این مورد آخر یکی از جنبه‌های اسلام شیعی است، اما برای بهتر شناخته شدن آن، کوشش کردم تا ابعاد دیگر آن را نیز ارائه دهم. در هر حال، نمی‌توانم این بحث را بدون یادآوری دو مسئله‌ی بسیار مهم به کسانی که ناگزیرند با ایرانیان کار کنند، رها کنم؛ نکته‌ی اول این که در میان مسلمانان یک جست‌وجوی واقعی برای معنویت وجود دارد که وجود انگیزه‌های دنیوی نیز مانعی بر سر راه آن به حساب نمی‌آیند؛ و نکته‌ی دوم این که به رغم وجود عقاید آزاداندیشانه، یک عشق و دل‌بستگی راستین در بین مسلمین نسبت به مذهب‌شان حاکم است. در نظر یک مسلمان، همان طور که پیش از این هم گفته شد، نظام اسلام همه چیز را شامل می‌شود، و او خود را به همان شدتی که به زندگی دل می‌بندد، به اسلام می‌چسباند، زیرا این آئین مبین هر رفتار و عادتی است که شخصیت او را شکل داده است، و غایت آن با غایت تمام خواسته‌هایی که او آن‌ها را عمل و موجه می‌داند، یکی است.

## مراسم نخل برداری



مراسم نخل برداری در میدان بزرگ شهر یزد (ن: میدان امیرچخماقی)

آن دسته از مراسم مذهبی که بزرگ‌ترین شور و حرارت را در ایران بر می‌انگیزاند، از اساس شیعی است. نمایش سالانه‌ی تعزیه در ماه محرم، شهادت امام حسین (ع)، نواده‌ی حضرت محمد (ص) و فرزند امام علی (ع) و حضرت فاطمه (س) را به تصویر می‌کشد. این مراسم فرصتی است برای عرضه‌ی انقلابی‌ترین هیجانات، هم از سوی بازیگران و هم از سوی تماشاگران. مردها در حالتی از جذب و از خود بی‌خود شدن با زنجیر بر روی بدن‌های برهنه‌ی خود می‌کوبند، و گریه و فغان ناشی از اندوه انبوه خلق به هوا برمی‌خیزد. احساسات و عواطف به اوج می‌رسند، و در این شرایط غیرقابل کنترل می‌شوند، طوری که قدرت‌های غیرمذهبی همواره تلاش داشتند تا مانع برگزاری مراسم عزاداری در شهرهای بزرگ شوند. اما فضایی که در پی این مراسم پدید می‌آید، در کل به هیچ روی ضد بیگانه نیست. امام حسین (ع) به دست یزیدیان به شهادت رسید، و روایات نقل می‌کنند که یک سفیر فرنگی نزد یزید برای نجات زندگی این شهید شفاعت کرده است. این سفیر در خلال



نمایش تعزیه در صحنه ظاهر می‌شود، و ایرانی‌ها غالباً سعی می‌کنند تا یک زین انگلیسی را برای اسب این سفیر از اروپاییان مقیم ایران به امانت بگیرند. هنگام اجرای این برنامه در روستای بزرگ تفت، در نزدیکی شهر یزد، تصور می‌کنم که سفیر مزبور اغلب به صورت یکی مرد انگلیسی امروزی لباس می‌پوشید، اما نمی‌توانم صحت این موضوع را تضمین کنم. در خود یزد، نمایش تعزیه اجرا نمی‌شد؛ اما مراسم نخل‌برداری که تصور می‌رود آکنده از همان نوع مخاطرات است، هر سال برگزار می‌شده است.

## سفر به نخل چرخ

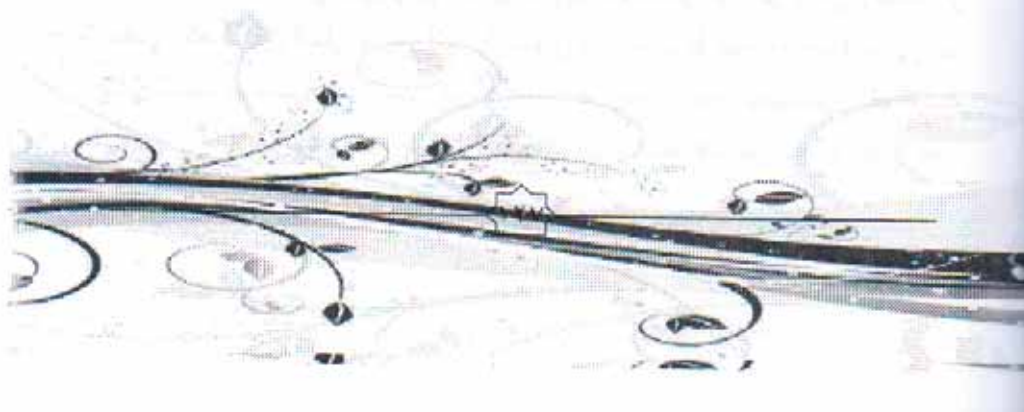
<sup>۵۳</sup> نخل یک سازه‌ی چوبی عظیم است که خنجرهایی را از یک طرف آن آویزان کرده، طرف دیگر آن را با قطعات آینه پوشانده‌اند. در یزد چندین نخل وجود دارد که دو تای آن‌ها بسیار بزرگند. این مراسم با شهادت شهدای شیعه نیز مرتبط است. نخل از محل خود در یک میدان با توسل به حضرت فاطمه (س) حرکت داده می‌شود؛ اما تعداد زیادی از مردم برای کمک به او آن را بر روی شانه‌های خود می‌گیرند. و حمل علم در سراسر شهر که فرصتی برای بروز نهایت شور و هیجان است. کسی نمی‌تواند روز فاکس<sup>۵۴</sup> در انگلستان را کاملاً به یاد نیاورد.

<sup>۵۳</sup> در حال حاضر، بزرگ‌ترین مراسم نخل‌برداری، یا «نقل‌برداری» در لهجه‌ی مردم یزد، در شهر تفت انجام می‌شود. (م)

<sup>۵۴</sup> گای فاکس (Guy Fawkes) (۱۶۰۶-۱۵۷۰م). یکی از عوامل «توطئه‌ی باروت» (Gunpowder Plot) در انگلستان بود که اعدام شد. در این توطئه کاتولیک‌ها تصمیم داشتند روز پنجم نوامبر سال ۱۶۰۶ که قرار بود جیمز اول پادشاه انگلستان پارلمان را افتتاح کند، پارلمان را منفجر کرده و شاه را به قتل رسانند. توطئه‌کنندگان از سال ۱۶۰۴ دست به کار بودند و هدفشان این بود که در آشفتگی بعد از عملی شدن توطئه، کاتولیک‌ها که سخت تحت فشار بودند، سر به شورش عمومی بردارند. اما بر اثر نامه‌ی مرموزی که به دست یکی از بستگان فردی از توطئه‌گران رسید تا در روز افتتاح در پارلمان حاضر نشود، توطئه کشف شد. گای فاکس، یکی از توطئه‌گران، هنگامی که می‌خواست وارد محل اختفای مواد انفجاری شود، دستگیر شد. گروهی از توطئه‌گران فوراً به قتل رسیدند و سایرین بعداً اعدام شدند. در نتیجه‌ی این توطئه بر آزار کاتولیک‌ها افزوده شد. در انگلستان به این مناسبت روز پنجم نوامبر را به نام روز گای فاکس جشن می‌گیرند و آدمکی شبیه به او را می‌سوزانند. (دایره‌المعارف فارسی مصاحب، ج ۱، تهران، ۱۳۴۵، مدخل «توطئه‌ی باروت») (م)

# فصل پنجم

شخصیت فردی - وفاداری به اشخاص و آرمان ها - غیرقابل اطمینان بودن شواهد -  
شوخی طبیعی - بی اعتنائی به زمان - لسان - قهقان استکار - تهور - سربازیزدی - آداب و رسوم  
معاشرت - مسائل بی اهمیت - نخوت - مهربانی و بی رحمی - ریاکاری یا نداشتی - دشواری در  
به دست آوردن هر چیزی - اعتقاد به قضا و قدر - نیروی پنهان شخصیت ایرانی - پیوندهای  
خانوادگی - حقوق نظام پدرسالاری - آزادی مذهبی - مخلص کلام .



## فصل پنجم

اگر تجزیه و تحلیل نسبی جزئیات شخصیت یزدی در راستای هدف کتابی نظیر این کاملاً ضروری نبود، من به طور قطع باید از زیر بار چنین بررسی شانه خالی می‌کردم. هنگام بحث درباره‌ی تک‌تک خصایص شخصیت یزدی بر روی کاغذ، بیان و فهماندن تأثیر کلی ناشی از وجود تام یک انسان، تقریباً غیرممکن خواهد بود.

**وفاداری و بی‌زاری از زشتی‌های محض.** از طرف دیگر، ایرانیان در مورد وفاداری نسبت به آرمان‌ها و همچنین اشخاص اعتقادات بسیار مستحکمی دارند. هیچ چیز نمی‌تواند بیش‌تر و بهتر از سرگذشت جنبش بابیه این نکته را آشکار کند. باید دانست که انگیزه‌های بابی‌ها با انگیزه‌هایی که مسیحیان را وامی‌داشت تا به طور گسترده جان خود را در راه ایمان‌شان فدا کنند، کاملاً یکسان نیست. شهدای مسیحی عموماً برای این که مجبور نشوند کارهایی را که گناه می‌دانند، انجام دهند، یا کارهای ناتمامی را که انجام‌شان در نظر آن‌ها ضروری بود، در همان وضع رها کنند، جان خود را از دست دادند. اما در مورد بابی‌ها، بسیاری از آنان به این دلیل مردند که نخواستند کیش خود را که طبق عقاید آن‌ها عمل به آن کاملاً موجه و مجاز بود، انکار کنند. در حال حاضر من حداقل یک نفر، یک ایرانی عالی‌رتبه، را می‌شناسم که به عنوان بابی کشته شد، اما کسی بود که ترجیح می‌داد آئین مسیحیت را بپذیرد. در مورد نوع ارتباط او با بابیه، من نمی‌توانم چیزی بگویم؛ معتقدم که، اگر او می‌توانست از مذهبی که در آن انکار صریح آئین از سوی فرد ضرورتاً گناه به حساب می‌آید، کنار بکشد، به مسیحیت ایمان می‌آورد. او، هر چه که بود، مطمئناً از راه فاصله گرفتن از اسلام رسمی که آشکارا خطرناک بود، منصرف نمی‌شد، و جان خود

را بر سر این کار گذارد. هدف من از بیان این حقیقت آن است که نشان دهم متقاعد کردن یک مسلمان به پذیرش یک رویه‌ی کاملاً انعطاف‌پذیر از هر کاری دشوارتر است. البته ماجرای مذکور فقط یک مثال است و این نقطه‌نظر را اثبات نمی‌کند، زیرا بدون شک عوامل دیگری باعث به وجود آمدن جنبش بابیه شدند، یا یک رویه‌ی خلاف مذهب رسمی که به عنوان فرقه‌ی بابیه مطرح شد، و پذیرش آن برای چنین مردی سهل‌تر از مسیحیت بود. ضرورتی ندارد تصور کنیم که او صرفاً تحت تأثیر بیزاری از قوانین متعصبانه عمل کرده است؛ چون که ناتوانی در تکذیب مداوم آئینش ممکن است او را در معرض توهین‌های کوچک، که برای او از مرگ بدتر بود، قرار داده باشد. به علاوه، موقعیت او به عنوان یک مسیحی می‌توانسته به لحاظ فردی وی را در انزوای بیش‌تری قرار دهد. مع‌هذا، با توجه به این نکته که همه‌ی نکات گفته شده‌اند، مطمئنم که بیزاری فطری نسبت به یک قانون انعطاف‌پذیر لااقل تا اندازه‌ای در سوق دادن آدمی به سوی مقاومت تأثیر دارد، و همچنین یقین دارم که این بیزاری در وجود یزدی مسلمان نسبت به یزدی پارسی بیش‌تر بروز پیدا می‌کند.

**وابستگی‌های فردی.** یک ایرانی هنگامی که خود را به کسی منتسب و مربوط می‌کند، در تمام مسائلی که برای آن شخصیت اهمیت دارند، غالباً خود را بسیار قابل اعتماد نشان می‌دهد؛ و به طور کلی، وابستگی به یک اروپایی به احتمال وظیفه‌شناسی و صداقت بیش‌تری را به دنبال خواهد داشت تا منتسب بودن به یک ایرانی دیگر. این باور که یک حامی اروپایی همواره به یک صورت مشخص و معین رفتار می‌کند، دائماً فرد ایرانی را به تلاش برای رفتار کردن در جهتی همانند شیوه‌ی او سوق می‌دهد. یک خدمتکار ایرانی را به یاد دارم که وقتی همسرم او را به خاطر دروغ‌هایی که در همان موقع در بازار گفته بود، سرزنش کرد، پاسخ داد، «خانم، البته من به شما دروغ نمی‌گویم، زیرا شما

دروغ را نمی‌پسندید؛ اما این مردم از من توقع دارند دروغ بگویم، و لذا کسی نمی‌تواند به آن‌ها راست بگوید.»

شاید کسی بتواند از این هم فراتر برود، و بگوید که مسلمان یزیدی اغلب درباره‌ی ارزش حفظ یک اصل اخلاقی مجرد، خصوصاً موقعی که به واسطه‌ی کنار گذاردن آن ممکن است بتوان در حق یک دوست خوبی کرد، دچار تردید است. بی‌طرفی موضوعی است که او مطلقاً قادر به فهم آن نیست؛ در واقع او آن را صرفاً نام دیگری برای خیانت و عدم وفاداری می‌داند، و در این مورد احتمالاً اکثر شرقیان با او هم‌عقیده‌اند.

**تلون مزاج نه ضعف شخصیتی، و دلایل تلون مزاج شخصیتی.** طرح تلون مزاج یزیدی مسلمان به عنوان یک ضعف شخصیتی ساده نامیستر است. این حالت بیش‌تر ناشی از فقدان نظیر آن اصول اخلاقی است که غربیان عموماً از آن‌ها برخوردارند، تا ناتوانی در حفظ آن اصول؛ و در حقیقت این مسئله اغلب نتیجه‌ی پای‌بندی به نوع خاصی از اصول دیگر است، اصولی که به کلی با آن‌هایی که برای ما مانوسند، در تضاد و تقابل قرار دارند. یزیدی‌ها مردمی دست و دل‌بازند، و کسی را که سخاوتمندانه خرج نمی‌کند، خوار می‌شمارند. آن‌ها دوست دارند مطابق با سطح درآمدشان زندگی کنند، و فکر می‌کنم برخی از آنان با احساسی از همان نوع خود را مدیون خالق‌شان می‌دانند. همچنین ما نباید فراموش کنیم که تلون مزاج ایرانی همیشه انحرافی در جهت نادرستی و اشتباه نیست، بل غالباً به همان اندازه انحرافی به سوی راستی و درستی است. با این حال در ایران اعتماد به شخصیت یک فرد هرگز منطقی نیست، و عاقلانه این است که همواره و حتی در زمان ارتباط با کسانی که ظاهراً بیش از همه بی‌پروا و بی‌خیالند، پای‌بندی به ضوابط اخلاقی عالی تقاضا شود. ما در زمان اقامت در یزد، با سه مرد عالی‌مقام ارتباط داشتیم که

نیازی به ذکر اسامی‌شان نیست، ولی من آن‌ها را از بدترین رجال یزد می‌دانم. اولین آن‌ها یک رجل اشرافی بود، فرد دوم یک روحانی، و نفر سوم یک صاحب‌منصب و نوکیسه‌ای تازه به دوران رسیده بود. اکنون هر یک از این سه نفر در یک زمانی خود را از طریق رفتارشان سرشناس ساخته است، به طوری که یکی از آنان همه جا مورد تأیید و تمجید قرار دارد. تجزیه و تحلیل دائم انگیزه‌های افراد امکان‌پذیر نیست، اما حداقل در یک مورد به نظر می‌رسید که عمل شخص ناشی از هیچ انگیزه‌ای نبوده است، مگر تمایل به انجام یک کار بی‌غرضانه و فداکارانه. در موارد دیگر احتمال بیش‌تر این است که نفع شخصی، یا یک قصد آگاهانه برای جبران گناهان از طریق اعمال ثواب، محرک اصلی عمل فرد بوده است.

**دروغ‌گویی.** ردیابی این خصیصه‌ی شخصیت یزدی تا سرمنشاء آن کار آسانی نیست. گاه این ویژگی نوعی اقدام احتیاطی به نظر می‌رسد، زیرا که کشف حقیقت در ایران بسیار دشوار است، و وجود یک ناباوری در هر چیزی می‌تواند باعث شود تا فرد ایرانی احساس کند که حمایت از هستی خود تنها از طریق یکی از عقاید رایج در جهان کار خطرناکی است.

**آشفستگی.** در مملکتی چون ایران تعجبی ندارد که شواهد نادیده گرفته شوند، و افراد فهیمی وجود داشته باشند که به طور قطع معتقدند حقیقت غیرقابل شناخت است. آدمی که عادت دارد بر اساس این طرز فکر کارهای روزمره‌ی زندگی خود را انجام دهد، طبیعتاً مایل است همان اصول اخلاقی دین یا فلسفه‌ای را که دارد، به کار بندد. بنابراین ما با کسانی روبه‌رو هستیم که تمایلی ندارند همه چیز را به خاطر یک موضوع به خصوص به خطر اندازند.

این امکان تا حدودی وجود دارد که برخی از خوانندگان کتابم سؤال کنند آیا این کوشش اخیر برای توضیح آشفستگی شخصیت متناقض یزدی‌ها به طور

جدی صورت گرفته است یا خیر. گفتن این که «نمی‌دانم»، یک اعتراف نسبتاً ضعیف است، اما در عین حال صحت دارد. مطمئناً من به این تلاش امید نمی‌بندم، ولی با این همه به نظر می‌رسد که این کوشش راهی است که آشفته‌گی گیج‌کننده‌ی ایران طی آن مفهوم می‌شود. هرگز از یاد مبرید که لطیفه‌های دبلیو. اس. گیلبرت<sup>۵۵</sup> حقایق دربارهی ایران است. برای مثال، در یک منطقه‌ی جدا افتاده همچون یزد، قوانین عرضه و تقاضا به طرز بسیار ویژه‌ای عمل می‌کنند، به طوری که روال معمول خرید مقدار بیشتر با بهای کم‌تر برعکس است؛ شما قادر خواهید بود چیزهایی را که معمولاً از قرار هر سه عدد یک پنی فروخته می‌شوند، احتمالاً با یک شیلینگ برای سی عدد به دست آورید. در زمانی مسلماً کم‌تر از بیست سال قبل، حاکم وقت یزد مردانی را که در بازار پاشنه‌های گیوه‌های خود را روی زمین می‌کشیدند، فلک می‌کرد. در یک چنین کشوری با دشواری بسیار می‌توان گفت که چه چیزی در ذات خود مهمل و نشدنی است. آدمی فقط می‌تواند بر اساس شواهدی قضاوت کند که، من فکر می‌کنم، در جهت تأیید نظریه‌ی ارائه شده طی سطور پیش به عنوان یک توضیح معقول در مورد حقایق تردیدناپذیر، قرار دارد. ضمناً غیرقابل اعتماد بودن یزدی ناشی از عوامل متعددی است، ولی دربارهی یکی از آن دلایل با تردید کم‌تری می‌توان صحبت کرد. این نکته در راستای شناخت تدریجی عقاید و محیط پیرامون است، که من تا این جا به عنوان نتیجه‌ی تأثیر موضوعات مجزا بر ذهن فرد یزدی، ذکر کرده‌ام، موضوعاتی که به طور دائم او را دربر گرفته‌اند.

<sup>۵۵</sup> Sir William Schwenck Gilbert (۱۸۳۶-۱۹۱۱ م)، نمایش‌نامه‌نویس، اپرانویس، شاعر و تصویرگر انگلیسی که به واسطه‌ی تألیف چهارده اپرای کمدی با همکاری سرآرتور سولیبوان (Sir Arthur Sullivan)، ترانه‌سرا و آهنگ‌ساز، و خلق آثار پرشمار دیگر در حوزه‌های مذکور،

مشهور است. (م)



شوخی طبیعی، یزدی شوخ طبعی خیلی ظریفی ندارد، اما به آسانی به خنده می‌افتد. احتمالاً ارزشش را دارد تا ماجرای را که در خلال اقامت ما در یزد اتفاق افتاد و طی آن مردم محلی واقعاً سرخوش به نظر می‌رسیدند، به عنوان نمونه ذکر کنم. یک بار یک دکتر روسی مقیم شهر، که شناخت دقیق و کاملی از ایرانیان نداشت، می‌خواست چند ناسزا نثار خدمتکارش که او را رنجانده بود، کند. از آن جا که او هیچ نوع اصطلاح به دردبخوری بلد نبود، به سراغ فرهنگ لغت رفت و واژگان آن را یکی بعد از دیگری به مثابه‌ی فحش، با فریاد، و حداکثر سرعت ممکن نثار آن مرد بخت برگشته کرد. این حکایت از سوی برخی افراد محلی طبقات بالای جامعه همراه با انتقاد فراوان نقل شده است. من فکر می‌کنم که این ماجرا از دو جهت برای آن‌ها خیلی بیش‌تر از ما خنده‌دار است. ایرانی‌ها احترام زیادی برای آثار ادبی و از جمله فرهنگ لغات قائلند، و به ندرت متوجه رفتار سبکسرانه‌ی خود می‌شوند؛ همچنین آن‌ها در تطبیق دادن زبان خود با شرایط بسیار استثنایی‌اند، و در نظر آنان توهین به یک خدمتکار با زبان کتابی، آن چنان که دکتر روسی مزبور باید انجام داده باشد، اوج بی‌منطقی است، مگر آن که کتاب روسی مورد رجوع او حقیقتاً حاوی عبارات واقعی توهین‌آمیز محاوره‌ای بوده، که این امر در نظر ایرانیان ممکن است حتی مضحک‌تر بوده باشد.

داستان‌های ملانصرالدین و خرش<sup>۵۶</sup> یک نمونه‌ی بسیار برجسته‌ی شوخی طبیعی ایرانی در بهترین حالت آن است. روزی ملا که به بذله‌گویی معروف بود، الاغی را برای فروش به بازار مال‌فروشان فرستاد. مردم به خاطر شهرت ملا به او مشکوک بودند، اما هیچ کس تصور نمی‌کرد که او از طریق فرستادن یک چهارپای غیرقابل فروش خود را دست ببندازد. نخستین آن‌ها درصدد برآمد تا

<sup>۵۶</sup> در متن اصلی، مؤلف داستان‌های ملا را همراه با استر توصیف کرده است. (م)

## فصل پنجم

سم‌های جلوی حیوان را واریسی کند، و ضربه‌ی سختی دریافت کرد؛ نفر بعدی به سراغ سم‌های عقب الاغ رفت که حیوان او را نیز با لگد زد. بقیه به بررسی دهان الاغ پرداختند و حیوان آن‌ها را گاز گرفت؛ سرانجام همگی تلاش کردند تا خورجینی را روی پشت الاغ ملا بگذارند که حیوان فوراً آن را به زمین انداخت. در نتیجه وقتی که ملا سلانه سلانه به بازار رسید، همه به او خندیدند، و از او پرسیدند که آیا واقعاً انتظار دارد کسی این الاغ را بخرد؟ ملا جواب داد، «نه دوستان من، من هرگز انتظار ندارم که کسی از شما این حیوان را بخرد، بل می‌خواستم شما بدانید که من ناگزیر به تحمل چه موجودی در خانه هستم».

**بدقولی و مشکلات مربوط به ملاقات کنندگان.** یکی از خصوصیات یزدی‌ها که کنار آمدن با آن برای یک اروپایی بیش از هر چیزی دشوار است، بی‌اعتنایی بیش از حد به زمان است. نه تنها برای یک یزدی مهم نیست انجام یک کاری که برعهده‌ی اوست، چه قدر طول بکشد، و می‌توان در این مورد ماجراهای بسیاری را نقل کرد، بل این رویه یک معضل مشترک در کل دنیای شرق است. چیزی که من برای آن آماده نبودم این بود که یزدی اساساً معنای زمان را نمی‌داند. در ایران کار یک روحانی عمدتاً این است که مردم را در بیت خود ملاقات کند، و خود کم‌تر به دیدار کسی می‌رود؛ اما مشکل بزرگ‌تر در پذیرش ملاقات‌کنندگان این است که اگر کسی بخواهد گروه‌های مهمان را جداگانه ببیند، یک پذیرش تنها تمام آن چیزی است که می‌تواند به طرز رضایت‌بخشی ترتیب دیدارها را در یک بعد از ظهر بدهد. آن چه اتفاق می‌افتد این است: دو گروه مهمان قاصدهایی را می‌فرستند تا سؤال کنند چه موقع می‌توانند شما را ببینند، و شما با پرسیدن این که چه زمانی را برای آمدن ترجیح می‌دهند، به آن‌ها پاسخ می‌دهید. هر دو فرستاده با حداکثر نزاکت سخن می‌گویند که نشان می‌دهد برای اربابان‌شان هیچ فرقی ندارد شما چه

زمانی را تعیین می کنید، و نیز بیانگر این است که آن‌ها مایلند شما زمان ملاقات را انتخاب نمایید. اگر شما عاقل باشید خواهید گفت یک گروه از مهمانان ساعت دو بعد از ظهر بیایند و گروه دیگر یک ساعت مانده به غروب آفتاب، که بر فرض غروب خورشید در ساعت شش، زمان مورد نظر ساعت پنج عصر خواهد بود. هر دو گروه سخن شما را می‌پذیرند، اما شما باید آماده باشید تا گروهی را که ساعت دو باید می‌آمدند، در ساعت یک ملاقات کنید، و اگر آن‌ها ساعت سه آمدند نباید فکر کنید که دیر کرده‌اند. به همین ترتیب برای ساعت چهار می‌باید آماده‌ی رسیدن گروه دوم باشید و اگر تا ساعت شش نیامدند، نباید فکر کنید که تأخیر کرده‌اند. ضمناً احتمال هم دارد که هر دو گروه مهمان ساعت چهار برسند. ساعت مطلوب ملاقات برای همان زمانی که می‌آیند، از سوی هر دو گروه و پیش از آن که قاصدی را برای اطلاع از نظر شما بفرستند، تعیین شده است.<sup>۵۷</sup>

**زبانی با مترادف‌های بی‌شمار.** مشکل بزرگ دیگر زبان فارسی است. فارسی یک زبان شیرین با دایره‌ی بسیار وسیعی از لغات است. افزون بر آن، یزدی‌ها از هر طبقه‌ای که باشند، و به عبارت دقیق‌تر مردها، لغات بسیار زیادی را به کار می‌برند. به واسطه‌ی همین مسائل دریافت دقیق منظور یک گوینده تقریباً غیرممکن است، زیرا این زبان کلمات مترادف متعددی دارد که نمی‌توان آن‌ها را به سادگی به کار برد، بل باید با دقت و متناسب با موقعیت انتخاب شوند. برخی از این مترادف‌ها حقیقتاً معانی دقیقی دارند، ولی اگر شما لغتی را تنها مطابق با منظور مورد نظرتان، انتخاب کنید، فارسی را بد صحبت خواهید کرد. برای ارائه‌ی مثالی در این مورد، تصور کنید در مورد تجسد خدا در قالب

<sup>۵۷</sup> این موضوع فقط در مورد ملاقات‌های مربوط به مراسم رسمی صادق است. وقتی مردم متوجه شدند که بدون اطلاع قبلی می‌توانند به خانه‌ی من بیایند، من اغلب در سراسر روز مهمان داشتم که پشت سر هم می‌آمدند و می‌رفتند.

عیسی مسیح، شما مایلید این عقیده‌ی مسیحیت را شرح دهید که خداوند نه تنها دوست انسان، بلکه همدم نزدیک اوست. من کاملاً یقین دارم که در فارسی یزدی معمولی هیچ اصطلاح به اندازه‌ی کافی مناسبی برای واژه‌ی «همدم»<sup>58</sup> وجود ندارد، که بتواند برای ادای مقصود شما در مورد خدا به کار رود و شما را در معرض اتمام بی‌حرمتی قرار ندهد. در حقیقت من یک بار سعی کردم طی یک موعظه به زبان فارسی این عقیده را پیدا کنم، و عملاً این مشکل را تجربه کردم. سپس در صدد برآمدن سه یا چهار مسیحی محلی پیدا کنم. یکی از آن‌ها یک معلم ایرانی بود که یک کلمه‌ی مناسب را پیشنهاد کرد، اما تنها عبارتی که آن‌ها می‌توانستند پیشنهاد دهند، همان واژه‌ای بود که من به کار برده بودم.

**دستور زبان نادرست.** لغاتی که فرد در فارسی ادبی به کار می‌برد، حتی در مورد عادی‌ترین چیزها، تقریباً به طور کامل با آن‌هایی که در گفتارهای روزمره بیان می‌شوند، متفاوتند، و همچنین با کلماتی که ممکن است فرد در متن یک کتاب تاریخ معمولی مورد استفاده قرار دهد نیز تمایز دارند. بنابراین تقریباً غیرممکن است که بتوان زمان‌های افعال را از هم باز شناخت؛ آینده واقعی به ندرت به کار می‌رود، و در نتیجه زمان حال و آینده از یکدیگر غیرقابل تشخیص‌اند؛ و ماضی ساده غالباً در مورد عملی به کار می‌رود که در گذشته شروع شده ولی همچنان ادامه دارد. سر آخر این که صفت را معمولاً نمی‌توان از اسم تشخیص داد، و پیوند میان یک صفت با عبارتی که آن را توصیف می‌کند، عیناً مانند نشانه‌ی حالت مضاف‌الیه‌ی است. به عنوان مثال جمله‌ی، «این پسر عزیز من است»، بدون کوچک‌ترین تمایز دستور زبانی در فارسی نوشتاری، ممکن است به صورت «این پسر متعلق به عزیز من است»،

<sup>58</sup> Companion

خوانده شود؛ در حقیقت، هیچ راه مشخصی نیز برای خلاصی از این دشواری وجود ندارد.

**پذیرش خطر.** هیچ موقعیتی وجود ندارد که یزدی‌ها در آن همانند شرایطی که به نظر می‌رسد میزان مشخصی جرأت و تهور بطلبند، غیرقابل پیش‌بینی باشند. گاه به نظر می‌آید که افراد کاملاً خواهان در دست گرفتن ابتکار عمل‌اند، و انتظار دارند تا همچون کودکان راهنمایی شوند. آن‌ها از کشتن حیوانات مگر برای استفاده از گوشت‌شان نفرت دارند، حتی موقعی که اجازه دادن به ادامه‌ی حیات آن‌ها برای زندگی انسان خطرناک است. روزی یک بانوی انگلیسی پرسید چرا یک سگ خطرناک را که چندین نفر را گاز گرفته بود، نمی‌کشند. پاسخ این بود، «در صورتی که شما بگویید این سگ را بکشیم، این کار را خواهیم کرد، والا این کار را نمی‌کنیم.» حقیقت این که کسی مایل به کشتن سگ نیست، و تصور می‌کنند با دست زدن به اعمال ابتکاری ممکن است دچار بلا و مصیبت شوند. آن‌ها اجازه می‌دهند همه چیز در همان وضعی که هست، بماند، یا می‌گذارند خطرات بیش‌تر و بیش‌تر شوند، تا وقتی که خودشان را به میزانی از خطر برای به جان خریدن عادت دهند، میزانی که در نظر یک اروپایی می‌تواند حماقت محض به حساب آید. از این بابت آن‌ها تا حد زیادی تحت تأثیر عقاید جبری قرار دارند. یک بار یک بانوی انگلیسی جلوی یک آب‌انبار روباز در یک محوطه‌ی مسکونی که همان روز صبح یکی از بچه‌های آن جا به درون آن افتاده بود، ایستاده بود، و وجود خطر بسیار زیاد آن آب‌انبار را گوشزد می‌کرد. اما مادر یکی از بچه‌ها در جواب او گفت، «بله، تا حالا سه تا از بچه‌های من به درون این استخر افتاده و از بین رفته‌اند.» ساخت یک دیوار کوچک در اطراف چنین آب‌انباری در ایران بی‌اندازه آسان است. شاید توان اندک ابتکار عمل آن‌ها که به واسطه‌ی جبرگرایی‌شان به حال خود رها شده، به دلیل ناامنی مملکت زایل شده است. مردم تلاش می‌کنند تا آن

جا که می‌ستر باشد، اوضاع خود را اندکی بهبود بخشند، و هرگز سرمایه‌ی خود را به غیر از آن چه ناگزیرند، آشکار نمی‌کنند.

**شجاعت و سرباز.** شجاعت منفعلانه‌ی یزدی از درجه‌ی بسیار بالایی برخوردار است، اما اگر قرار باشد این شجاعت بروز پیدا کند، او باید برای دادن اهمیت کافی به چیزی دلیل و انگیزه داشته باشد. اگر برخورد با بابی‌ها که هزارگاه در ایران اتفاق افتاده هیچ چیز دیگری را آشکار نکرده باشد، حداقل نشان داده است که در جایی از شخصیت ایرانی شجاعت و پایداری وجود دارد. نخستین بابی‌ها در شمال ایران، بر اساس همان شجاعت پنهان، توانایی‌های جنگی خوبی از خود نشان دادند، و از آن جا که عمدتاً شهرنشین بودند، ما می‌توانیم مسلم فرض کنیم که در مردم ایران توانایی‌های بالقوه‌ی نظامی، حتی در میان آن‌هایی که در شهرها زندگی می‌کنند، وجود دارد. اما حس نظامی‌گری در نوع سرباز، آن گونه که ما در یزد می‌بینیم، چندان مطلوب نیست. من فکر می‌کنم که سربازان را از طریق سربازگیری از برخی مناطق مشخص گردآوری می‌کنند. وقتی سربازگیری انجام شد، سرباز به همان اندازه به تکالیف مشق نظامی معمولی اهمیت می‌دهد که در انگلستان برای شاگردان پسر مدارس سراسری ضروری محسوب می‌شود. افزون بر آن او به عنوان دستمزد ماهی یک تومان مقرری می‌گیرد، که حتی اگر به موقع هم پرداخت شود، برای تأمین همه‌ی هزینه‌های او ناکافی است و تنها می‌تواند کفاف حداقل هزینه‌های خوراکی او را بدهد. اگرچه، این کمبود عموماً به وسیله‌ی افسران مافوق او جبران می‌شود که معمولاً بخش عمده‌ای از دستمزد او را نگه می‌دارند، تا درصد برآید ممر معاش دیگری پیدا کند. از این بابت او مأیوس نیست. اگر او اندکی پول نقد آماده داشته باشد، غالباً شروع به رباخواری می‌کند و موقعیت حکومتی او به همراه در اختیار داشتن یک سرنیزه به او کمک می‌کنند تا طلب‌هایش را وصول کند. در غیر این صورت او به کفش

دزدی روی می‌آورد، یا برخی اشکال دیگر اشتغال را در پیش می‌گیرد که به سرمایه‌ی زیاد احتیاج ندارند؛ حتی گاه کفش می‌دوزد. هر سرباز سالی یک‌بار یک دست یونیفرم می‌گیرد، و با این که یونیفرم‌ها احتمالاً بیش‌تر از چند شیلینگ ارزش ندارند، اما سربازان خیلی به ندرت به صورت منظم یونیفرم می‌گیرند. هرچند، سرباز آزاد است که همچون دستمزد خود تعداد یونیفرم‌هایش را نیز افزایش دهد، و در زمان‌های مشخصی از سال تعداد بسیار اندکی از اقلام اصلی ساز و برگ او، غیر از یک کلاه کهنه‌ی دارای نشان فلزی، و احتمالاً یک کمر بند، باقی مانده‌اند. هنگام سرپُست بودن، او خود را با ایجاد یک باغچه‌ی کوچک، چهار در دو اینچ، در جلوی قرارگاهش مشغول می‌کند، و مشتی تخم گل محمدی با خود دارد که با اصرار آن‌ها را در دستان رهگذران می‌گذارد، به امید آن که یک شاهی ناچیز از آنان بیرون بکشد.

در طول روزهای برخوردهای اخیر با بابی‌ها، یک گروه نگهبانی چهارنفره، مرکب از یک گروه‌بان و سه سرباز، به فرمان حاکم جلوی در منازل اروپاییان مستقر شدند. تمام سربازان با چیزی شبیه به تفنگ که حتماً یک سرنیزه روی آن نصب بود، به ما سر زدند؛ لیکن ما شنیدیم که برای یک خانه مجبور شدند یک سلاح خیلی بزرگ را که برای تیراندازی‌های زیاد از سوی دسته‌ی سربازان به کار می‌رفت، ارسال کنند. البته این سلاح که ممکن بود شلیک شود، در اولین فرصت ممکن از آن جا برده شد. افسران ارشد این نیروی غیرعادی به طرز تعجب‌آوری زیادند، ولی از آن جا که در میان آن‌ها پسرانی حدوداً دوازده ساله با درجه‌ی سپه‌سالار<sup>۵۹</sup> وجود دارند، من گمان می‌کنم که دلایل ناگزیری برای ارتقای درجه‌ی افسران وجود دارد. انصاف است که اضافه کنیم بعضی از این سربازان متناسب با شیوه‌ی خودشان همراهان بسیار خوبی هستند؛ دسته‌ی سربازانی که به خانه‌ی ما فرستاده شدند، ابدأ گروه بدی نبودند، و

<sup>59</sup>Field-Marshal

مدت کوتاهی پس از آن یک افسر نظامی را ملاقات کردم که در ردیف بهترین ایرانیانی که می‌شناختم، قرار می‌گرفت.

در میان افراد طبقات بلندپایه هم شجاعت چندان زیادی ظاهر نمی‌شود، هرچند در این جا نیز برخی استثناهای شایسته‌ی احترام وجود دارد. با این حال، علی‌القاعده در میان آن‌هایی که ادعای اشرافیت دارند، فهم بسیار اندکی به این مثل که «بالاخره اشراف‌زاده‌ای گفته‌اند»، وجود دارد.

تصنعی بودن. البته در یزد آداب و رسوم بسیاری است که برای بیگانگان جداً مضحک به نظر می‌رسند. برای مثال، آداب تشریفات و پذیرایی به وضوح غیرعادی و ویژه است، و با آن که خیلی تعارف‌آمیز است، اما همیشه در نظر اروپاییان به صورت یک رفتار بسیار مؤدبانه و با نزاکت به حساب نمی‌آید. هنگامی که شما وارد اتاق می‌شوید، دو دقیقه اول به بیان جملاتی صرف خواهد شد که مقصود از بیان آن‌ها ابزار احترامی اغراق‌آمیز نسبت به مهمان است. در خانه‌های طبقات متوسط بالا میزبان شما خودش مانند خدمتکارها از شما پذیرایی می‌کند، نه فقط شخصاً برای شما چای می‌آورد، بل هر دو دقیقه یک بار برای پر کردن ظروف سفالی [میوه و ...]، یا آوردن تکه‌ی دیگری نبات<sup>60</sup> از اتاق خارج می‌شود. اگر شما یک خدمتکار با خود داشته باشید، میزبان‌تان یا سایر مهمانانش به راحتی با این مرد در حضور شما، درباره‌ی بی‌اهمیت‌ترین مسائل شخصی‌تان وارد صحبت خواهند شد، و اگر در این مکالمه مکثی پیش بیاید، با اشاره به یکی دیگر از محسنات شما، موضوع تازه‌ای برای ادامه‌ی صحبت به وجود می‌آورند، و موقعی که به یک اتفاق نظر معین دست یافتند، آن گاه رو به سمت شما خواهند کرد تا با گفتن این که شما مرد بسیار خوبی هستید، بی‌درنگ شما را از نتیجه‌ی نیکوی آن صحبت

<sup>60</sup> Sugar



بهره‌مند کنند. از این مسائل شما نباید نتیجه بگیرید که دوستی و محبت ایرانی تصنعی و غیرواقعی است. همه‌ی آن چه که می‌توان گفت این است که آداب تشریفات تصنعی و ساختگی است. مع‌ذلک این تشریفات دلالت بر یک چیز هم دارد؛ یعنی هنگامی که فرد مشتاق است تا احترام شایسته‌ای به شما بگذارد، بیش‌تر به این آداب می‌چسبد، مگر آن که به دلیلی تصور کند شما مایلید کاری متناسب با آداب و رسوم اروپایی انجام دهد، آن چنان که برخی از ایرانیان مرتبط با اروپاییان می‌کوشند این گونه رفتار کنند. با این حال این آداب پذیرایی برای ملاقات‌های عمومی بسیار مفصل و مصنوعی است، و به طور کلی چندان رسم نادری در مسائل مربوط به نامه‌نگاری و ملاقات‌ها نیست. در موقعیت‌های دیگر ایرانی‌هایی که هیچ قصد رعایت ادب را ندارند، در مقایسه با سایر شرقی‌ها اغلب اندکی بی‌نزاکت‌اند، و آن‌هایی که قصد دارند بی‌ادب و گستاخ باشند، فرصت‌های فراوانی برای این کار پیدا می‌کنند.

هدایا. به گمان من، طرز تلقی یک ایرانی و اروپایی در خصوص یک رفتار احمقانه متفاوت است. روزی یکی از حاکمان یزد<sup>۴۱</sup> به یک انگلیسی مقیم آن جا فخر می‌فروخت که تلاش برای پنهان کردن امور از نظر او بی‌فایده است، زیرا او حتی از این که هر کدام از اروپاییان شهر برای شام چه خورده‌اند نیز

<sup>۴۱</sup> احتمالاً جلال‌الدوله، که سید محمد رضوی در خاطرات خود درباره‌ی وی چنین می‌نویسد: «شاهزاده جلال‌الدوله هم قریب صد نفر مفتش زنانه و مردانه از فقرا داشت که شب و روز در خانه‌های مردم اطلاعات به هم رسانیده، خبر می‌دادند. از این گذشته، نوکرهای اعیان و اشراف از جلال‌الدوله موظف بودند که از حالات آقاهاى خود از جزئی و کلی خبر می‌دادند. این بود وضع حکومت جلال‌الدوله.» ن.ک به رضوی، همان، ص ۲۶۳. به نظر می‌رسد که مؤلف به دلیل حمایت جلال‌الدوله از اروپاییان و مبلغان مذهبی و ستایشی که خود وی در کتاب حاضر از جلال‌الدوله کرده، در این جا نامی از او به میان نیاورده است. (م)

مطلع می‌شود. همچنین رسمی وجود دارد که در آن هدایایی کاملاً بی‌ارزش را با نثار عالی‌ترین محبت‌ها به افراد تقدیم می‌کنند. یک بار هنگامی که من به همراه همسر، فرزند و میرزایم در روستای بزرگی نزدیک یزد بودیم، زنی که همسرم او را می‌شناخت، نزد ما آمد، و پس از عرض سلام برحسب تصور به جایی که از ارجحیت ما داشت، چهار برگ کاملاً پلاسیده‌ی کاهو را با منتهای توجه و ملاحظه‌کاری به ما هدیه داد، و در تمام حرکاتش حالت تمام عیار یک خاله‌ی ازدواج نکرده را داشت که به یک شاگرد مدرسه انعام می‌دهد. نباید تصور کرد که این رسم‌ها فقط در میان زنان معمول است. یک بار یک بانک‌دار اروپایی به من گفت که اگر یکی از کارگزارانش چیزی به او پیشکش می‌کرد، سایرین نیز بدون استثنا از او تقلید می‌کردند؛ او نقل کرد که یک مرتبه یکی از آنان در بانک یک شاخه گل محمدی به او تقدیم کرد، فوراً نفر دوم دستش را به جیب خود فرو برد و یک تکه نبات کهنه بیرون آورد، نفر سوم مشغول گشتن در میان چیزهای با ارزش خود شد، و بالاخره چیزی شبیه یک تکه سقز پیدا کرد. بانک‌دار مزبور دقیقاً نمی‌توانست هدیه‌ی چهارم را به یاد آورد، ولی به خیالش می‌رسید که آن پیشکشی نیز یک تکه نبات بود. گاه، به خصوص در منازل پارسیان، هدایایی از این دست تقریباً همچون یک دور بازی، این طرف و آن طرف به دقت دست به دست می‌شوند، همه به یکدیگر چیزی هدیه می‌دهند، و در پایان تمام افراد دقیقاً به همان اندازه که در شروع کار داشتند، کادو گرفته‌اند. اگرچه، این بازی معمولاً در مناسبت‌های خاص انجام می‌شود، و اهدای میوه و شاخه‌های مورد یک ارزش نمادین معین دارد که به این مراسم ملاحظت و وزن مخصوص می‌بخشد. البته رد و بدل کردن هدایایی که به رغم ناچیزی بسیار باارزشند، یکی از جالب‌ترین خصایص معاشرت‌های اجتماعی ایران است. این رسمی است که می‌باید فهمیده شود، و عن‌قرب به اسرافکاری و ولخرجی‌های منحط کشیده خواهد شد، لیکن ذاتاً رسم خوبی است. هدایای باارزش‌تر سوغات نامیده می‌شوند، و اروپاییان که به

ایران سفر کرده یا در آن جا اقامت گزیدند باید به خاطر داشته باشند که تقدیم تعداد مشخصی از این هدایا از آنان انتظار می‌رود. موقعی که یک ایرانی نسبت به شما ادب و احترام راستین به جای آورده، تا اندازه‌ای احساس می‌کند که شما را داخل خانواده‌ی خود کرده است، و هر چیز اروپایی کوچکی که به او ببخشید، وی آن را به مثابه‌ی پیش‌درآمدی مؤدبانه و محبت‌آمیز که نشان‌دهنده‌ی زندگی متفاوت شماست می‌پذیرد، و از این منظر آن را از هر چیز ممکن دیگری بسیار گرامی‌تر می‌دارد. هرچند، این رسم نیز معایب خاص خود را دارد؛ زیرا در ایران همواره باب است هر چیزی را که میهمان از آن تعریف و تمجید کرده، تقدیم او کنند، و این امر به صورت بخشی بی‌معنا و غیرعادی از آداب و رسوم آن‌ها درآمده است. ایرانیان مهم‌گه‌گه در ارتباط با زبردستان خود از این رسم برای ثروتمندتر کردن خود بهره می‌گیرند، اما البته چنین کاری استثناست.

**افتخار به وابستگان.** یک مهمانی ایرانی، موقعی که دقیقاً مطابق رسوم خود رفتار می‌کند، نه تنها خود، بل تمام خویشاوندانش را نیز کوچک می‌شمارد. گفته شده تحسین و ستایشی که به دفعات نسبت به سنن و اندیشه‌های بیگانه ابراز می‌شود، در واقع معلول این رسم است، و به همان ترتیب کوچک شمردن ایران به عنوان مملکتی از هم پاشیده نیز ناشی از همین علت است. من معتقدم این اظهار نظر تماماً نادرست است. یک یزدی خودش، خانه‌اش، بستگانش و مملکت ایران را تحقیر می‌کند، زیرا که او سه مورد اول را صرفاً مسائلی شخصی می‌داند، و برای مورد چهارم ذره‌ای اهمیت قائل نیست؛ اما اگر او شهر خود، آداب و رسوم خود، یا مبانی اعتقادی خود را خوار بشمارد، از آن جا که انتظار دارد شما بفهمید این رفتار او صرفاً از روی ادب و فروتنی صورت می‌گیرد، این کار را بسیار صریح و ساده انجام خواهد داد. یک چیز وجود دارد که یزدی آن را بر تمام چیزها مقدم می‌داند، و آن آب‌انبار شهرش است. من

شخصاً با یزدی‌ها خیلی خوب کنار آمدم، اگرچه به ناگزیر اعتراف می‌کردم که پیامبر اسلام یا دینش را ستایش نمی‌کنم. ولی یک اروپایی دیگر، که علناً گفته بود که آب آن جا را نمی‌پسندد، محبت آن‌ها را به کلی از دست داد. این گونه مخالفت‌ها نشان می‌دهند که یزدی‌ها مایلند غرورشان را در چیزهایی بروز بدهند که واقعاً دوست‌شان دارند. همچنین آن‌ها به ادبیات‌شان، زبان‌شان، و ذکاوت‌شان بسیار مباهات می‌کنند. در حقیقت، با در نظر گرفتن نادانی بی‌اندازه‌ی آن‌ها، یزدی‌ها مردمی خودپسند نیستند، و علاقه‌ی آنان به اقتباس چیزهای بیگانه کم و بیش به همین نتیجه اشاره دارد. برخی از آنان، که غالباً از همه نادان‌ترند، به طور تحمل‌ناپذیری متکبرند، اما علی‌القاعده دوری نسبی آن‌ها از این عیب آنان را به طرز خاصی دوست داشتنی می‌کند.

**مهربانی و طرز برخورد با سگ‌ها.** نزدیک‌ترین برداشت از اصول اخلاقی که من توانستم در میان ایرانیان پیدا کنم، تمجید رفتارهای ساده‌ی محبت‌آمیز است. همان طور که قبلاً گفته‌ام، دامنه‌ی عقیده‌ی ثواب بسیاری از اعمالی را که هیچ نوع خصیصه‌ی اخلاقی ندارند، در برمی‌گیرد، و ذهن ایرانی در احاطه بر بسیاری از کارهای یک شخصیت اخلاقی در جایی که نفع آنی در آن به چشم نمی‌خورد، درمی‌ماند. لیکن یزدی‌ها این گونه بار آمده‌اند که محبت‌های ساده و بی‌پرده را تحسین کنند، و از ابراز آن‌ها لذت ببرند. به طور کلی، آن‌ها بسی فداکارند، و این از خودگذشتگی در هیچ چیز به اندازه‌ی رفتار آنان نسبت به کودکان آشکار نیست. البته گاه مواردی از بدرفتاری خشن با بچه‌ها مشاهده می‌شود، اما روی هم رفته این موارد استثنا هستند نه قاعده، و کودکان اغلب به واسطه‌ی سهل‌گیری‌های نابه‌جا لوس می‌شوند. رفتار یزدی نسبت به حیوانات به خوبی ویژگی‌های شخصیتی او را روشن می‌کند. من بر این باورم که بی‌رحمی‌های غیرموجه، خصوصاً در مورد حیوانات وحشی، در مقایسه با یک شهر اروپایی کم‌تر رخ می‌دهند. سگ‌ها از اندکی مهربانی نیکوکارانه

بهره‌مند می‌شوند، شاید تحت تأثیر این باور که یک کار ثواب، ولو نسبت به یک سگ، نمی‌تواند هیچ ضرری در بر داشته باشد. این رفتار، گذشته از هر چیز، عیناً همان شیوه‌ای است که یزدی مسلمان با انسانی که در نظر او نجس است، رفتار می‌کند. او اصول اخلاقی دیگری هم دارد که بر حسب شرایط و خلقتش آن‌ها را برمی‌گزیند. گاه نیز انزجار از کشتن حیوانات قساوت شدیدی به وجود می‌آورد. در کل کشتن یک حیوان جز به هنگام دفاع از خود یا برای خوردن، گناه محسوب می‌شود، اما شما بدون آن که شمع زندگی حیوان را با دستان خود خاموش کنید، می‌توانید هر کاری با او انجام دهید.

**رجحان نادرستی و به رسمیت شناختن دغل‌بازی.** در مجموع، یزدی‌ها به هنگام ارتکاب جرم علیه فرد تصور مبهمی از یک اصول اخلاقی دارند، که غالباً با آموزه‌های صریح‌تر مذهبی آن‌ها ناسازگار است. این موضوع در نظر من یکی از امیدوار کننده‌ترین خصوصیات شخصیت فرد ایرانی است، و چیزی است که یک مبلغ مذهبی می‌باید با حداکثر دقت آن را مطالعه کرده، و بکوشد آن را در بسیاری از موارد پایه و اساس پژوهش‌های خود قرار دهد. اما ما باید از سودجویی بیش از حد از این اصول اخلاقی بسیار ابتدایی برحذر باشیم. موقعی که به تجاوز به املاک و اموال می‌رسیم، متوجه خواهیم شد که این امر اغلب بسیار کم‌تر اتفاق می‌افتد.

**اهمال کاری.** بی‌توجهی به کسب و کارهای معمول و خرد، نتایج خارق‌العاده‌ای به دنبال دارد. وقتی برای اولین بار به یزد رفتم، متوجه شدم به دست آوردن چیزهای مورد نیازم از بازار امری تقریباً محال است. یک اروپایی مجبور است از طریق خدمتکارانش از بازار خرید کند، و تهیه‌ی عادی‌ترین کالاها به غیر از خواربار مورد نیاز نزدیک به سه روز وقت خدمه‌ی مرا گرفت. کالاهایی که می‌دانستم مدت زمانی باید به دنبال‌شان بگردم، گاه، اگر سماجت

می‌کردم، ظرف یک ماه تهیه می‌شدند. در این گفته مطلقاً هیچ اغراقی نیست؛ و اگرچه معتقدم من بداقبال بودم، اما سایر اروپاییان ساکن در ایران و سیاحان خارجی نیز وجود مشکلات مشابه را تصدیق کرده‌اند. ممکن است شما وارد شهری شوید که پیشه‌ی اصلی مردم آن جا بافندگی است، و اظهار کنید که خواهان برخی از بافته‌هایی هستید که تولید آن‌ها شغل اصلی اهالی است و اگر شما به سرعت در حال عبور از این شهر باشید، احتمال بسیار دارد که قادر نباشید آن پارچه‌ها را تهیه کنید، یا فقط بتوانید منسوجات بسیار نامرغوب را به دست بیاورید. این موضوع در مورد شهرهای بزرگ‌تری که در مسیر راه‌های اصلی قرار دارند، مانند تهران یا اصفهان، بسیار کم‌تر صادق است، اما در شهرهایی همچون یزد بیش‌ترین گرفتاری بر سر راه تهیه‌ی آن چه که می‌خواهید، وجود دارد.

**اصول کسب و کار.** برای یک اروپایی، به هنگام ضرورت، در صورتی که چیزهای مورد نیازش نظیر آن‌هایی نباشد که خریدشان برای او در سایر اوقات عادی بوده است، پیدا کردن چیزی که به آن احتیاج دارد، تقریباً در بیش‌تر موارد ناممکن است، عرضه‌ی کالاها به بهایی بسیار بیش از آن چه که فرد معمولاً می‌پردازد، فایده‌ی چندانی ندارد، و اغلب نتیجه‌ی کاملاً معکوسی به بار می‌آورد؛ زیرا در چنین مواردی امکان دارد فروشنده خود باعث شود منافع حاصل از یک معامله‌ی مشروع را به بهای به دست آوردن سودی غیرمجاز از دست بدهد. اما دشواری اصلی در واقع آن است که تجارت خرده‌فروشی یزد کاملاً فاقد اصول کار و کسب معمولی است. هنگامی که کاسب از مشی معمول تجارت روزمره‌ی خود منحرف می‌شود، ترجیح می‌دهد کلاهبردار باشد. مغازه‌دار طی کسب عادی خود سود خوبی به دست می‌آورد، و هرچند که دامنه‌ی معاملات وی احتمالاً خیلی گسترده نیست، اما همیشه این بخت وجود دارد که یک معامله‌ی واقعاً شیرین نصیبش شود. در این میان او جایگاه

معظم‌تری نسبت به یک مغازه‌دار انگلیسی دارد. در یزد فروشنده، و نه خریدار، سود رسانده است، و تا جایی که به این مرادده مربوط می‌شود، شخص بالادست اوست. موقعی که مقادیر بسیار اندکی از اجناس را می‌فروشد، وی اغلب بهایی کم‌تر از نرخ معمول می‌گیرد. و به هنگام فروش مقادیر زیاد، غالباً بهای اجناس را با نرخ فزون‌تر محاسبه می‌کند. اروپایی‌ها در شرایط عادی زمانی که خوب شناخته می‌شوند، مشکل چندانی در تهیه‌ی مایحتاج روزمره‌شان ندارند، گرچه آن‌ها ناگزیرند بهای بیش‌تری به نسبت محلی‌ها برای آن اقلام بپردازند. همچنین یک فرد ارمنی نیز می‌باید نسبت به یک یزدی بهایی بیش‌تر، اما کم‌تر از یک اروپایی بپردازد. من احساس می‌کنم که یزدی‌های فقیرتر از مشکل تهیه‌ی مایحتاج ضروری که به طور معمول آن‌ها را کاملاً به اندازه‌ی خود ما خریداری نمی‌کنند، رنج می‌برند، هرچند ایرانیان غنی‌تر احتمالاً از سهولت بیش‌تری در انجام این کار برخوردارند. این تنها یک نمونه از رخوت حاکم بر یزد است. در امور حمل و نقل فرد حتی بیش‌تر به دیگران وابسته است. پیدا کردن وسیله‌ی حمل و نقل زودتر از سه روز پس از اطلاع دادن فوق‌العاده سخت است، و فرد به‌ندرت می‌تواند در خلال دو ساعت از زمان مقرر عازم سفر شود. در طول سفر نیز همان اندازه دشواری در اداره‌ی کارها وجود دارد.

**طرز تلقی نسبت به اصرار و ضعف.** تحت چنین شرایطی مردم طبیعتاً به سوی اعتقاد به جبر و تقدیر گرایش پیدا می‌کنند، و سماجت نابه‌جا در انجام کاری حتی گناه تلقی می‌شود. احتمالاً این نگرش تا اندازه‌ای حاصل تصورات مذهبی مردم است، زیرا، آن گاه که کار فرد مصر بر نظر خودش مذموم قلمداد می‌شود، فهم این که چرا ما می‌باید تقدیر را یکی از صفات ضروری الهی بدانیم، دشوار است. رأی راستین اسلام در این باره، هر چه هم که باشد، شکی نیست که یزدی در فهم این که چرا می‌باید هر گونه اصرار یا ایستادگی در نظر

پروردگار گناه به حساب آید، به کلی وامی ماند، زیرا یزدی خودش در مقام یک پدر، یا شخص مرجع قدرت، در اتخاذ یک موضع قاطع مشابه به سختی می تواند خود را محق بداند. یکی از نتایج این عقیده آن است که اساساً ضعف و سستی به زحمت یک معصیت به حساب می آید.

آدمی نشانه های این فقدان اصرار را در همه جا می بیند. من ندرتاً یک سنگ قبر با دقت کار شده در یزد دیده ام، و به سختی ساختمانی در این شهر به چشم می خورد که یک گوشه ی ناهموار تمام نشده نداشته باشد. به همان ترتیب هر کسی که یک فرش ایرانی را دیده است می داند که طرح آن تقریباً همیشه حداقل در یک نقطه شکسته و ناتمام است.

نمایش های قدرت. اگر کسی بخواهد بداند که یزدی مسلمان فردی ضعیف است یا قوی، می باید رفتار او را در زمانی که از هدفش مطمئن است، مورد آزمایش قرار دهد. تصور می کنم او به دلیل آن خودداری که معمولاً به هنگام تطبیق خویش با قید و بندهای دشوار مجموعه ای از آداب معاشرت رسمی و پر طول و تفصیل از خود نشان می دهد، تا حدی شایسته ی تمجید است. گفته شده است که، هرچند یزدی ها هیچ اشتیاق شدیدی برای تمیز میان اعمال درست و نادرست از خود نشان نمی دهند، اما با وجود آن که مسلمان می مانند، همچنان از عظیم ترین توانایی ها در پای بندی هم به آرمان ها و هم به افراد برخوردارند

**پیوندهای خانوادگی و ازدواج کودکان.** دلبستگی های شخصی یک یزدی، آن گونه که از سوی مردمان دیگر کشورهای شرقی که به ایران می آیند، ممکن است انتظار برود، نزدیکی زیادی با وظیفه و نسبت های خویشاوندی ندارد. وابستگی خانوادگی همواره یک پیوند خیلی مستحکم نیست، هرچند که گاهی اوقات هم پیوندی فوق العاده قوی است. بابی ها فقط می توانند یک همسر



بهره‌مند می‌شوند، شاید تحت تأثیر این باور که یک کار *ثواب*، ولو نسبت به یک سگ، نمی‌تواند هیچ ضرری در بر داشته باشد. این رفتار، گذشته از هر چیز، عیناً همان شیوه‌ای است که یزدی مسلمان با انسانی که در نظر او نجس است، رفتار می‌کند. او اصول اخلاقی دیگری هم دارد که بر حسب شرایط و خلقتش آن‌ها را برمی‌گزیند. گاه نیز انزجار از کشتن حیوانات قساوت شدیدی به وجود می‌آورد. در کل کشتن یک حیوان جز به هنگام دفاع از خود یا برای خوردن، گناه محسوب می‌شود، اما شما بدون آن که شمع زندگی حیوان را با دستان خود خاموش کنید، می‌توانید هر کاری با او انجام دهید.

**رجحان نادرستی و به رسمیت شناختن دغل‌بازی.** در مجموع، یزدی‌ها به هنگام ارتکاب جرم علیه فرد تصور مبهمی از یک اصول اخلاقی دارند، که غالباً با آموزه‌های صریح‌تر مذهبی آن‌ها ناسازگار است. این موضوع در نظر من یکی از امیدوار کننده‌ترین خصوصیات شخصیت فرد ایرانی است، و چیزی است که یک مبلغ مذهبی می‌باید با حداکثر دقت آن را مطالعه کرده، و بکوشد آن را در بسیاری از موارد پایه و اساس پژوهش‌های خود قرار دهد. اما ما باید از سودجویی بیش از حد از این اصول اخلاقی بسیار ابتدایی برحذر باشیم. موقعی که به تجاوز به املاک و اموال می‌رسیم، متوجه خواهیم شد که این امر اغلب بسیار کم‌تر اتفاق می‌افتد.

**اهمال کاری.** بی‌توجهی به کسب و کارهای معمول و خرد، نتایج خارق‌العاده‌ای به دنبال دارد. وقتی برای اولین بار به یزد رفتم، متوجه شدم به دست آوردن چیزهای مورد نیازم از بازار امری تقریباً محال است. یک اروپایی مجبور است از طریق خدمتکارانش از بازار خرید کند، و تهیه‌ی عادی‌ترین کالاها به غیر از خواربار مورد نیاز نزدیک به سه روز وقت خدمه‌ی مرا گرفت. کالاهایی که می‌دانستم مدت زمانی باید به دنبال‌شان بگردم، گاه، اگر سماجت

می‌کردم، ظرف یک ماه تهیه می‌شدند. در این گفته مطلقاً هیچ اغراقی نیست؛ و اگرچه معتقدم من بداقبال بودم، اما سایر اروپاییان ساکن در ایران و سیاحان خارجی نیز وجود مشکلات مشابه را تصدیق کرده‌اند. ممکن است شما وارد شهری شوید که پیشه‌ی اصلی مردم آن جا بافندگی است، و اظهار کنید که خواهان برخی از بافته‌هایی هستید که تولید آن‌ها شغل اصلی اهالی است و اگر شما به سرعت در حال عبور از این شهر باشید، احتمال بسیار دارد که قادر نباشید آن پارچه‌ها را تهیه کنید، یا فقط بتوانید منسوجات بسیار نامرغوب را به دست بیاورید. این موضوع در مورد شهرهای بزرگ‌تری که در مسیر راه‌های اصلی قرار دارند، مانند تهران یا اصفهان، بسیار کم‌تر صادق است، اما در شهرهایی همچون یزد بیش‌ترین گرفتاری بر سر راه تهیه‌ی آن چه که می‌خواهید، وجود دارد.

**اصول کسب و کار.** برای یک اروپایی، به هنگام ضرورت، در صورتی که چیزهای مورد نیازش نظیر آن‌هایی نباشد که خریدشان برای او در سایر اوقات عادی بوده است، پیدا کردن چیزی که به آن احتیاج دارد، تقریباً در بیش‌تر موارد ناممکن است، عرضه‌ی کالاها به بهایی بسیار بیش از آن چه که فرد معمولاً می‌پردازد، فایده‌ی چندانی ندارد، و اغلب نتیجه‌ی کاملاً معکوسی به بار می‌آورد؛ زیرا در چنین مواردی امکان دارد فروشنده خود باعث شود منافع حاصل از یک معامله‌ی مشروع را به بهای به دست آوردن سودی غیرمجاز از دست بدهد. اما دشواری اصلی در واقع آن است که تجارت خرده‌فروشی یزد کاملاً فاقد اصول کار و کسب معمولی است. هنگامی که کاسب از مشی معمول تجارت روزمره‌ی خود منحرف می‌شود، ترجیح می‌دهد کلاهبردار باشد. مغازه‌دار طی کسب عادی خود سود خوبی به دست می‌آورد، و هرچند که دامنه‌ی معاملات وی احتمالاً خیلی گسترده نیست، اما همیشه این بخت وجود دارد که یک معامله‌ی واقعاً شیرین نصیبش شود. در این میان او جایگاه

معظم‌تری نسبت به یک مغازه‌دار انگلیسی دارد. در یزد فروشنده، و نه خریدار، سود رسانده است، و تا جایی که به این مراوده مربوط می‌شود، شخص بالادست اوست. موقعی که مقادیر بسیار اندکی از اجناس را می‌فروشد، وی اغلب بهایی کم‌تر از نرخ معمول می‌گیرد. و به هنگام فروش مقادیر زیاد، غالباً بهای اجناس را با نرخ فزون‌تر محاسبه می‌کند. اروپایی‌ها در شرایط عادی زمانی که خوب شناخته می‌شوند، مشکل چندانی در تهیهی مایحتاج روزمره‌شان ندارند، گرچه آن‌ها ناگزیرند بهای بیش‌تری به نسبت محلی‌ها برای آن اقلام بپردازند. همچنین یک فرد ارمنی نیز می‌باید نسبت به یک یزدی بهایی بیش‌تر، اما کم‌تر از یک اروپایی بپردازد. من احساس می‌کنم که یزدی‌های فقیرتر از مشکل تهیهی مایحتاج ضروری که به طور معمول آن‌ها را کاملاً به اندازه‌ی خود ما خریداری نمی‌کنند، رنج می‌برند، هرچند ایرانیان غنی‌تر احتمالاً از سهولت بیش‌تری در انجام این کار برخوردارند. این تنها یک نمونه از رخوت حاکم بر یزد است. در امور حمل و نقل فرد حتی بیش‌تر به دیگران وابسته است. پیدا کردن وسیله‌ی حمل و نقل زودتر از سه روز پس از اطلاع دادن فوق‌العاده سخت است، و فرد به‌ندرت می‌تواند در خلال دو ساعت از زمان مقرر عازم سفر شود. در طول سفر نیز همان اندازه دشواری در اداره‌ی کارها وجود دارد.

**طرز تلقی نسبت به اصرار و ضعف.** تحت چنین شرایطی مردم طبیعتاً به سوی اعتقاد به جبر و تقدیر گرایش پیدا می‌کنند، و سماجت نابه‌جا در انجام کاری حتی گناه تلقی می‌شود. احتمالاً این نگرش تا اندازه‌ای حاصل تصورات مذهبی مردم است، زیرا، آن‌گاه که کار فرد مصر بر نظر خودش مذموم قلمداد می‌شود، فهم این که چرا ما می‌باید تقدیر را یکی از صفات ضروری الهی بدانیم، دشوار است. رأی راستین اسلام در این باره، هر چه هم که باشد، شکی نیست که یزدی در فهم این که چرا می‌باید هر گونه اصرار یا ایستادگی در نظر

پروردگار گناه به حساب آید، به کلی وامی ماند، زیرا یزدی خودش در مقام یک پدر، یا شخص مرجع قدرت، در اتخاذ یک موضع قاطع مشابه به سختی می‌تواند خود را محق بداند. یکی از نتایج این عقیده آن است که اساساً ضعف و سستی به زحمت یک معصیت به حساب می‌آید.

آدمی نشانه‌های این فقدان اصرار را در همه جا می‌بیند. من ندرتاً یک سنگ قبر با دقت کار شده در یزد دیده‌ام، و به سختی ساختمانی در این شهر به چشم می‌خورد که یک گوشه‌ی ناهموار تمام نشده نداشته باشد. به همان ترتیب هر کسی که یک فرش ایرانی را دیده است می‌داند که طرح آن تقریباً همیشه حداقل در یک نقطه شکسته و ناتمام است.

**نمایش‌های قدرت.** اگر کسی بخواهد بداند که یزدی مسلمان فردی ضعیف است یا قوی، می‌باید رفتار او را در زمانی که از هدفش مطمئن است، مورد آزمایش قرار دهد. تصور می‌کنم او به دلیل آن خودداری که معمولاً به هنگام تطبیق خویش با قید و بندهای دشوار مجموعه‌ای از آداب معاشرت رسمی و پر طول و تفصیل از خود نشان می‌دهد، تا حدی شایسته‌ی تمجید است. گفته شده است که، هرچند یزدی‌ها هیچ اشتیاق شدیدی برای تمیز میان اعمال درست و نادرست از خود نشان نمی‌دهند، اما با وجود آن که مسلمان می‌مانند، همچنان از عظیم‌ترین توانایی‌ها در پای‌بندی هم به آرمان‌ها و هم به افراد برخوردارند

**پیوندهای خانوادگی و ازدواج کودکان.** دلبستگی‌های شخصی یک یزدی، آن گونه که از سوی مردمان دیگر کشورهای شرقی که به ایران می‌آیند، ممکن است انتظار برود، نزدیکی زیادی با وظیفه و نسبت‌های خویشاوندی ندارد. وابستگی خانوادگی همواره یک پیوند خیلی مستحکم نیست، هرچند که گاهی اوقات هم پیوندی فوق‌العاده قوی است. بایی‌ها فقط می‌توانند یک همسر

داشته باشند، و در آئین آن‌ها طلاق نهی می‌شود، هرچند که در میان بابی‌های عامی یزد نیز طلاق نظیر هر جای دیگری معمول است. برخی از مسلمانان متشخص‌تر یزد علناً این باور را اظهار می‌کنند که تک‌همسری حالت آبرومندانه‌تری دارد، و این امر در میان تجار رده‌بالای یزدی بسیار شایع است. گاه دختران در سنین بسیار پایین، مثلاً در سن نه یا ده سالگی، به عقد ازدواج درمی‌آیند، اما احساس رو به افزایشی وجود دارد که ازدواج با یک کودک خردسال روی هم رفته شایسته نیست، و بعضی از تجار بلندمرتبه‌تر ترجیح می‌دهند اجازه ندهند دختران‌شان پیش از چهارده سالگی به خانه‌ی شوهر روند. البته این موضوع صورت نارضایت بخش مسائل است، اما آدمی نباید تصور کند که هیچ عشق و محبتی در پیوند ازدواج ایرانی وجود ندارد. یکی از مبلغین مسیحی پسر بچه‌ای حدود هیجده ساله را در استخدام خود داشت، و صحبتی در مورد ازدواج بین او با یک کودک ده یا دوازده ساله مطرح شده بود. یک روز غروب در راه منزل در شبی که استراحت داشت، متوجه شد که وارد مراسم عروسی خودش که در آن شب برگزار می‌شد، شده است. او پسرک مهربانی بود، به بچه‌ها علاقه داشت، و همسر کوچک خودش را وقف او کرده بود و از این که او شب بعد به خانه نمی‌آمد شدیداً غمگین بود، زیرا که همه چیز را برای وی مهیا کرده، و باور نمی‌کرد او به خانه نمی‌آید. چند روز بعد موقعی که یکی از بانوان خانه‌ی مبلغین مسیحی به سراغ او رفت، وی کاملاً نزدیک آمد و آهسته در گوش خانم گفت مایل است شوهرش هر شب به خانه بیاید.

رفتار با مادران. زنان مقامات عالیه حکومتی در یزد بسیار محصورند، شاید در طول شش ماه به استثنای رفتن به حمام، فقط یک بار بیرون بروند؛ اما همسران تجار آزادی بیش‌تری دارند، و زنان عامی آزادانه به هر کجا می‌روند. گاه عشق و محبت فراوانی در خانه وجود دارد، و گاه این محبت بی‌نهایت اندک است، خصوصاً وقتی که بیش از یک همسر در خانه باشد، و گاه هم

خشن‌ترین بدرفتاری‌ها به چشم می‌خورد. حقیقت این است که ایرانیان در این مسائل بدون فکر و ناگهانی عمل می‌کنند. آن‌ها به میزان بسیار کمی از طریق احساس پای‌بندی نسبت به هر گونه اصول اخلاقی محدود می‌شوند. مادران سالخورده به عنوان یک گروه یحتمل مورد بدترین رفتارها قرار دارند، و یک زن مسن عموماً ترجیح می‌دهد به جای خانه‌ی پسر به خانه‌ی دختر برود. یکی از تجار بسیار ثروتمند یزد مادر پیری داشت که شدیداً بیمار بود، و او حتی از خرید یک جوجه برای تهیه‌ی سوپی که دکتر برای مادرش سفارش کرده بود، خودداری می‌کرد. سرانجام یک غلام سیاه‌نورچشمی از طریق چرب‌زبانی پول یک جوجه را از او گرفت، و سوپ جوجه را برای آن پیرزن تهیه کرد. غلامان در ایران بسیار ارزشمندند و عموماً با آن‌ها به خوبی رفتار می‌شود. از سوی دیگر، یک تاجر و مالک معروف دیگر، که مادرزنش بسیار مریض احوال بود، از هیچ کاری در حق او فروگذار نمی‌کرد؛ او به وی اصرار می‌کرد هر چیزی که خواست بی‌درنگ بخورد، و خودش حداقل روزی یک بار برای پرس‌وجو از سلامتی وی به اتاقش می‌رفت. همین شخص نسبت به این که تمام پیش‌بینی‌های لازم برای آسایش آشپز پیرش در زمان از کارافتادگی آن زن صورت گرفته باشد، اهمیت خاصی می‌داد، و فضای کلی خانواده‌اش یک فضای گرم و عاطفی بود. یک تاجر بزرگ دیگر، که مادر پیرش از پشت‌بام افتاده بود، برای آسایش و راحتی او از همه‌ی جهات دل‌نگرانی بسیار زیادی از خود بروز می‌داد، ساعت‌ها با او می‌گذراند، و خودش او را با حداکثر احتیاط از جا بلند می‌کرد. در عین حال با زنان سالخورده به عنوان یک گروه خوب رفتار نمی‌شود، و در منازل طبقات بالاتر تشخیص آنان از خدمتکاران اغلب مشکل است. طبقات فقیرتر نیز معمولاً بهتر از این نیستند. به خاطر دارم که زمانی همسرم تلاش می‌کرد معنای ناشکری را برای یکی از زنان خدمتکارانم توضیح دهد. آن زن به بیچه‌هایش علاقه‌ی بسیاری داشت، از این رو همسرم پرسید، «فکر نمی‌کنی اگر در زمان فقر و پیری پسرت از انجام هر کاری برای تو

امتناع کند، این کار واقعاً نمک‌نشناسی باشد؟» او جواب داد، «نه، البته این چیزی است که من انتظار آن را دارم. پسران ما همیشه این گونه‌اند. ما فقط می‌گوییم، این خواست پروردگار است.» تعدادی از زنانی که آن جا حاضر بودند بر ناآگاهی همسر من خندیدند.

**حقوق نظام پدرسالاری و مشکل آزادی مذهبی.** البته بدرفتاری‌های بسیاری در خانه‌های ایرانیان عامی روی می‌دهد، و به کار بردن زهر چیز غیرمعمولی نیست. باید توضیح داده شود که در ایران آدم‌هایی که حتی در ظاهر نیز افرادی آبرومند نیستند، در هر طبقه‌ای به چشم می‌خورند، و در یک شهر تجاری نظیر یزد منزلت اجتماعی افراد تا حد زیادی به ثروت آن‌ها بستگی دارد، و الزاماً این امر بیانگر حتی یک حسن شهرت سطحی نیز نیست. نظام خانواده تا حد بسیار زیادی فراتر از حوزه‌ی عملکرد قوانین معمولی عمل می‌کند. من نمی‌دانم حد مجاز و دقیق حقوق نظام پدرسالاری کجاست، اما کاملاً مطمئنم که بازخواست کردن رئیس خانواده به خاطر قتل هر یک از اعضای خانواده‌اش کاری بسیار دشوار است. همچنین در صورتی که یکی از افراد خانواده از اسلام برگردد، رسیدگی به موضوع احتمالاً در مرتبه‌ی اول به سرپرست خانواده محول می‌شود، هرچند اگر قضیه موجب رسوایی شود، احتمال دارد که افراد بیرون از خانواده هم دنبال آن را بگیرند. هنگام بحث پیرامون امکان آزادی مذهبی در ایران دانستن این موضوع بسیار ضروری است. آزادی مذهبی، که به وسیله‌ی فرمانی از سوی شاه اعلام شد، ارزش فراوانی آن گونه که گاهی اوقات تصور شده است، ندارد. در حقیقت این امر می‌تواند تقریباً به کلی فاقد ارزش و اهمیت آنی باشد، مگر آن که حکومت ایران بسیار قدرتمندتر شده، و یک حدی بر حقوق پدرسالاری قرار بدهد. صدور فتوایی از جانب مجتهدان طراز اول که به موجب آن دادن چنین آزادی‌ای به فرد یا به خانواده روا دانسته می‌شد، احتمالاً تأثیر فوری‌تری

می‌داشت، اما حتی در صورت امکان چنین وضعی نیز، به زحمت می‌توان گفت چنین حکمی در صورتی که واقعاً مزایایی بر آن مترتب شده بود، تا چه حد می‌توانست بدون تغییر باقی بماند، و در کل زمینه‌ی صدور این فتوا بسیار نامناسب است.

صورت قابل‌تصور دیگر آزادی مذهبی حق‌تغییر دین از اسلام است که می‌باید از طریق عقد معاهده با هیئت‌های مبلغین مذهبی اروپایی امنیت آن تأمین شود. هرچند که چنین حالتی هم به آزار و اذیت‌های ناشی از تغییر مذهب خاتمه نمی‌دهد.

مسئله‌ی آزادی مذهبی یک مسئله‌ی بسیار دشوار است، هرچند که برخی فکر می‌کنند بسط حقوق عهدنامه‌ای می‌تواند یک گام مفید باشد، و دیگرانی، گمان می‌برند که یک فرمان شاه دال بر اعطای آزادی مذهبی به رعایایش می‌تواند به رشد عقاید سالم و متمدنانه در مملکتش کمک کند، اما شکی نیست که نیاز اولیه و اساسی جامعه وجود یک حکومت کارآمد و قوی است. من در این فصل تلاش کردم در مورد حکومت ایران بیش از آن چه که حقیقتاً لازم بود، بحث نکنم. البته این کار از حد کمال دور است. در ضمن، در طول دوران اقامتم در یزد، حکام شهر، خصوصاً جلال‌الدوله، نسبت به کل جامعه‌ی اروپاییان محبت فراوانی از خود بروز دادند، و در برخورد خود با مبلغین مذهبی بسیار عادلانه رفتار کردند. قدرتمندتر شدن حکومت ایران کاملاً به نفع هیئت‌های مبلغین مذهبی است، و با ملاحظه‌ی این که یک حکومت قدرتمند فاقد آزادی مذهبی به طور حتم بسیار بیش از وجود آزادی مذهبی بدون حکومت قوی می‌تواند برای ما کارایی داشته باشد، شخصاً معتقدم که تقویت حکومت ایران، مرکزی و محلی، در زمان حاضر مهم‌ترین نیاز است. در



داشته باشند، و در آئین آن‌ها طلاق نهی می‌شود، هرچند که در میان بابی‌های عامی یزد نیز طلاق نظیر هر جای دیگری معمول است. برخی از مسلمانان متشخص‌تر یزد علناً این باور را اظهار می‌کنند که تک‌همسری حالت آبرومندانه‌تری دارد، و این امر در میان تجار رده‌بالای یزدی بسیار شایع است. گاه دختران در سنین بسیار پایین، مثلاً در سن نه یا ده سالگی، به عقد ازدواج درمی‌آیند، اما احساس رو به افزایشی وجود دارد که ازدواج با یک کودک خردسال روی هم رفته شایسته نیست، و بعضی از تجار بلندمرتبه‌تر ترجیح می‌دهند اجازه ندهند دختران‌شان پیش از چهارده سالگی به خانه‌ی شوهر روند. البته این موضوع صورت نارضایت بخش مسائل است، اما آدمی نباید تصور کند که هیچ عشق و محبتی در پیوند ازدواج ایرانی وجود ندارد. یکی از مبلغین مسیحی پسر بچه‌ای حدود هیجده ساله را در استخدام خود داشت، و صحبتی در مورد ازدواج بین او با یک کودک ده یا دوازده ساله مطرح شده بود. یک روز غروب در راه منزل در شبی که استراحت داشت، متوجه شد که وارد مراسم عروسی خودش که در آن شب برگزار می‌شد، شده است. او پسرک مهربانی بود، به بچه‌ها علاقه داشت، و همسر کوچک خودش را وقف او کرده بود و از این که او شب بعد به خانه نمی‌آمد شدیداً غمگین بود، زیرا که همه چیز را برای وی مهیا کرده، و باور نمی‌کرد او به خانه نمی‌آید. چند روز بعد موقعی که یکی از بانوان خانه‌ی مبلغین مسیحی به سراغ او رفت، وی کاملاً نزدیک آمد و آهسته در گوش خانم گفت مایل است شوهرش هر شب به خانه بیاید.

**رفتار با مادران.** زنان مقامات عالیه حکومتی در یزد بسیار محصورند، شاید در طول شش ماه به استثنای رفتن به حمام، فقط یک بار بیرون بروند؛ اما همسران تجار آزادی بیش‌تری دارند، و زنان عامی آزادانه به هر کجا می‌روند. گاه عشق و محبت فراوانی در خانه وجود دارد، و گاه این محبت بی‌نهایت اندک است، خصوصاً وقتی که بیش از یک همسر در خانه باشد، و گاه هم

خشن‌ترین بدرفتاری‌ها به چشم می‌خورد. حقیقت این است که ایرانیان در این مسائل بدون فکر و ناگهانی عمل می‌کنند. آن‌ها به میزان بسیار کمی از طریق احساس پای‌بندی نسبت به هر گونه اصول اخلاقی محدود می‌شوند. مادران سالخورده به عنوان یک گروه یحتمل مورد بدترین رفتارها قرار دارند، و یک زن مسن عموماً ترجیح می‌دهد به جای خانه‌ی پسر به خانه‌ی دختر برود. یکی از تجار بسیار ثروتمند یزد مادر پیری داشت که شدیداً بیمار بود، و او حتی از خرید یک جوجه برای تهیه‌ی سوپی که دکتر برای مادرش سفارش کرده بود، خودداری می‌کرد. سرانجام یک غلام سیاه‌نورچشمی از طریق چرب‌زبانی پول یک جوجه را از او گرفت، و سوپ جوجه را برای آن پیرزن تهیه کرد. غلامان در ایران بسیار ارزشمندند و عموماً با آن‌ها به خوبی رفتار می‌شود. از سوی دیگر، یک تاجر و مالک معروف دیگر، که مادرزنش بسیار مریض احوال بود، از هیچ کاری در حق او فروگذار نمی‌کرد؛ او به وی اصرار می‌کرد هر چیزی که خواست بی‌درنگ بخورد، و خودش حداقل روزی یک بار برای پرس‌وجو از سلامتی وی به اتاقش می‌رفت. همین شخص نسبت به این که تمام پیش‌بینی‌های لازم برای آسایش آشپز پیرش در زمان از کارافتادگی آن زن صورت گرفته باشد، اهمیت خاصی می‌داد، و فضای کلی خانواده‌اش یک فضای گرم و عاطفی بود. یک تاجر بزرگ دیگر، که مادر پیرش از پشت‌بام افتاده بود، برای آسایش و راحتی او از همه‌ی جهات دل‌نگرانی بسیار زیادی از خود بروز می‌داد، ساعت‌ها با او می‌گذراند، و خودش او را با حداکثر احتیاط از جا بلند می‌کرد. در عین حال با زنان سالخورده به عنوان یک گروه خوب رفتار نمی‌شود، و در منازل طبقات بالاتر تشخیص آنان از خدمتکاران اغلب مشکل است. طبقات فقیرتر نیز معمولاً بهتر از این نیستند. به خاطر دارم که زمانی همسرم تلاش می‌کرد معنای ناشکری را برای یکی از زنان خدمتکارانم توضیح دهد. آن زن به بچه‌هایش علاقه‌ی بسیاری داشت، از این رو همسرم پرسید، «فکر نمی‌کنی اگر در زمان فقر و پیری پسرت از انجام هر کاری برای تو

امتناع کند، این کار واقعاً نمک‌نشناسی باشد؟» او جواب داد، «نه، البته این چیزی است که من انتظار آن را دارم. پسران ما همیشه این گونه‌اند. ما فقط می‌گوییم، این خواست پروردگار است». تعدادی از زنانی که آن جا حاضر بودند بر ناآگاهی همسر من خندیدند.

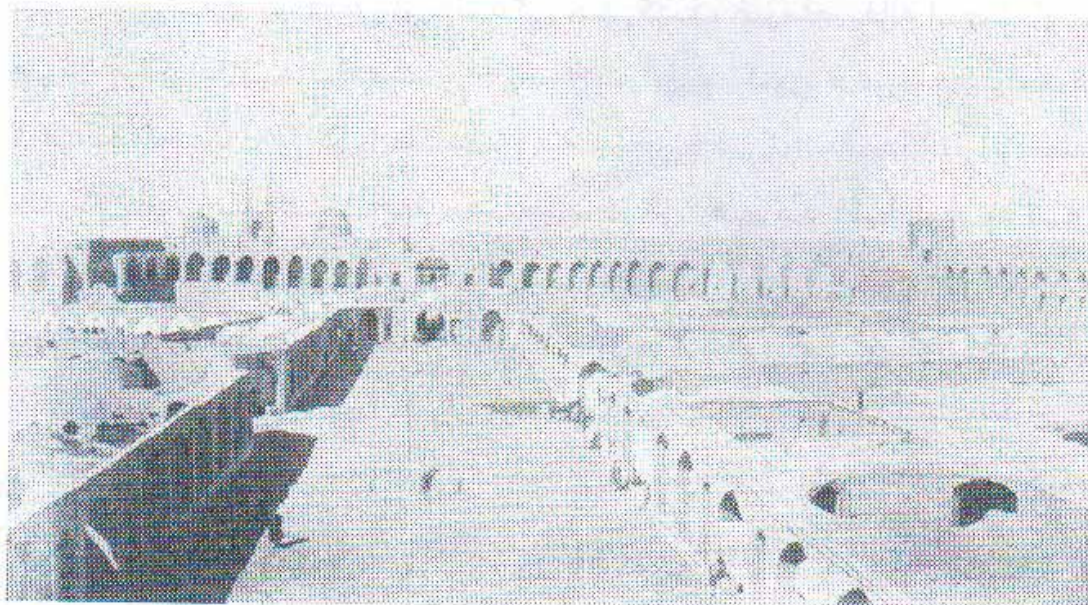
**حقوق نظام پدرسالاری و مشکل آزادی مذهبی.** البته بدرفتاری‌های بسیاری در خانه‌های ایرانیان عامی روی می‌دهد، و به کار بردن زهر چیز غیرمعمولی نیست. باید توضیح داده شود که در ایران آدم‌هایی که حتی در ظاهر نیز افرادی آبرومند نیستند، در هر طبقه‌ای به چشم می‌خورند، و در یک شهر تجاری نظیر یزد منزلت اجتماعی افراد تا حد زیادی به ثروت آن‌ها بستگی دارد، و الزاماً این امر بیانگر حتی یک حسن شهرت سطحی نیز نیست. نظام خانواده تا حد بسیار زیادی فراتر از حوزه‌ی عملکرد قوانین معمولی عمل می‌کند. من نمی‌دانم حد مجاز و دقیق حقوق نظام پدرسالاری کجاست، اما کاملاً مطمئنم که بازخواست کردن رئیس خانواده به خاطر قتل هر یک از اعضای خانواده‌اش کاری بسیار دشوار است. همچنین در صورتی که یکی از افراد خانواده از اسلام برگردد، رسیدگی به موضوع احتمالاً در مرتبه‌ی اول به سرپرست خانواده محول می‌شود، هرچند اگر قضیه موجب رسوایی شود، احتمال دارد که افراد بیرون از خانواده هم دنبال آن را بگیرند. هنگام بحث پیرامون امکان آزادی مذهبی در ایران دانستن این موضوع بسیار ضروری است. آزادی مذهبی، که به وسیله‌ی فرمانی از سوی شاه اعلام شد، ارزش فراوانی آن گونه که گاهی اوقات تصور شده است، ندارد. در حقیقت این امر می‌تواند تقریباً به کلی فاقد ارزش و اهمیت آنی باشد، مگر آن که حکومت ایران بسیار قدرتمندتر شده، و یک حدی بر حقوق پدرسالاری قرار بدهد. صدور فتوایی از جانب مجتهدان طراز اول که به موجب آن دادن چنین آزادی‌ای به فرد یا به خانواده روا دانسته می‌شد، احتمالاً تأثیر فوری‌تری

می‌داشت، اما حتی در صورت امکان چنین وضعی نیز، به زحمت می‌توان گفت چنین حکمی در صورتی که واقعاً مزایایی بر آن مترتب شده بود، تا چه حد می‌توانست بدون تغییر باقی بماند، و در کل زمینه‌ی صدور این فتوا بسیار نامناسب است.

صورت قابل تصور دیگر آزادی مذهبی حق تغییر دین از اسلام است که می‌باید از طریق عقد معاهده با هیئت‌های مبلغین مذهبی اروپایی امنیت آن تأمین شود. هرچند که چنین حالتی هم به آزار و اذیت‌های ناشی از تغییر مذهب خاتمه نمی‌دهد.

مسئله‌ی آزادی مذهبی یک مسئله‌ی بسیار دشوار است، هرچند که برخی فکر می‌کنند بسط حقوق عهدنامه‌ای می‌تواند یک گام مفید باشد، و دیگرانی، گمان می‌برند که یک فرمان شاه دال بر اعطای آزادی مذهبی به رعایایش می‌تواند به رشد عقاید سالم و متمدنانه در مملکتش کمک کند، اما شکی نیست که نیاز اولیه و اساسی جامعه وجود یک حکومت کارآمد و قوی است. من در این فصل تلاش کردم در مورد حکومت ایران بیش از آن چه که حقیقتاً لازم بود، بحث نکنم. البته این کار از حد کمال دور است. در ضمن، در طول دوران اقامتم در یزد، حکام شهر، خصوصاً جلال‌الدوله، نسبت به کل جامعه‌ی اروپاییان محبت فراوانی از خود بروز دادند، و در برخورد خود با مبلغین مذهبی بسیار عادلانه رفتار کردند. قدرتمندتر شدن حکومت ایران کاملاً به نفع هیئت‌های مبلغین مذهبی است، و با ملاحظه‌ی این که یک حکومت قدرتمند فاقد آزادی مذهبی به طور حتم بسیار بیش از وجود آزادی مذهبی بدون حکومت قوی می‌تواند برای ما کارایی داشته باشد، شخصاً معتقدم که تقویت حکومت ایران، مرکزی و محلی، در زمان حاضر مهم‌ترین نیاز است. در

عین حال، با کمک خداوند همه چیز ممکن است، و من می‌باید در تحمیل این عقیده بر دیگر آدم‌ها درنگ داشته باشم.



میدان بیرونی دارالحکومه‌ی یزد ( ن: وضعیت فعلی خ شهید ابراهیمی ) "ساختمان سمت راست: فرمانداری یزد و کلانتری ۱۲، ساختمان سمت چپ: مسجد ارگ و میراث فرهنگی یزد"

**جایگاه تمدنی.** در مهمان‌نوازی ایرانیان چیزی بسیار بیش از رعایت تعارفات و تشریفات وجود دارد. حتی فضولی‌های یزدی نیز نوعی کوشش برای برقراری ارتباط واقعی با مهمان است. در یک کلام، او ذاتاً مهربان و با شفقت است. اکثر اروپاییانی که در ایران زندگی کرده‌اند، به سختی می‌توانند توضیح دهند که چرا این مردم را دوست می‌دارند. در شهر یزد مطمئناً چیزهای زیادی برای غصه خوردن هست، اما چیزهایی هم برای تحسین کردن، و چیزهای به مراتب بیش‌تری برای دوست داشتن وجود دارد. مردمی که دست و دل باز، شفیق، بامحبت، نه همواره بیش از حد متکبر، و افزون بر همه، عمیقاً خوب و انسانی‌اند، نمی‌توانند کاری کنند که وقتی کسی در هر زمانی میان آن‌ها زندگی می‌کند، دوست‌شان نداشته باشد. ضمناً، فضولی و کنجکاوی و وقت‌شناسی، در حداقل بیان، بسیار آزاردهنده است.

دعوت مبلغ مذهبی. استنباط من این است که خوار داشتن شخصیت یزدی به هر شکل بدون در نظر گرفتن تأثیرات زیانبار شرایطی که او در درون آن زندگی می‌کند، غیرمنصفانه است. او به اصلاح بی‌علاقه نیست، و احتمالات آن تاکنون مورد بحث قرار گرفته‌اند. تحت این شرایط آدمی به سختی می‌تواند مملکتی را تصور کند که دعوت به کار تبلیغ مسیحیت در آن، هم به دلیل وجود نیاز و هم به دلیل فراهم بودن موقعیت مناسب و خاص برای آن، تا این اندازه ضروری بوده باشد. البته، فعالیت مبلغ مذهبی می‌باید بیش‌تر بر پایه‌ی فرمان عیسی مسیح قرار گیرد تا قوه‌ی تشخیص بشری. هرچند، تردیدی وجود ندارد که خداوند گاه از طریق قرار دادن شرایطی خاص در برابر چشمان ما فرامین مکتوب خویش را مورد تأکید قرار می‌دهد، و من نمی‌توانم برای یک محقق تیزهوش حوزه‌ی تبلیغ مذهبی جاهایی به راستی جذاب‌تر از این شهرهای دورافتاده‌ی ایران، که خود کوشیده‌ام یکی از آنها را توصیف کنم، متصور شوم.

# فصل ششم

مشکلات برقراری رابطه با پرسن - زبان - مباحث - برداشت تشبیلی - بی اعتمادی به  
شواهد - نادانی - دلبستگی به اسلام به عنوان آئین ارائه کننده ی برنامه ی کامل زندگی - مثل  
نودینان - اینت های صنعتی - استخدام از سوی مبلغین مذهبی - نکات مفید - آمادگی برای  
مباحثات مذهبی - سرعت در درک موضوعات مجرد - فردی زودی به یک آموزش نظام مند و  
خاص نیاز دارد - ویک مثال عینی - مشکلات مربوط به پذیرفتن نودینان - آزمون ها.



## فصل ششم

مشکلات تعلیم. بر اساس آن چه تاکنون گفته شد، مسلم است که از منظر کار تبلیغ مذهبی، در ارتباط با ایرانیان، مشکلاتی خاص و قطعی وجود دارد، همچنان که مسائل اندکی کار مبلغ را آسان تر می کنند. ما مجبوریم با مردمی سر و کار داشته باشیم که عقاید بنیادین شان در مورد خداوند و ارتباطش با انسان به کلی با باورهای خاص ما متفاوت است. من اکنون در مورد آن دسته از معتقداتی که شخص مسلمان عاشق پرداختن به آنهاست، زیاد صحبت نمی کنم، بل بیش تر به آن عقایدی می پردازم که او نیازی به صحبت درباره ی آنها نمی بیند، باورهایی که اهمیت و جایگاه چندانی در آئین ندارند، اما به واقع حقایقی انکارناپذیرند که در خارج از قلمرو دین پابرجا ایستاده اند. مشکل تنها در این نیست که ایرانی به واسطه ی عقاید استوار متضادمان از ما روی گردان است؛ او نمی تواند باور کند که ما به آن اعتقادات پای بندیم؛ و در حقیقت این امر یک مشکل جدی است که با پذیرش زبان فارسی، اغلب به طور ناخودآگاه آن افکار کاملاً اسلامی را می پذیریم که قصد تاختن بر آنها را داشته ایم، و قضایایی را در اختیار ایرانی قرار می دهیم که می تواند پایه ی تمام استدلال هایش را بر آن بنا نهد. به عنوان نمونه، یک پرسشگر به مبلغ مذهبی می گوید، «شما طبیعتاً موسی و داود را به عنوان پیامبر قبول دارید؟» مبلغ مذهبی هم احتمالاً این مطلب را تصدیق خواهد کرد. در این حال که ایرانی معمولی ترین اصطلاح، یعنی عبارت پیغمبر را برای چنین پیامبرانی به کار برده، به طور طبیعی تصور خواهد کرد که مبلغ مذهبی نکات ذیل را نیز نپذیرفته است: اول از همه، آن که خداوند در هر دوره ای انسان های برگزیده ی



خود را برای ابلاغ احکام تازه‌ی مربوط به عملکرد بشر می‌فرستد، و تا آن جا که به دستورات اخلاقی الهی مربوط می‌شود، این امر هیچ پیوند ضروری با وحی‌های پیشین ندارد؛ دوم، آن که موسی و داود هر کدام دستورالعمل‌های کاملی به مردمان زمان خود دادند تا آنان به رستگاری برسند. به احتمال قریب به یقین دوست مسلمان شما خواهد پنداشت که شما مسائل دیگری را هم پذیرفته‌اید؛ برای مثال، موافقت با این که موسی و داود هر دو مأمور به دعوت همگان بودند، برای آنان به معنای تصدیق دین آنهاست؛ و متأسفانه باید به شما بگویم که شما بدون آن که متوجه بوده باشید، مسائل غیرقابل قبول دیگری را هم پذیرفته‌اید.

**خصوصیات ذهنی.** فکر نمی‌کنم بتوان از طریق صرف حداکثر دقت و وسواس در به کارگیری اصطلاحات هم از برخورد با این مشکل اجتناب کرد. نتیجه‌ی چنین درنگی احتمالاً سردرگم ساختن و گیج کردن پرسشگر صادقی است که حقیقتاً مشتاق دریافت معنای واقعی مسیحیت است. راه عملی‌تر عبور از این مشکل استفاده از اولین فرصت بیان تفاوت میان اعتقادات مسلمان و مسیحی در خصوص این موارد است، و من احتمالاً به خاطر این توصیه مورد عفو قرار خواهم گرفت که چنین مسائلی می‌باید از قبل به طور کامل سنجیده شده باشند. در حال حاضر اصطلاحات مناسب بسیاری وجود دارند که ما آنها را به کار می‌بریم، عباراتی همچون «جاودانگی قوانین اخلاقی»، و «افزایش و تداوم وحی»، که لازم است پیش از آن که قابل ارائه به اذهان نامأنوس با اندیشه‌هایی که آن اصطلاحات بیانگر آنها هستند، باشند، به دقت تجزیه و تحلیل شوند. من پیش از این ذهن یزدی را با دوربینی دارای محدوده‌ی دید بسیار کم و قدرت بالا مقایسه کرده‌ام، و متذکر شده‌ام انسانی که چنین دوربینی بر چشم دارد، همه چیز را با وضوح عالی اما در یک گستره‌ی محدود می‌بیند. یزدی به کلی با اروپایی متفاوت است. دومی در پی یافتن یک نظام

پایدار کلی است و چون درمی‌یابد یافتن چنین چیزی بسی دشوار است، راضی می‌شود تا نکات خاصی را که موافقت با آن‌ها به طور کامل حاصل نشده، کشف کند. اما یزدی نوعی انتظار دارد از آن نکات اندکی که در یک لحظه در گستره‌ی دید او قرار می‌گیرند، یک دریافت نهایی کاملاً روشن به دست آورد. ولی هنگامی که او جهت دوربینش را به سوی دیگری می‌چرخاند، مجموعه تصاویر اولیه در نظرش محو می‌شوند، و گروه دوم به مثابه‌ی یک کل، مادامی که در ذات خود منسجم باشد، در جای آن قرار می‌گیرد که ممکن است به طور مطلق با دسته‌ی نخست در تضاد واقع شود.

**اصطلاحی برای خودآگاهی وجود ندارد.** نتیجتاً انتقاداتی که نزد اروپایی قاطع و بی‌پاسخ است، در او هیچ تأثیری ندارد. آن گاه مبلغ مذهبی او را یک شخص کندذهن به حساب می‌آورد، و تصویری را به او عرضه می‌کند که وی خود به خوبی در آن باره تعمق نکرده است. لذا ایرانی فوراً عنان مسائل را به دست می‌گیرد، و مبلغ مذهبی غالباً به شدت شگفت زده می‌شود. تنها راه مواجهه با این مشکل این است که شما بحث‌تان را با دقت، هم آماده سازید و هم انتخاب کنید، و به طور کلی، شما هرگز نمی‌توانید با یک مسلمان شیعه‌ی معمولی مباحثه‌ای بیش از سه مرحله داشته باشید. در خصوص دشواری‌های زبانی، به مواردی قبلاً اشاره شده است، و به این مسائل می‌باید فقدان کامل لغاتی را نیز که بتوانند مفاهیم مهم مشخصی را بیان کنند، اضافه کرد. شاید وضع ما نسبت به آن مبلغ مذهبی، که در میان اسکیموها فعالیت می‌کند، خیلی هم بد نباشد، مبلغی که می‌باید حکایات عیسی مسیح ما را برای مردمی شرح دهد که ابداً هیچ نوع حیوان خانگی را نمی‌شناسند، و هرگز در عمرشان یک درخت ندیده‌اند؛ لیکن ایرانی به اندازه‌ی ساکنان منطقه‌ی هند هم کندذهن نیست، جایی که به گفته‌ی میرزاها معنای «گورستانی برای دفن غریبه‌ها» تنها در صورتی قابل درک است که لغت غریبه‌ها را معادل مردگان

قلمداد کنند؛ اما پیدا کردن مردمی که برای برخورداری از یک نظام روان‌شناسی پیچیده به اندازه‌ی کافی مترقی بوده، و با این حال هیچ اصطلاحی برای خودآگاهی نداشته باشند، مشکلی از یک نوع تقریباً جدید است. گیر افتادن بین این نوع نقص از یک سو، و عدم امکان ساختن جمله‌ای با معنای دقیق از سوی دیگر، یا فهماندن معنای آن، زمانی که جمله ساخته شده است، باعث می‌شود که مبلغ مذهبی گاه آرزو کند که ای کاش زبان فارسی به قعر دریا می‌رفت. [!]

برداشت تمثیلی. یک مشکل بسیار مشابه دیگر در انکار مطلق هر گونه حد و مرزی در کاربرد زبان تمثیلی به خصوص از سوی بابی‌هاست. من می‌توانم این موضوع را به بهترین وجه با ذکر یک مباحثه‌ی بسیار متداول بابی‌ها روشن کنم، که از طریق آن کوشش می‌شود تا طبیعت‌رسالت خارق‌العاده‌ی مسیح را کوچک جلوه دهند، و این یک گام مقدماتی برای پیشبرد دعاوی بهاء‌الله است. مسیح در جایی گفته است، «بگذارید مردگان، مردگان‌شان را دفن کنند». در این سخن آشکار است که لغت «مرده» در این مورد به کسانی اشاره دارد که روح‌شان مرده است تا جسم‌شان. نتیجتاً، آن‌ها می‌گویند، معجزات زنده کردن مردگان که در اناجیل آمده نیز به عنوان اشاره به مرگ جسمانی تلقی نمی‌شود. پاسخ روشن، آن است که زبان تمثیلی، وقتی بدون هر گونه تذکری و تحت شرایطی استفاده شود که معنایی تحت‌اللفظی به یک عبارت بدهد، صرفاً نام دیگری برای دروغ‌گویی است، و این به هیچ وجه در ذهن ایرانی جای نمی‌گیرد، حتی اگر علاوه بر آن خاطرنشان شود که، در روایات زنده کردن مرده‌ها، صیغه‌ها و شرایط خاص محلی به گونه‌ای بدان‌ها افزوده شدند که جزئیات آن داستان‌ها جایی برای تعبیر تمثیلی روشن و قابل فهم باقی نمی‌گذارند.

بی‌اعتمادی به شواهد. در برخورد با موقعیتی از این دست، مشکل مزبور گاه به وسیله‌ی بانی‌های اهل مجادله که مطلعند برخی اروپاییان مخالف نیز درباره‌ی رسالت عیسی مسیح به یک عقیده‌ی بسیار مشابه آن‌ها باور دارند، شدت می‌گیرد. هرچند، من فکر می‌کنم محکم که بگویم هیچ اروپایی نقادی هرگز کوشش نکرده آن چه را که نزد ما موقعیت ناممکن پذیرش حقیقت مطلق و الهام عهد جدید به نظر می‌رسد، به بحث بکشاند، امری که فرد بانی کاملاً به آن تن در می‌دهد، در حالی که در همان حال تلاش می‌کند گفته‌های روشن اناجیل را ناچیز جلوه دهد.

دشواری دیگر آن که برخی از یزدی‌های پرسشگر، و آن‌هایی که همواره بسیار کم‌هوشند، به کلی به همه‌ی شواهد نقل شده بی‌اعتمادی نشان می‌دهند. این مسئله گذشته از هر چیز نتیجه‌ی منطقی زندگی در یک شهر ایرانی است. بیان یک نکته‌ی مشخص، حتی بسیار ابتدایی، همچون واقعیت ظهور عیسی مسیح در هزار و نهصد سال قبل در فلسطین، که یک مطلب تاریخی، یا نکته‌ای مورد تأیید همگان است، نزد یزدی مطلقاً مفهومی ندارد. اگرچه، گاه زمانی که قادرید توضیح دهید که نقد تاریخی در اروپا کار غیرممکنی نیست، این شکاکیت مفرط تا حدی تعدیل می‌شود، خصوصاً هنگامی که شما می‌توانید نشان دهید که مطالبه‌ی مدارک قاطع برای مجاب کردن افراد کاملاً میسر است.

البته، دشواری‌هایی نیز در مباحثات وجود دارد که از نادانی عمیق یزدی، و بالاخص از تصور به غایت محدود او از بزرگی جهان ناشی می‌شوند. به عنوان مثال، زمانی که او داستان تحریف متن کتاب مقدس در زمان پیامبر اسلام، یعنی حذف آیاتی که به نبوت پیامبر [اسلام] اشاره دارند را بازگو می‌کند، توضیح مشکلات فراوانی که احتمال دارد با چنین ادعایی همراه باشند، تقریباً

غیرممکن است. این امر البته مسئله‌ای است که بدون شک در ممالک دیگر هم به چشم می‌خورد، اما من به خود اجازه می‌دهم بیندیشم که طبیعت خاص شهرهای کویری ایران این حالت ذهنی را با میزان بیش‌تری از ذکاوت، بیش از آن چه که باورنکردنی باشد، سازگار می‌کند.

**دلبستگی به اسلام.** حال که همه چیز گفته شد، احساس دلبستگی عمیق یزدی به اسلام به عنوان بزرگ‌ترین مشکل از میان جمیع مشکلات باقی می‌ماند. پیش از این نشان داده شد که اسلام بسیار فراتر از یک آئین، و بسیار فراتر از مجموعه‌ای از فرامین است. در ورای این چیزها پاره‌ای عقاید کمابیش مرتبط با روابط خدا و انسان وجود دارند، که نه تنها طی نسل‌ها بدون تشکیک مورد قبول واقع شده، بل از سوی فرد مسلمان مسائلی بدیهی و غیرقابل تردید به حساب می‌آیند.

همچنین در پیرامون اسلام یک نظام زندگی اجتماعی و خانوادگی و عادات شخصی شکل گرفته است، که تمام لحظات شبانه روز را پر می‌کنند. عادات نظافت فردی، نظام پخت غذا، طرز پوشش و شیوه‌ی سخن گفتن همگی کم و بیش با اسلام ارتباط دارند. همین موضوع در مورد بیش‌تر سرگرمی‌های یزدی‌ها نیز صادق است. میزان معینی مراسم آوازخوانی و اجرای نمایش وجود دارد که در ارتباط مستقیم با زیر پا گذاردن قوانین شرع اسلامند؛ اما چیزی که جای تئاتر و سالن کنسرت را در زندگی مردم می‌گیرد، روضه‌خوانی یا مراسم خواندن اشعار مذهبی به وسیله‌ی ملای مسلمان است، و جشنواره محرم، که تماماً مذهبی، و تعزیه‌خوانی شهادت امام حسین (ع) است. حتی نمایش‌های معمولی‌تر خیابانی، که از سوی دراویش نقال به اجرا درمی‌آیند هم در زمره‌ی کارکردهای یک گروه دارای یک موقعیت خاص مذهبی‌اند. تحت این شرایط کدام پرسشگر می‌تواند تعجب کند که جداکردن راهش از اسلام

بدون ترک مملکت امری تقریباً غیرممکن به نظر برسد؟ به علاوه، او مایل است بگوید که این کار، اگر شدنی باشد، تنها می‌تواند از طریق پیوستن به زندگی خانواده‌های فرنگی صورت بگیرد. تشریح این که مسیحیت یک نظام سیاسی- مذهبی همچون اسلام نیست، برای یک مسلمان بسیار دشوار است، و از آن دشوارتر واداشتن او به درک این مطلب است که با مسیحی شدن هم به هر حال میزان معینی از خصوصیات نظام اسلامی به صورتی موجه و برحق نزد او باقی می‌مانند.

**مشکلات نودینان و هیئت‌های صنعتی.** مشکل واقعاً بزرگ است. کسانی که آماده‌اند با مرگ روبه‌رو شوند، در صورتی که مرگ قطعی نباشد، همواره آماده‌ی مواجهه با تحریم و آزار و اذیت‌های اندک نیستند، همسایگان‌شان آنان را نجس می‌دانند، و همکیشان جدیدشان، هرچند از معاشرت با آنان امتناع نمی‌کنند، ولی ظاهراً هیچ فکری برای فراهم آوردن یک محیط زندگی تازه برای آن‌ها ندارند. همچنین، آن‌هایی که به کسب و کار یا پیشه‌های‌شان وابسته‌اند، احساس می‌کنند که به عنوان مسیحی، اختلاف نظر با اسلام به حدی شدید است که حتی اگر با آنان همچون کافران برخورد نشود و بی‌درنگ به امان خدا رها نگردند، تلاش‌شان برای تأمین معاش یک عذاب روزانه خواهد بود، عذابی که نسبت به احساسات مذهبی تازه برانگیخته شده‌شان غالباً بسیار الیم‌تر است. تمامی راه‌حل‌های مشهود حل این مسئله تقریباً به اندازه‌ی خود مشکل، دشوارند. اول از همه، ممکن است بتوان یک هیئت صنعتی ایجاد کرد، و شغل‌های تازه و شرایط جدیدی برای زندگی نودینان فراهم آورد. چنین حرکتی در شهری همچون یزد می‌تواند بسیار جلب توجه کند، به طوری که این احتمال جدی وجود دارد که کار به یک آشوب خطرناک بینجامد؛ و حتی اگر کار به آن جا نکشد، ممکن است یک خسران مالی عظیم به بار آید. محال است بتوان برای چنین فعالیت اقتصادی، حمایت مراجع قدرت ایران را به

دست آورد. این کار به احتمال با یک سلسله دسایس متوالی مورد تهدید قرار می‌گیرد، و حتی بدون این دردها نیز معلوم نیست آیا اروپاییانی که در زمینه‌ی مسائل تجاری، بی‌آن که طرف‌های تجاری اصلی باشند، به ناگزیر با ایرانی‌ها معامله دارند، می‌توانند به هر نحو بعد از یک مدت بسیار کوتاه از ورشکستگی اجتناب کنند یا خیر. علاوه بر این چنان چه هر طرحی از این دست آغاز شده بود، امکانات این موقعیت شغلی از نقطه نظر کارگری آن چنان برای ایرانیان جاذبه می‌داشت که برای سهمی شدن در منافع حاصله‌ی آن شمار زیادی می‌آمدند و تغییر دین می‌دادند. این نکته را نیز نمی‌توان به طور کامل خاطر نشان کرد که در یزد فردی که جدیت به خرج نمی‌دهد، و کسی که آماده است تا در عزم خویش تعلل کند، چیزی را به مخاطره نمی‌اندازد، اگرچه احتمال دارد او با آداب و مراسم همگانی یا نیمه‌همگانی موافقت ورزد.

**استخدام از سوی مبلغین مذهبی.** راه دیگر برای حل مشکل مزبور به کار گماشتن نومسیحیان در خانه‌های مبلغین مذهبی است، اما گذشته از هر چیز این راه حل تنها زندگی تعدادی اندک، و فقط آن‌هایی را که از طبقاتی مشخص‌اند، تأمین می‌کند. اگر هم کارگران و غلامانی که کارشان چندان رضایت‌بخش نبود، به طور مداوم برکنار می‌شدند تا جایی برای نومسیحیان باز شود، یک مشکل بسیار جدی دیگر پیش می‌آمد، زیرا گروهی در شهر، حداکثر تلاش خود را برای به راه انداختن آشوب انجام می‌دادند. در مرتبه‌ی بعد شرایط از سوی خدمتکاران حاضر در یک خانه‌ی ایرانی که تعدادشان بسیار کمتر از تعداد معمول آن‌ها در یک خانه‌ی هندی است، باز هم بفرنج‌تر می‌شود. با این حال چنین راه‌حلی، هنگامی که میسر باشد، به طور حتم بهترین راه حل است. نودینانی که از سوی مسیحیان به کار گرفته می‌شوند، در جنوب ایران و در وضعی بدتر از شرایط نامطلوب به سر می‌برند، علی‌الخصوص

## فصل ششم

با توجه به این که در مواردی از شغل‌های پرسودتر دست کشیده‌اند. وقتی هم که نومسیحیان به میزان زیادی به حال خود رها می‌شوند تا روی پای خود بایستند، نتیجه همیشه رضایت‌بخش نیست، زیرا حتی هنگامی که آن‌ها گلیم خود را از آب می‌کشند، اغلب احساسی دایر بر این که رفتار مناسبی با آنان صورت نگرفته در درون‌شان باقی می‌ماند، که برای زندگی مسیحی‌شان خوب نیست.

**تشکیلات هیئت‌های تبلیغ مذهبی.** بنابراین معتقدم که، در مرحله‌ی حاضر، در صورتی که ممکن باشد، نومسیحیان باید با احتیاط خود را به درون تشکیلات یا خانه‌های مبلغان مذهبی بکشانند، که این کار می‌تواند در افزایش تعداد کارکنان آن‌ها نیز مؤثر واقع شود. چنان چه فرستادن هر زن و مرد اروپایی که داوطلب کار تبلیغ مسیحیت می‌شود، ناشی از اعتقاد ما به مسیح باشد، که مطمئناً چنین است، و با وجود آزمون‌ها یا تعلیمات دقیق و زهدآمیز باز هم به نظر می‌رسد که این فرد از سوی خداوند برای آن کار در نظر گرفته شده است، پس به طور حتم در مأموریت ایران تحت شرایط فعلی ما می‌توانیم به عنوان همکاران آن‌هایی که بعد از قبول انجیل از سوی همان خداوند به آغوش ما فرستاده می‌شوند، از آنان استقبال کنیم. بعدها ممکن است بتوان با کمک یک سازمان صنعتی در بمبئی با پایگاه‌های مبلغان ایران مرتبط شد، یا احتمال دارد خداوند راه‌های مشابه دیگری را برای خروج از این بن‌بست‌های ظاهری نشان دهد. اما کل این مشکل بسیار عظیم است، به طوری که شاید به جا باشد موقعی که ما در حال مشخص کردن تشکیلات هیئت‌های تبلیغ مذهبی هستیم، به خاطر داشته باشیم که برخی شیوه‌های کار بومیان طبقات مختلف را به طرف خود می‌کشانند، در حالی که روش‌های دیگر چنین قابلیت‌هایی ندارند. به رغم وجود مشکلات عظیمی که بر سر راه هیئت‌های صنعتی معمولی است، برخی مبلغان مذهبی ایران معتقدند که این هیئت‌ها می‌باید



تحت مسئولیت افراد کاملاً شایسته و کاردان که برای این منظور فرستاده شدند، شروع به کار کنند.

**گروه‌های صنعتی.** عقیده‌ی شخص من این است که، اگر مقصود اصلی این است که چنین کاری باید به شکل‌گیری یک اجتماع صنعتی از نومسیحیان بینجامد که معاش خود را تأمین کنند و مخارج‌شان را هم بپردازند، در آن صورت نتایج کار احتمالاً سرخوردگی زیادی به بار خواهد آورد. هرچند، اگر چنین تلاشی صورت می‌گرفت، لازم بود تا در ارتباط بسیار نزدیک با قوی‌ترین هیئت‌های طبی باشد، و اطبای مزبور برای پشتیبانی از این کار می‌باید احساس وظیفه و تعهد می‌داشتند. از سوی دیگر، دایر کردن کلاس‌های آموزش صنعتی تحت نظر مربیان متبحر، و نه الزاماً اروپایی، در معرض همان مخالفت‌ها قرار خواهد داشت. این امر واقعاً پیشرفتی در کار آموزش، و هدف نخستین آن دستگیری از سکنه‌ی بومی و انتشار پیام انجیل در میان آنان می‌بود. همچون سایر شاخه‌های کار تبلیغ مسیحیت این کار نیز می‌باید با کم‌ترین هزینه‌ی ممکن انجام شود. لیکن این امر نمی‌تواند حل و فصل یک مشکل عظیم باشد، اگرچه ما منطقی‌اً می‌توانیم انتظار داشته باشیم که این کار به صورت گامی در جهت چنین حل و فصلی از آب درآید، زیرا واضح است که این امر ما را در موقعیتی قرار خواهد داد که گام‌های بعدی را به عنوان فرصتی فراهم شده محسوب کنیم. مع‌هذا، کار تبلیغ مسیحیت کوششی در راه انجام ناممکن‌ها با توکل بر قادر مطلق است، و تحت چنین شرایطی تلاش برای اندیشیدن به آینده‌ای دوردست پوچ و بیهوده است.

دیدگاه شیعه نسبت به کتاب مقدس، با وجود این مشکلات، واقعاً شگفت‌آور است که کار تبلیغ مسیحیت در یزد تا اندازه‌ای پیش رفته است. البته، عناصر مشخصی در عقاید و شخصیت یزدی وجود دارند که کمک بسیار

بزرگی برای کار تبلیغ مسیحیت بوده‌اند. یزدی‌ها همواره آماده‌اند تا درباره‌ی مذهب صحبت کنند، و فوق‌العاده اهل معاشرتند. همچنین پیوسته به اندیشه‌های نو علاقه دارند، و به سرعت خود را با شرایط وقف می‌دهند. به علاوه، عقاید معمولی شیعه درباره‌ی کتاب مقدس، که بر مبنای آن کتاب مقدس شامل شریعت موسی و انجیل است، تا حدی نامشخص هستند. او به طور کلی کتاب مقدس را سخنان خداوند می‌داند، زیرا بر این باور نیست که تحریفاتی که او معتقد است در این کتاب صورت گرفته، برای زدودن تمامی ارزش آن کافی باشند. در مجموع، عقاید او کم‌تر از باورهای اهل سنت کلیشه‌ای است، و اغلب امکان مجاب کردن او به این که سراسر کتاب مقدس صحیح است، وجود دارد.

**ضرورت تعالیم خاص.** همچنین شیعه ذکاوت فوق‌العاده‌ای در درک موضوعات مجرد دارد. برخی مبلغان مذهبی با توجه به این مطلب، و نیز با توجه به ضعف بنیادین او، از راه تعلیم عقاید مسیحیت به وی، و نه نشان دادن تضاد آن‌ها با عقاید موجود در اسلام، تا که او فرصت درک ارزش آن‌ها را داشته باشد، کار می‌کنند. من مایلم فکر کنم که هرچند این شیوه‌ی تعلیم ممکن است در مورد اشخاصی که در وادی امر به عنوان پرسشگر نمی‌آیند، مناسب باشد، اما برای آن یزدی که به قصد مباحثه یا صحبت در خصوص دین مسیحیت نزد شما می‌آید، مطلوب نیست. اگر شما بخواهید در مورد یک موضوع خاص با یک ایرانی به نتیجه برسید، به عنوان مثال اگر مایل باشید او را از انجام برخی اعمال ظالمانه‌ی مشخص باز دارید، از یک مباحثه‌ی بیش از حد طولانی استفاده نکنید، بل دلایل خود و چیزی را که می‌خواهید بگویید تا جایی که ممکن است به صورتی مختصر بیان کنید. حتی اگر او متوجه اصل کلی شما هم نشود، در صورتی که مباحثه، یک بحث کوتاه و ساده باشد، کاملاً متحمل است که آن را در آن مورد خاص بپذیرد؛ لیکن هنگامی که یک

پرسشگر برای سؤال در مورد دین مسیح نزد شما می‌آید، شما را به عنوان یک پیرو مسیح نگاه می‌کند.

**پرسشگران و غیرپرسشگران.** او هیچ توصیه‌ای از شما درباره‌ی هیچ قسمت خاصی از رفتارش نمی‌خواهد؛ او به دنبال دانستن این است که چرا شما پیروی از مسیح را بر پیروی از پیامبر اسلام ترجیح می‌دهید. در حقیقت شما می‌باید چیزهای بیش‌تری به او بیاموزید، اما کوشش برای آموختن مسائل کم‌تر متداول حالت عجیبی از حیرت و سرگردانی پدید می‌آورد، که در آن شخص چندان احتمال نمی‌رود که به دستورالعمل‌های صریحی که شما احتمالاً به او داده‌اید، عمل کند. این فرد لزوماً طالب مشاجره نیست، بل خواهان تعالیمی است که دارای ماهیت بحث‌انگیزند و در تضاد با اسلام، یعنی در برابر آموزه‌ی برتری دین پیامبر اسلام قرار می‌گیرند، و او معمولاً مایل است که چنین تعالیمی بر پایه‌ی مباحثه باشند، و نه مبتنی بر اصرار و ابرام محض. من فکر می‌کنم که این سخن آخر در مورد زنان کم‌تر صادق است. ولی در روزهای نخست حضور ما در یزد، هنگامی که من و دکتر وایت<sup>۶۲</sup> هر دو در حال دست و پنجه نرم کردن با زبان فارسی بودیم، و تمام تعالیم می‌باید از طریق دستیاران ارمنی بیمارستان ارائه می‌شد، که هرچند همکاران قابل تحسینی بودند، اما به احتمال دقیقاً از آن چه مورد نیاز بود، درک کاملی نداشتند، ما دلیل محکمی در خصوص چیزی که من هم‌اکنون بیان می‌کنم، به دست آوردیم. برای لحظه‌ای من توانستم این زبان را صحبت کنم و مشاهده‌ی چیزی در مردم شروع شد. اشخاص یکی بعد از دیگری و همه با یک سؤال واحد به طرف من می‌آمدند، «ما مباحث مفصلی را شنیدیم؛ مسائل

Henry White<sup>۶۲</sup>. برای ملاحظه‌ی گزارشی از فعالیت‌های دکتر وایت و نیز مؤلف در یزد

ن.ک به برومند، همان، ص ۱۷۲-۱۶۶. (م)

زیادی از تعالیم مسیحیت، و نکات زیادی درباره‌ی عیسی مسیح؛ اما صاحب، مطلب چیست؟» که می‌تواند به این صورت ترجمه شود، «مقصود از همه‌ی این‌ها چیست؟»

نیاز به قوه‌ی تمیز. از آن چه تاکنون گفته شده آشکار می‌شود که یکی از اساسی‌ترین نکات در ارتباط با ملاقات‌کنندگان ایرانی فهم کامل این مطلب است که چه کسانی پرسشگرند و چه کسانی نه. آن‌هایی که در وهله‌ی اول پرسشگر نیستند، اغلب ممکن است تقریباً به همان راحتی افرادی که به عنوان جویندگان حقیقت می‌آیند، وارد آئین مسیحیت شوند، زیرا وقتی شما با ایرانیان آشنا شدید، می‌توانید از طریق نفوذ شخصی کارهای زیادی در مورد آن‌ها انجام دهید، و در واقع، با توجه به این که تمام نکات درباره‌ی شیوه‌ها و روش‌ها بیان شده، چیزی که در ایران بیش‌ترین بهره را از خداوند می‌برد، شخصیت برجسته‌ی مبلغان مذهبی است. شگفت آن که، این همواره یک شخصیت محبوب نیست که ایرانی را در مسائل مهم شدیداً تحت تأثیر قرار می‌دهد، بل او به میزان بسیار زیاد از چیزی که ما آن را ویژگی شخصیتی می‌نامیم، اثر می‌پذیرد. در مورد پرسشگران، به نظر من هیچ چیز بدی به خاطر دقت بسیار ما نسبت به کسی که بدین نحو نزد ما می‌آید، اتفاق نمی‌افتد. من می‌باید اذعان کنم که همیشه بر آن اساس کار نکرده‌ام، و یک بار موقعی که فکر کردم از پذیرفتن یک ملاقات‌کننده خودداری کنم، یا او را یک ربع ساعت منتظر نگه دارم، این کار می‌توانست از اهمیت و اعتبار رسالتی که من می‌باید منتقل کنم بکاهد، با توجه به این که من بدون هیچ درنگی درگیر مباحثاتی درباره‌ی جایگاه مسیحیت با هر کسی می‌شدم که مرا بدین کار می‌خواند. احتمالاً این کار در آن زمان بهترین اقدام بود، زیرا زمانی صورت گرفت که من هر تجربه‌ای را برای توانایی در تمیز دادن افراد کسب کرده بودم؛ لیکن می‌باید به طور حتم در توصیه به هر کس در تأسی جستن به کار

من تأمل کنم. گفتن این که چرا یک مرد می‌باید مسیحی شود، جز به کسی که دلیلی واقعی و جدی برای دانستن آن دارد، همیشه به صلاح نیست. این اواخر، موقعی که وارد گفت‌وگو در خصوص آئین مسیحیت می‌شدم، دائماً از طریق سؤال در مورد دلایل جست‌وجوی شخص پرسشگر پاسخ وی را می‌دادم. و نیز از طریق سؤال درباره‌ی چیزی که او به دنبال دانستن آن بود، و اگر از جوابش مشخص بود که در جست‌وجوی چیزی است که می‌توانست خارج از مسیحیت یافت شود، من همیشه او را راهنمایی می‌کردم. شما باید به خاطر داشته باشید که چنین مردی طبیعتاً به صحبت با شما، عموماً در باب موضوعات مذهبی، ادامه می‌دهد، و در حقیقت شما در آن موقع این فرصت را دارید که بدون نیاز به اثبات بحث‌برانگیز حقانیت آئین مسیح، به او توضیح دهید که مسیحیت واقعاً چیست. او احتمالاً در همان موقع در مقام مردی که شما با او وارد یک مباحثه‌ی معمول شده بودید، به خانه‌ی شما بازمی‌گردد، و من کاملاً مطمئن هستم که اگر شما به او امکان داده باشید که بیندیشد هر کسی یک داوطلب مناسب برای ورود به کلیسای مسیحیت است، به احتمال قریب به یقین به ارزش واقعی دین مسیح ارج می‌نهد.

**نیاز به آموزش نظام‌مند.** معمولاً، چیزی که به نظر من بیش‌ترین موفقیت را در مورد پرسشگران یزدی به بار می‌آورد، تعالیم بحث‌برانگیز از نوع نظام‌مند است. مناظره‌ی ناب گاه برای برطرف کردن اعتراضات خاص نسبت به پیام انجیل لازم است، منتهی می‌باید به دنبال آن راهنمایی‌های مناسب نیز ارائه شود. از سوی دیگر، آن راهنمایی که با وضوح کامل تباین میان اسلام و مسیحیت را نشان ندهد، ممکن است درک نشود. پرسشگران ایرانی به طور معمول به نظر می‌رسد که برای درک پیام کتاب مقدس نیاز به کمک دارند. برخی از نومسیحیان ایرانی از طریق کتاب مقدس و بدون مساعدت مبلغان مذهبی به دعوت می‌پردازند؛ ولی چنین مواردی زیاد نیست.

نیاز به الگو. همچنین یکی از نکات بسیار مهم که مبلغ مذهبی باید به یاد بسپارد، این است که ایرانی انتظار دارد نمونه‌ی عینی زندگی مسیحی‌وار را به چشم ببیند. او قادر است چیزی را که می‌بیند به مراتب بیش از چیزی که صرفاً می‌خواند، درک کند، و مشتاق است بداند کل این برنامه چگونه به اجرا درمی‌آید، زیرا مایل است بفهمد چه قدر از تعالیم عملی آئین مسیحیت واقعاً در زندگی روزانه به کار گرفته می‌شوند. او متوجه است که در دین خودش بسیاری از مسائل می‌توانند به وسیله‌ی ملاها توجیه شوند، و افزون بر این هدایتی بسیار متفاوت نیز از سوی گروه‌های روحانی و غیرروحانی به ترتیب پیش رو دارد. درست است که در اسلام این تفاوت تا بدان حد که آدمی انتظار دارد، شدید نیست، اما روحانیون مسلمان به عنوان یک گروه یقیناً در مورد نماز خواندن، روزه گرفتن و حضور در مساجد از مردم عادی خاص‌ترند. هنگامی که یک ایرانی خانواده‌های مبلغین مذهبی را از نظر مراسم و عقاید مذهبی در تضاد کامل با ساکنان محله‌ی مسیحیان می‌بیند، طبیعتاً به این نتیجه می‌رسد که به عنوان یک مسیحی عادی و غیرروحانی او ناگزیر خواهد بود، اعمال خود را بیش‌تر با مردم عادی تطبیق دهد تا با طبقه‌ی روحانی، یعنی کسانی که وی تمامی مبلغین مذهبی را در زمره‌ی آنان به حساب خواهد آورد. به همین دلیل به نظر من برای مبلغان مذهبی، روحانی یا جز آن، جدا کردن بیش از حد خودشان از حیات اجتماعی جامعه‌ی اروپاییان اسف‌آور است. کار در شهرهایی همچون یزد می‌باید در درجه‌ی اول گسترش کلیسا باشد، و موقعی که هم مبلغین مذهبی و هم سایر اروپاییان این حقیقت را دریابند، و منتهای تلاش خود را بکنند تا به سکنه‌ی بومی نشان دهند که مسیح یک نیروی واقعی در زندگی عینی اروپاییان امروزیست، امید به آینده‌ی کار تبلیغ مذهبی هم هزار برابر افزایش خواهد یافت. ولی تکلیف بیش روی مبلغ مسیحیت وظیفه‌ای بسیار دشوار است، زیرا مأموریت او نه تنها معرفی مسیح به عنوان یک نیروی زنده در زندگی روزانه است، بلکه او می‌باید همه‌ی

هدایت‌هایی را که به تجربه می‌آموزد در نظر بومیان با تعالیم کتاب مقدس مطابقت نخواهد داشت، کنار بگذارد و از آن‌ها بپرهیزد. به عبارت دیگر، او باید آماده باشد از چیزهایی که در توجیه آن‌ها برای کسانی که سعی در تعلیم آنان دارد، ناتوان است، دست بشوید. یک چنین تصمیمی نه فقط مستلزم قدرت اراده، بل نیازمند مطالعه‌ی دقیق و زاهدانه‌ی کتاب مقدس نیز خواهد بود؛ اما اگر تصمیم گرفته نشود، کار تبلیغ مذهبی بی‌شک لطمه خواهد دید.

دیدگاه ایرانیان نسبت به دولت‌های مسیحی. یک بهایی غالباً هوشمند، که خوش‌حالم بگویم که بعداً مسیحی شد، یک بار اعتراضی را نسبت به آئین مسیح مطرح کرد، که به گمان من تقریباً هیچ ارزشی ندارد. او گفت، «شما به رفاه و خوش‌بختی نسبی اروپا به عنوان دلیلی بر حقانیت دین مسیح اشاره کردید. من، که در هندوستان بوده‌ام، تردید ندارم که اروپایی‌ها در آن جا کار مهمی را به انجام رسانده‌اند. اما به نظر من آن چه که صورت گرفته به وسیله‌ی دستگاه دولت انجام شده است، که مبتنی است بر اصل اقدام متقابل، و بنابراین در تضاد کامل با شریعت عیسی مسیح قرار دارد. در نتیجه این موفقیت‌ها حقانیت دین مسیح را ثابت نمی‌کنند، بل قوت کاری را نشان می‌دهند که بر اساس اصول کاملاً مغایر آن صورت گرفته است.» جواب من، که مورد قبول واقع شد، خاطر نشان ساختن این نکته بود که اگرچه عیسی مسیح در موعظه بر فراز کوه<sup>۶۳</sup> توضیح می‌دهد که اصل اقدام متقابل بر اعمال افراد مسیحی حاکم نیست، اما دین مسیح، هم آن گونه که از سوی خود او پیش از «مصلوب شدن»<sup>۶۴</sup> تفسیر شده، و هم آن گونه که از سوی حواریونش

<sup>۶۳</sup> آنجیل عیسی مسیح، ترجمه‌ی هزاره‌ی نو، انجیل متی، ۵:۱-۴۸ و ۶:۱-۳۴ و ۷:۱-۲۷، انگلستان، انتشارات ایلام، ۲۰۰۶. (م)

<sup>۶۴</sup> در متن اصلی پیش از «پیلطس»، حاکم رومی یهودیه که عیسی را تسلیم یهودیان کرد تا مصلوب شود، آمده است. (م)

در رسائل عهد جدید ابلاغ شد، به کارگیری زور و قدرت از سوی حاکم را به عنوان نمایندگی خداوند مورد تأیید قرار می‌دهد. من به علاوه متذکر شدم که بهترین دستگاه‌های دولتی اروپایی نیز فقط به واسطه‌ی کلیسا امکان ظهور یافته‌اند. هرچند، این اعتراض به طور قطع اعتراضی بود که می‌توان یک پرسشگر جدی را به خاطر ابراز آن بخشید، و در عین حال جالب است که جهت ذهن ایرانی را به هنگام مواجهه با عقاید مسیحیت و رسوم اروپایی از طریق آن نشان داد.

**انگیزه‌های دوگانه و دیدگاه ایرانیان نسبت به مسیحیت.** در این باره همچنان مشکلات متعددی بیش‌تر در ارتباط با پذیرش نومسیحیان تا آماده کردن آن‌ها، به قوت خود باقی می‌مانند. ایرانی به شدت تابع امیال آنی است، و شمار زیادی از پرسشگران که حقیقتاً افرادی جدی‌اند، می‌خواهند غسل تعمید داده شوند، بدون آن که بر تمامی معانی این کار واقف شده باشند. من تصور می‌کنم این مشکل در همه جا دیده می‌شود. یک مشکل خاص در مورد ایران پیش از این و در فصل قبل مورد اشاره قرار گرفته است، یعنی، این احساس که وجود دو انگیزه بهتر از یکی است، و این که خواهش‌های دنیوی هم به اندازه‌ی علایق معنوی یک انسان را به یک داوطلب مصمم‌تر مبدل می‌کند. در یزد به مباحثه نشستن با آدم‌هایی که این احساس را به صورتی اساسی با خود دارند، ناممکن است، اما البته آن‌ها می‌باید بیاموزند که محال است بتوان از روی دو انگیزه‌ی دنیوی و الهی مسیحی شد، و این که اگر آن‌ها قصد دارند از منظر کسب پاداش دنیوی مسیحی شوند، منافع معنوی آن را از دست خواهند داد. سؤالی که احتمال دارد پرسیده شود، این است که چگونه می‌توان تصور کرد که در یک کشور اسلامی فایده‌ای دنیایی در مسیحی شدن وجود داشته باشد؟ پاسخ این پرسش آن است که ایرانی یزدی آن چنان که با نظام‌های سیاسی - مذهبی مانوس است، با مذهب مألوف نیست؛ از این رو او



تمام مهاجرنشین‌های اروپایی را همراه با خدمه‌ی محلی‌شان، پارسی و مسلمان، همه را به عنوان افراد جامعه‌ی مسیحیت که تحت حمایت قدرت‌های مسیحی قرار دارند، محسوب می‌کند، و خود مستخدمین نیز به میزان بسیار زیادی به این عقیده پای‌بندند. خدمتکاران در خانواده‌های مسیحی تقریباً همیشه در هر شکلی از مراسم عبادت مسیحیان شرکت می‌کنند، و غیرممکن است بتوان به آنان توضیح داد که سهم چندانی در پاداش اخروی دین مسیح ندارند. گرچه، آن‌ها وجود یک تفاوت آشکار را میان پذیرش غسل تعمید و برگزاری مراسم عبادت تشخیص می‌دهند. احتمالاً آن‌ها در ته قلب‌شان برگزاری مراسم عبادت را موقتی، و پذیرش غسل تعمید را دائمی می‌پندارند. چنین تصویری نمی‌تواند به طور کامل از میان مردمی که با طرز فکر خانواده‌هایی در کل همانند خانواده‌های پدرسالار مأنوسند، زدوده شود. به همین جهت پرسشگران، هنگامی که برای نخستین‌بار خواهان غسل تعمید می‌شوند، لزوماً به مخاطرات عظیم این کار پی نمی‌برند، بل فقط درمی‌یابند در تماس نزدیک با جامعه‌ای قرار خواهند گرفت که در نظر آنان بومیان دیگری را هم که همچون خودشان لباس می‌پوشند، دربرمی‌گیرد. البته موقعی که پرسشگران از اعضای کوچک خانواده‌های مسلمان متعصب هستند، یا در شرایط دیگری به همان اندازه نامناسب قرار دارند، متوجه می‌شوند که مخاطرات‌شان در بالاترین حد خواهد بود؛ اما بزرگان خانواده‌ها تنها گاهی اوقات احتمال خطری بسیار کم را می‌دهند. از طرفی، فرد مسلمان به پنهان کردن مذهب خود عادت دارد، زیرا که تقیه، یعنی انکار عقیده به هنگام احساس خطر، همواره از سوی شیعیان مجاز دانسته شده است. و بایی‌ها هم آن را به کار می‌بردند. اگرچه پرسشگر می‌آموزد که چنین رفتاری در دوران آغازین [تاریخ مسیحیت] از سوی مسیحیان گناه تلقی می‌شد، ولی برای او مدتی طول می‌کشد تا مرتبه‌ی دقیقی را که بر اساس آن مسیحیت او احتمالاً علنی می‌شود، دریابد. سرانجام، با این که ممکن است او را آگاه کرد که

نومسیحیان تحت حمایت کنسولی قرار ندارند، ولی در کشوری که قانون بسیار کم‌اهمیت و سنت بسیار قدرتمند است، او به احتمال درک نمی‌کند که مرزهای حقوق عهدنامه‌ها تا چه حد واقعی است. این موضوع احتمالاً موجب طرح نظراتی نسبت به میزان بدفهمی، هم در مورد مفهوم مسیحیت، و هم در باب خطر پذیرش آن، که امکان دارد پس از مقدار متناوبی صحبت و پرس‌وجو پدید آید، خواهد شد. همچنین خطرات ایمان آوردن به مسیحیت نیز نمی‌تواند با یک شورش تنها یا شهادت به تمامی آشکار شود؛ زیرا تمام عملکرد قانون ایران، یا نیاز به قانون، نامنظم و بی‌قاعده است، و در شهری نظیر یزد کارهایی که در ماه ژانویه [دی ماه] بی‌احتیاطی به حساب می‌آیند غالباً در ماه ژوئن [خرداد ماه] با خطری در حد معمول انجام می‌شوند.

**پذیرش نومسیحیان.** در چنین شرایطی مسئله‌ی پذیرش نومسیحیانی که غسل تعمید شده‌اند، لزوماً می‌باید به غایت دشوار باشد. در شهرهایی که کار تبلیغ مسیحیت در مرحله‌ی پیشگامی آن سیر می‌کند، مقدماً لازم است که مبلغین اروپایی در آن شهرها سکونت گزینند؛ و تا زمانی که این مشکل به اندازه‌ی کافی به وسیله‌ی شخص مبلغ حل نشده، اجازه‌ی احداث کلیسا می‌تواند بر سنگینی بار روی شانه‌های دیگران بیفزاید. گاه ممکن است بخت با او یار باشد و در میان نومسیحیان نخستین خود یک مرد کاملاً قابل اعتماد پیدا کند، کسی که، بر اساس تجربه‌ی بیش‌تر ناشی از شخصیت بومی خویش و آگاهی از وقایعی که در شهر می‌گذرد، بتواند او را راهنمایی کرده و به وی مشورت دهد، اما حتی در آن صورت هم مسئولیت اصلی می‌باید بر عهده‌ی شخص اروپایی باشد. مشکل با در نظر گرفتن این واقعیت که مبلغ مذهبی واقعاً در میان مردم زندگی نمی‌کند، و این که مبلغ روحانی معمولاً پرسشگران را فقط در خانه‌ی خود ملاقات می‌کند، به میزان زیادی افزایش می‌یابد. در این حالت احتمالاً بجاست که آزمون‌های زیادی به اجرا درنمایند، چون گرفتن

آزمونی که واقعاً بی‌عیب و نقص باشد، آسان نیست. آزمونی که گاه از آن دفاع می‌شود، تمرین مراقبت از نوآموزانی است که برای مدتی طولانی منتظر مانده‌اند؛ لیکن نتیجه‌ی آن اغلب مانع از پذیرش کسانی می‌شود که جدیت چندانی ندارند، در حالی که یک ایرانی دارای هدفی دنیوی برای انجام دادن آماده است تا بردباری فوق‌العاده‌ای از خود نشان دهد. گاه بر این نکته تأکید می‌شود که یک تغییر آئین سست و متزلزل تمام گروه مسیحیان بومی و پرسشگران را به سوی یک خطر مهیب می‌کشاند؛ ولی من احساس می‌کنم که، در شرایط و موقعیت هیئت‌های مبلغین مذهبی پیشگام ما که در حال حاضر هم ادامه دارد، یک نوآموز کاملاً متزلزل و غیر قابل اعتماد ممکن است به اندازه‌ی حتی یک نوآئین غیر قابل اطمینان و سست هم آسیب برساند. خودداری از این نتیجه‌گیری سخت است که تنها راه برای مواجهه با این اوضاع غسل تعمید دادن تمام افرادی است که پس از دادن تعلیمات کامل، و نه خیلی شتابزده، ایمان به مسیحیت را بر زبان می‌آورند و خواستار غسل تعمید می‌شوند، و حتی بعد از تعمید نیز یک درجه‌ی معینی از توجه نسبت به تازه‌تعمیدشدگان از خود نشان می‌دهند. اگر این موضوع به طور مطلق اثبات شود که چنین جدیدالمذهب‌هایی به گونه‌ای رفتار می‌کنند که نه تنها متزلزل و ضعیف است، بل نسبت به آرمان مسیح نیز عملاً خصمانه است، آن‌ها را می‌باید تکفیر و طرد کرد؛ اما ضروری‌ترین مسئله از میان همه‌ی این‌ها آن است که به همان اندازه که به تعالیم نودینان توجه می‌شود، به تعالیم نوآموزان هم می‌باید توجه داشت. البته غیرممکن است که بتوان انتظار داشت تمامی خصوصیات شخصیتی فرد حتماً به طور کامل بعد از غسل تعمید تغییر پیدا کند، و هیچ کس نباید در جایی همچون یزد از کلیسا جدا شود، مگر آن که عملاً دشمنی ورزد؛ و حتی موقعی که خصومت عملی فرد به اثبات رسیده است، فرصت بازگشت می‌باید به او داده شود.

**دشواری مشکل.** در خصوص مصلحت بودن اعطای کمک مادی به نودینان، چیزی‌های زیادی ممکن است به لحاظ نظری علیه این کار گفته شود، اما در عمل گاه این کار به طور قطع واجب و ضروری است. مع‌هذا، اجتناب از اشتباهات محال است، و تلاش برای دوری از تک تک خطاها به احتمال بسیار تنها به یک شکست کامل فراگیرتر در معرفی مسیح به هر شکلی که باشد، می‌انجامد.

نتایجی که در این فصل بیان شده، به عنوان جمع‌بندی یک مشکل بی‌نهایت دشوار و پیچیده که کاملاً بررسی شده، ارائه نشدند. آن‌ها حاصل تجربه‌ی مدتی کم‌تر از شش سال کار عملی تبلیغ مسیحیت‌اند، اما درست همان گونه که در اولین تأثیر منطقه بر روی آدمی یک ارزشی موجود است، در نخستین تأثیر مشکلات کاری هم یک ارزش و اهمیتی وجود دارد. طی پنج سال و نیم تأثیر نخست منطقه به تدریج از میان رفته است، و لذا مطالب فصول نخستین این کتاب، که در ارتباط با منطقه و پیرامون آن است، به سختی می‌توانند مسائل زیادی را مشخص کرده باشند؛ لکن در این مدت مشکلات کار تبلیغ تازه شروع به گستردن خود در مقابل چشمان آدمی کرده‌اند، به همین جهت هنگامی که ما از منطقه به شخصیت، از شخصیت به فرصت، و از فرصت به توصیه گذر می‌کنیم، از کنار موضوعاتی می‌گذریم که آشنا شدن با آن‌ها در قیاس با موضوعاتی که نیاز به صرف عمر و مطالعه‌ی دقیق دارند، بالنسبه آسان است. در نوشتن این فصل تلاش کرده‌ام شیوه‌ی نگارش مبتنی بر عدم اطمینان آگاهانه را که غالباً برای خواننده بسیار ناراحت کننده است، کنار بگذارم؛ اما در مورد انجام این کار باید توضیح دهم که کاملاً نسبت به طبیعت سطحی بیش‌تر آن چه نوشته‌ام، آگاهم. در عین حال، برداشتی که من از کار تبلیغ مسیحیت در یزد به دست آورده‌ام، در مقایسه با آن برداشتی که برای

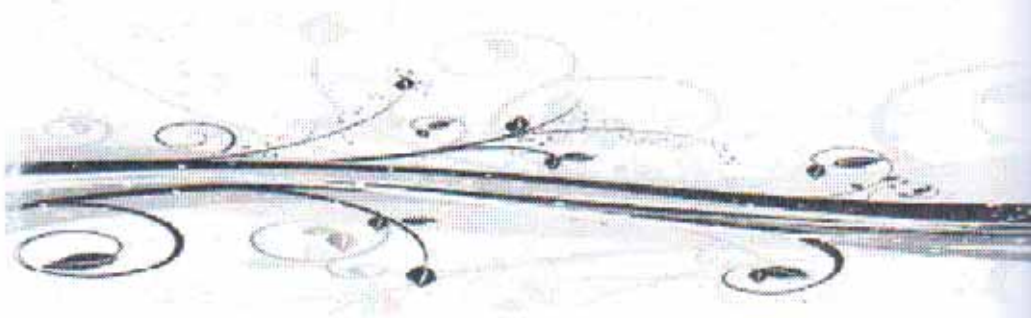
افراد دور از موضوع میسر است، یک برداشت کامل به شمار می‌رود، و به همین دلیل ممکن است ارزش گفتن را داشته باشد.



نمایی از یزد

# فصل، مضموم

نزدیک شدن به مردم محلی - شیوه‌ی زندگی سلف مذہبی - مہمان و پذیرائی از مہمانان - کارنامی  
خیریه - دستگیری از فقرا - کاردرسه - کار طبابت .



## فصل هفتم

بیداری ایران، مبلغ مذهبی در ایران هیچ حقی برای تعلیم و موعظه در مکان‌های عمومی ندارد. او نمی‌تواند حجره‌ای در بازارها داشته باشد و برای مردم انجیل بخواند. او می‌تواند برای آدم‌هایی که به خانه‌اش می‌آیند، سخنرانی کند، و تا حدی اجازه دارد در کاروان‌سراها یا قریه‌ها با مردم صحبت کند، اما هر چیزی نزدیک به تبلیغ عمومی فقط با رضایت ضمنی، و بدون هیچ گونه جواز رسمی صورت می‌گیرد. بنابراین نخستین کار یک مبلغ انجیلی معمولی شناختن شرایط و نحوه‌ی مراوده‌ی اجتماعی با تعداد نسبتاً کافی از مردمان محلی است تا عرصه‌ای برای کار او فراهم آورند. آن گاه او می‌تواند ترتیب برگزاری مراسم مذهبی را، در خانه‌ی خود یا در منزل برخی اروپاییان دیگر بدهد، و به این ترتیب سخنان وی به موعظه و مهمانانش به گروه عبادت‌کنندگان تبدیل خواهند شد.

**ابن‌الوقت‌ها.** در حال حاضر، با این که آشکار است ادامه‌ی چنین فعالیت‌هایی تنها هنگامی ممکن است که مورد قبول مردم محلی قرار گیرد، اما تبلیغ مسیحیت می‌تواند به دلایل بسیار گوناگون مورد پذیرش واقع شود. اگر مبلغ مذهبی به اندازه‌ی کافی با زبان فارسی، باورهای محلی، و بالاتر از همه با پیامی که برای رساندنش به شهری چون یزد آمده، آشنا باشد، بدون کمک کارهای آموزشی یا طبی، جمع کثیری از مردم را به خانه‌اش خواهد کشاند. هم اکنون در ایران جست‌وجوی چشمگیری برای یافتن حقیقت در جریان

است، که گرچه تا حدی معلول دلایل قابل شناخت است، ولی به نظر می‌رسد که در کلیت خود تنها یکی از آن جنبش‌های [صوفیانه] رمزآلودی است که خداوند برای تقویت پادشاهیش آن‌ها را در مواقع معینی در تمام سرزمین‌ها پدید می‌آورد. گروهی که مجذوب یک چنین کسی شدند، آن چنان که شرح داده‌ام، می‌باید پرسشگران واقعی باشند، و در میان آنان گروه دومی یافت می‌شود که تماشاگران مذهبی نامیده شده‌اند. این آدم‌ها اگرچه ظاهراً به اندازه‌ی گروه نخست عرصه‌ی خوبی برای کار نیستند، اما با این حال، اگر به طرز شایسته‌ای آموزش ببینند و هدایت شوند، یک حوزه‌ی ایده‌آل احتمالی را برای فعالیت‌های مبلغ جدی پدید می‌آورند. با این حال گروه سومی از پرسشگران نیز هستند که در وهله‌ی نخست به هیچ وجه به مسائل مذهبی علاقه ندارند، اما با این وصف دنباله‌روی شیوه‌ی فراخوان خارجیان تازه‌واردند، و عموماً مایلند تا هر نوع گفت‌وگو را که باب طبع میزبان‌شان باشد، دنبال کنند. البته آدمی که قصد ندارد زیر بار کار مدرسه یا طبابت برود، طبیعتاً مراقب است تا نهایت استفاده را از چنین ارتباطات، و تماس‌های دیگر نظیر آن ببرد، که به طور طبیعی گه گاه برقرار می‌شوند. او زندگی‌اش را به صورتی سامان می‌دهد که روزانه در ارتباط نزدیک با مردم شهر قرار گیرد؛ و لباس خود را به گونه‌ای انتخاب می‌کند که بتواند با تمام مردم محلی از طبقات مختلف احوال‌پرسی کند. من دربارهی مردی صحبت نمی‌کنم که برای صرف‌بیش‌تر وقت خود برای دوره‌گردی در قریه‌ها انتخاب شده است؛ از کاری نظیر این من تجربه‌ی اندکی دارم، ولی متقاعد شدم که یک مبلغ مذهبی ثابت، که کمابیش از تمام جهات توانا باشد، در شهری چون یزد مطلقاً نیازی به کمک‌های مفصل مضاعف برای این که بتواند بر کار خود تسلط پیدا کند، ندارد. چنین گمانی یعنی نادیده گرفتن موقعیت فوق‌العاده مناسبی که خداوند برای تبلیغ و اشاعه‌ی انجیل در ایران فراهم آورده است.



شیوهی زندگی. پیش از پرداختن به یک نیاز کاملاً واقعی آن دسته از مبلغین مذهبی تا حدی متفاوت، مناسب خواهد بود تا برخی از مسائل مربوط به زندگی مبلغین اروپایی در این کشور مورد اشاره قرار گیرند. در حال حاضر احتمالاً تعداد بسیار اندکی مرد یا زن هستند که در ایران کار می‌کنند، کسانی که در ابتدای کارشان تردیدی نداشتند که ساده بودن جزئیات زندگی خانواده‌شان می‌تواند آن‌ها را در تماس نزدیک‌تری با بخش فقیرتر مردم شهر قرار دهد. به زحمت بتوان بدون اظهارنظر درباره‌ی این موضوع کتابی جدی در مورد اوضاع و احوال مبلغ مذهبی نوشت. به گمان من، شکی نیست که شناخته شدن یک مبلغ مذهبی در ایران به عنوان کسی که زندگیش را با تمول و تمکن می‌گذراند، خطایی بزرگ است. در نظر بسیاری از پرسشگران این امر در تضاد مطلق با آئین مسیحیت قرار دارد، و من مطمئن نیستم که این برداشت ناصواب باشد. گاه ممکن است منافع موقتی از طریق یک چنین شهرتی به دست آید، اما در نهایت کار تبلیغ لطمه خواهد دید.

اگرچه، به طور کلی، مبلغین مذهبی در مراکز ایرانی برحسب عادت تا اندازه‌ای که شیوهی زندگی اروپایی اجازه می‌دهد، و تا آن جا که به مخارج کاملاً شخصی آن‌ها مربوط می‌شود، مقتصدانه زندگی می‌کنند. بسیاری از لوازمی که در نگاه اول تجملاتی به نظر می‌رسند، با شناخت بیشتر معلوم می‌شود که صرفاً جایگزین‌هایی برای مایحتاج معمولی ساده‌ترین نوع زندگی انگلیسی هستند. بقیه‌ی اسباب هم برای حفظ سلامت مزاج در یک اقلیم گرم کاملاً ضروری هستند، و در همین حال اثاثه‌های دیگر نیز با این که فعلاً چندان حیاتی نیستند، اما از ارزان‌ترین نوع لوازم راحتی به شمار می‌روند. کسانی که در ممالک شرقی شدیداً مقتصدانه زندگی می‌کنند، ناگزیرند تا حد زیادی با این شرایط بسازند که حقیقتاً دشوار است. البته آن‌ها مرتکب اشتباه بزرگی می‌شوند، اگر لوازم جزئی را که می‌توانند به شرط درخواست داشته باشند،

بی‌جهت یا صرفاً به دلیل این که چنین لوازمی در انگلستان تجملاتی محسوب می‌شده‌اند، بر خود حرام کنند. لیکن اگرچه وجود حسابگری‌های دقیق در کارهای اروپاییان ممکن است برای بازداشتن یک پرسشگر خردمند از این اندیشه که مبلغ مذهبی نسبت به آئین خود ناصادق است، کافی باشد، اما چنین صرفه‌جویی‌هایی هرگز نمی‌تواند به همان صورتی که زندگی به شکل اجاره‌نشینی در پانسیون تحت بعضی شرایط می‌تواند یک کشیشی انگلیسی را در پیوند نزدیک با مردم فقیر قرار دهد، مبلغ مذهبی را هم با فقرای ممالک شرقی نزدیک کند. نظیر واقعی برای مبلغ مذهبی آن است که همچون یک درویش شرقی، یا مانند یکی از افراد طبقه‌ی پیشه‌ور زندگی کند، و هرچند که این نوع زندگی ممکن است گاه سودمند و به صلاح باشد، ولی اساس مصلحت کلی آن قابل تأیید نیست. در وهله‌ی اول، این نوع زندگی تنها برای یک مرد عزب امکان‌پذیر است، و در کشوری که هیچ مردی ابدأ نمی‌تواند اختصاصاً به زنان تعلیم دهد، فرد مجرد با مشکل بزرگی مواجه است. ثانیاً، نباید فراموش شود که، گرچه زندگی مبلغ مذهبی در ایران به سبک یک اروپایی پذیرفته شده، اما پوشیدن لباس ایرانی و زندگی همچون یک بومی هنوز قبول عام نیافته است، و مبلغ احتمالاً نه تنها خود را در تضاد با مقامات کنسولی می‌یابد. بل از سوی خود بومیان نیز مورد سوءظن بسیار قرار خواهد گرفت. در مورد این کار نادیده گرفتن سنت حواریون ممکن نیست، و یک موضوع روشن‌گر برای محقق روش‌های تبلیغ در روزگار رسولان این است که حواریون عموماً، و به خصوص سنت پل، به نظر می‌رسد هیچ‌گاه در کار تبلیغ مسیحیت روشی را که می‌توانسته در نظر اهالی یک ناحیه عجیب و غیرعادی باشد، وقتی که استفاده از روش طبیعی‌تری به همان اندازه مقدور بوده است، برنگزیده‌اند. هیچ چیز به اندازه‌ی این کار برای ایرانیان عجیب و غیرعادی نیست که ببینند یک اروپایی معمولی شیوه‌ی زندگی‌ای را که از فرنگیان انتظار می‌رود، کنار گذارده، و آداب و سنن اهالی ایران را اقتباس کرده است، به ویژه آن که وی احتمالاً

ناچار باشد متناوباً در لباس اروپایی نیز ظاهر شود. اگر او قرار بود در مقام یک مبلغ مسیحیت در میان مسلمانان کار کند، به گمان من می‌باید از میان زندگی به عنوان یک ارمنی و زندگی به صورت یک مسلمان یکی را برگزیند. زندگی به عنوان یک ارمنی نسبت به مسلمان این امتیاز را دارد که نمی‌پندارند وی مذهب خویش را مخفی کرده است. اما زندگی یک ارمنی در شهری مانند یزد عملاً همچون زندگی یک بیگانه در یک شهر خارجی است، و مبلغ مذهبی را نسبت به زندگی به عنوان یک اروپایی در تماس خیلی نزدیک‌تری با مسلمانان قرار نمی‌دهد. با قبول جامه و آداب و رسوم یک ارمنی، از هر طبقه‌ای هم که باشد، فرد به راحتی احترامی را که معمولاً از سوی ایرانیان به فرنگی‌ها گذارده می‌شود، بدون به دست آوردن هیچ جایگزینی از دست می‌دهد، احترامی که با طرق دیگر و معمولی‌تر هم قابل تحصیل نیست. از طرف دیگر، زندگی به عنوان یک مسلمان نیز می‌تواند مشکلات جدی به بار آورد. در شهری که در آن یک محله‌ی فرنگی‌نشین وجود دارد و ساکنانش جامه‌های اروپایی می‌پوشند، چنین کسی به احتمال زیاد ممکن است سربازی محسوب شود که قصد دارد با تعویض یونیفرم خود با دشمن درهم آمیزد. من می‌توانم تصور کنم شرایطی که ممکن است تجربه‌ای از این نوع را پدید آورند، ارزش امتحان کردن داشته باشند، ولی برای کسی که تجربه‌ی چشمگیری از این کشور و تسلط کاملی بر زبان آن ندارد، دست زدن به این کار در جهت تبلیغ مسیحیت دیوانگی خواهد بود.

بنابراین فکر می‌کنم باید این را مسلم بگیریم که نوع زندگی مبلغین مذهبی در ایران در حال حاضر، با اصلاحات و تغییراتی که وقایع آتی و تجارب بیش‌تر چه بسا ایجاب خواهند کرد، به مثابه‌ی روش معمول اروپاییانی که مایلند کار تبلیغ مسیحیت را در این کشور ادامه دهند، می‌باید مورد قبول قرار بگیرد. یکی دو کار هست که در برابر مبلغ مذهبی پیشگام قرار دارند و به نظر

می‌رسد از طریق داشتن یک زندگی خانوادگی عادی اروپایی به آسانی به انجام می‌رسند. اول از همه، او باید آماده باشد در میان مهاجرنشین اروپاییان کار کند. ثانیاً، خوب است که او در شهر از اعتبار و نفوذ کافی برخوردار باشد تا بتواند به هنگام بروز مشکل به نودینان یا پرسشگران کمک کند. ثالثاً، او مایل به ارتباط با مردم بومی از همه‌ی طبقات است، و این کار به احتمال تنها برای مردی که در مقام بس رفیعی نظیر یک صاحب مقام محلی قرار داشته باشد، یا کسی که در مرتبه‌ای به کلی بیرون از طیف بومیان قرار دارد، میسر است.

**ملاقات‌ها، ملاقات‌کنندگان و خدمتکاران.** هر مبلغ مذهبی باید تعداد زیادی ملاقات داشته باشد. لازم نیست تمام دیدارها را جبران کرد، اما به برخی از آن‌ها باید پاسخ گفت. خوب است که تمام دیدارها جبران نشوند، زیرا در غیر این صورت مخفی نگه داشتن هویت پرسشگرانی که به منزل شما می‌آیند، یا مردمی که بسیار فقیرتر از آنند که از شما در خانه‌ی خودشان پذیرایی کنند، دشوار است. عادت مرسوم ایرانی این است که هیچ‌گاه و قبل از هر چیز بدون طلب اجازه به ملاقات کسی نمی‌رود، لیکن با این که این رسم می‌باید نسبت به دیگران به جا آورده شود، بهترین کار این است که روشن کنید خانه‌ی شخصی شما یک دفتر کار است، و فقط هنگامی که ملاقات‌کنندگان به احتمال آدم‌هایی هستند که شما را در محضور قرار می‌دهند، روی رعایت ادب و دادن اطلاع قبلی برای دیدارها اصرار ورزید. دیدار از خانه‌های ایران ارزش بسزایی برای مبلغ مذهبی دارد، زیرا که این دیدارها وی را با زندگی و آداب و رسوم ایرانی آشنا و با بومیان نزدیک‌تر می‌کند، اما این ملاقات‌ها برای آن مبلغ انجیلی که در بین مردها فعالیت می‌کند، ندرتاً بهترین فرصت را برای کار مستقیم تبلیغ فراهم می‌کنند. [در این کار] جار و جنجال، و مزاحمت‌های بسیار زیادی وجود دارد. بهترین وجه کار تبلیغ معمولاً در محل خود فرد انجام می‌شود؛ و در یزد من پرسشگران و ملاقات‌کنندگانی را

می‌شناختم که از ساعت شش صبح شروع به آمدن می‌کردند، و این کار تقریباً بدون وقفه تا ساعت ده شب ادامه داشت؛ اما من در آن زمان با کار آموزشی مرتبط بودم، و با این که کار من تنها نظارت بود، ولی موجب اعلام حضور من در شهر در سطحی بسیار گسترده شد. بنابراین یکی از چیزهای بسیار ضروری برای مبلغ انجیلی در جایی چون یزد نظم کامل و شایسته در کارهای خانه است. همه چیز باید مثل ساعت دقیق و منظم باشد. تقریباً از هر ملاقات کننده باید مانند یک مهمان عادی صمیمی پذیرایی کرد، و در صورتی که لوازم پذیرایی تا حدی ناکافی باشد، یا توجه مهمان یا توجه مبلغ از گفت‌وگو دور خواهد شد. مبلغ در یک چنین جایگاهی باید توجه دقیقی به تعداد و نوع فنجان‌های چای و چیق‌ها داشته باشد. یک گروه از مهمانان، بدون هیچ اطلاع قبلی به خدمتکار، می‌باید به طرزی شایسته با قلیان‌های نقره‌ای و فنجان‌های سه‌تایی کوچک چای کاملاً داغ، که با فاصله‌ی هر ده دقیقه یک بار باید تجدید شوند، مورد پذیرایی قرار گیرند. مهمان گروه دیگر باید با یک فنجان اروپایی چای که در حدود سه برابر استکان‌های ایرانی گنجایش دارد، و یک قوطی سیگار، پذیرایی شود، به طوری که وی و میزبانش بتوانند تا پایان جلسه بدون توقف صحبت کنند. برای مهمان گروه سوم، که آمدن خود را قبلاً اطلاع داده است، باید از پیش مقدمات حضورش آماده باشد، و با شربت خنک پذیرایی شود. از طرف دیگر، لازم است به فراخور مقام مهمان در این باره تصمیم گرفت که آیا همزمان مبلغ هم باید با چای مورد پذیرایی قرار گیرد یا خیر. انجام همه‌ی این کارها به خدمتکارانی که کاملاً به دقت آموزش دیده‌اند، احتیاج دارد، و هر بی‌توجهی به جزئیات ممکن است فضایی را به وجود بیاورد که کار تعلیم را به غایت دشوار کند. به علاوه، خدمتکاران باید بدانند چه کسی را به اتاق اختصاصی هدایت کنند، و چه کسی می‌تواند به جمع دیگر مهمانان ملحق شود. این‌ها فقط برخی از نکات جزئی هستند که به رغم ناچیزی، به واقع اهمیت دارند. نکات بعدی آشکارا مهم‌ترند. خدمتکاران باید

افرادی باشند که بتوانند به هنگام مواجه با آدم‌هایی که پا را از گلیم خود فراتر می‌گذارند، با قاطعیت عمل کنند، و در همان حال افرادی کاملاً مؤدب و باتربیت باشند. خدمتکاران خانه‌ی یک مسیحی لازم است خوش خلق باشند؛ و برای این که این حالت، در خانه‌ای که کار رئیس آن دیدارهای غیرمنتظره است، ایجاد شود، آن‌ها باید به خوبی و بدون آن که تحت فشار کار زیاد قرار بگیرند، مشغول نگه داشته شوند. آن‌ها باید رویه‌ای یکدست و نظام‌مند را فرا گیرند و بر آن اساس با گدایان بی‌شماری که هر روز به در خانه‌ی شما می‌آیند، رفتار کنند. آن‌ها باید تا آن جا که ممکن است، تمامی کارهای مربوط به امر تبلیغ را صادقانه انجام دهند. اجرت آن‌ها باید به اندازه‌ای باشد که حداکثر درستکاری و رضایت ممکن را در پی بیاورد، و در عین حال بازار را هم خراب نکند، و ناعادلانه هم نباشد. نیازی نیست مطالب بیش‌تری درباره‌ی این موضوعات گفت؛ تا این جا برای روشن کردن این که مسئله‌ی اداره‌ی امور خانه یک مسئله‌ی فوق‌العاده دشوار است، به مقدار کافی گفته شده است، به‌خصوص که همه‌ی خدمتکاران، جز یک نفر که تا صبح می‌ماند، شب را در خانه‌های خودشان که با منزل شما فاصله دارد، می‌گذرانند؛ و عموماً انتظار دارند که برای نهار به خانه‌ی خودشان بروند. به نظر شخص من از آن جا که خانه‌ی مبلغ انجیلی تقریباً محل کشیشی اوست، اگر وی فکر کند که حق دارد زمان زیادی را صرف اداره‌ی امور آن کند، و این کار را درست به اندازه‌ی کار تعلیم پرسشگران جزو کار تبلیغ به حساب آورد، این کار وی می‌تواند قابل اغماض باشد. اگر مبلغ مذهبی تصمیم دارد به هر آن چه که در این مورد احتمالاً رضایت‌بخش است، دست یابد، یقیناً به مرحله‌ی بالایی از ایمان نیاز خواهد داشت، و باید به خوبی در جهت انجام نیایش و عبادات کاملاً صادقانه بکوشد.<sup>۶۵</sup>

<sup>۶۵</sup> جای تأمل است که مبلغین مسیحی در ترویج و تبلیغ مسیحیت در ایران تا چه اندازه

**ساعات ملاقات‌ها.** مشکل دیگر در دیدار پرسشگران در خانه ترتیب دادن ساعات ملاقات است. مبلغین، گاه به واسطه‌ی عدم همنشینی کافی با اروپاییان در سرگرمی‌های معمول این مهاجرنشین مورد ملامت قرار می‌گیرند، لیکن یک معضل بزرگ در این باره وجود دارد. در شرق طبیعتاً ساعاتی را که شما برای کار در نظر می‌گیرید، اوقاتی است که پیشه‌وران یا دکان‌داران محلی سر کار خود نیستند. در صورتی که مبلغ انجیلی در چنین ساعاتی کم‌تر در خانه باشد، آن گاه ایرانیان پرکارتر او را دور از دسترس به حساب می‌آورند، و پرسشگرانش در زمره‌ی کسانی درمی‌آیند که به دلایل مختلف کار بسیار کمی برای انجام دارند. لزومی به پرداختن به مشکلاتی که ممکن است به دنبال آن پیش بیایند، نیست.

**کارهای خیریه.** ما تاکنون فقط درباره‌ی روش‌های مستقیم تبلیغ انجیل در کار مبلغ مذهبی صحبت کرده‌ایم؛ ولی تقریباً همه‌ی مبلغین مذهبی با کارهای خیریه نیز مرتب‌تند. این تلاش‌های نیکوکارانه و نوع‌دوستانه صرفاً به عنوان وسیله‌ای برای رسیدن به هدف به عهده گرفته نمی‌شوند. در اکثر موارد آن‌ها از سوی مبلغین مذهبی به خودی خود به مثابه‌ی یک هدف تلقی می‌شوند، و به طور کلی این امور مسائلی هستند که نمی‌توانند انجام نشده به حال خود رها شوند. اطبای مبلغ به شما خواهند گفت که شفا دادن مریضان و تعلیم انجیل طریقه‌ی همیشگی آن‌هاست؛ اما من تصور می‌کنم ما می‌توانیم بسیار فراتر رفته و بگوییم که معرفی و عرضه‌ی انجیل بدون مراقبت متناسب و کافی از روح و جسم آن‌هایی که ما را احاطه کرده‌اند، محال است. زیرا که انجیل پیام نجات دهنده‌ی ما عیسی مسیح است، و هر پیامی که بدون چنان

---

ظریف، و با چه دقتی به لحاظ جامعه‌شناسی و روان‌شناسی بر روی تغییر دین مردم کار می‌کرده‌اند. (ن)

مراقبت‌هایی ابلاغ شده باشد، در نمایاندن نگرش عیسی مسیح به تمامی ناکام خواهد ماند. من تردید دارم که کسی این جنبه از کار را مورد سؤال قرار دهد، اما موقعی که به بحث در این باره می‌پردازیم که چه مقدار کار خیریه واقعاً ضروری است، با یک مسئله‌ی دشوار روبه‌رو می‌شویم. در موضوعاتی از این دست اتخاذ تصمیم می‌باید نه تنها بر احتیاجات مردمی که مبلغین مذهبی با آن‌ها در ارتباطند، بل بر خصوصیات نهاد کلیسا یا شورای مسیحیانی که از آنان پشتیبانی می‌کنند، و قدرت مادی و به همان نسبت دینی‌شان مبلغین را به کار در حوزه‌ی تبلیغ برگماشته نیز مبتنی باشد. تفاوت زیادی وجود دارد میان شرایط آن گروهی که از سوی یک هیئت بسیار کوچک از مسیحیان سخت‌کوش و پرحرارت فرستاده می‌شوند، هیئتی که بزرگ‌ترین دشواری را در تدارک امکانات مالی برای پشتیبانی‌های خود دارد، با آن گروهی که از طرف یک کلیسای مسیحی بی‌نهایت متمول و متمکن گسیل می‌گردند.

**توقعات بومیان.** مبلغین امروزی که از سوی انجمن تبلیغی کلیسا فرستاده می‌شوند، از شرایط گروه اول گذر کرده‌اند، اما نمی‌توان گفت که تماماً جزو گروه دوم درآمده‌اند. آن‌ها به وسیله‌ی بخش عمده‌ای از مردم مورد حمایت قرار می‌گیرند، ولی کسانی که بیش‌ترین کمک را می‌دهند، معمولاً افرادی هستند که در مورد پول‌های‌شان کم‌ترین انعطاف‌پذیری را دارند. آن‌ها در کشورهایی که بدان جا می‌روند، مورد بیش‌ترین لطف و احترام مقامات رسمی بریتانیایی قرار می‌گیرند، و از سوی هموطنان‌شان به عنوان نمایندگان مذهب انگلستان استقبال می‌شوند. طبیعتاً توقع مردم محلی برای دریافت کمک از آنان، از آن چه که به واقع قادر به دادن آن هستند، فراتر می‌رود، و هنگامی که آن‌ها مجبورند به عنوان نمایندگان عیسی مسیح و به عنوان نمایندگان کسانی که آن‌ها را فرستاده‌اند تصمیم بگیرند برای مردمی که سرپرستی‌شان را بر عهده‌گرفته‌اند، موظف به انجام چه کارهایی هستند، مشکل مضاعف



می‌شود. طبعاً، و من فکر می‌کنم به حق، آن‌ها چشمان‌شان را کاملاً بر خواسته‌ها و انتظارات و طرز تلقی بومیان نمی‌بندند. لیکن، متأسفانه، ایرانی‌ها فکر می‌کنند که هیچ مشکلی در هیچ موردی نباید وجود داشته باشد. یک بومی متوسط‌الحال نمی‌تواند این فکر را از سرش خارج کند که ما از طرف حکومت، یا، اگر نه، از سوی کل ملتی که تحت مراجع مذهبی آن حکومت قرار دارند، فرستاده شده‌ایم. آن‌هایی که چیزی از اندیشه و احساس انگلیسی می‌دانند، واقفند که هیئت‌های مبلغین مذهبی خارجی هم اکنون مورد علاقه و احترام عمیق عموم مردم انگلستان قرار دارند، و بسیاری از یزدی‌ها به صورتی مبهم تصور می‌کنند که در کشور ما تعلیم و تربیت، خدمات طبی، و مراقبت از سالمندان، صرف نظر از طبقه، برای همه رایگان است، و ما به عنوان مسیحی همگی مشتاقیم تا این نظام را تا آن جا که می‌توانیم در میان ملت‌های دیگر نیز گسترش دهیم. البته دیدگاه‌هایی چون این متغیرند، اما با اندکی تأمل می‌توان دریافت در کشوری که نیاز به مدرسه، مریضخانه، و گاه یاری و اعانه بسیار واقعی است، و جایی که مردم محلی آماده‌اند تا چنان مهملاتی درباره‌ی اروپاییان، نظیر آن چه ذکر شد را باور کنند، اگر مبلغ مذهبی مسئولیت و وظیفه‌ی سفیدپوستان را در حدی گسترده بر عهده نگیرد، نفوذ و تأثیری را که ممکن است پروردگار به او اعطا کرده باشد، احتمالاً از دست خواهد داد. در نتیجه فکر می‌کنم ما می‌توانیم بگوییم که کارهای خیریه مبلغان مذهبی در ایران نباید فقط به عنوان وسیله‌ای برای تبلیغ انجیل در نظر گرفته شود، هرچند که این امر قسمتی از کار تبلیغ است که اهمیت آن می‌باید تا حد زیادی روشن گردد. در وهله‌ی اول این یک نیاز معنوی است که به واسطه‌ی سه چیز به وجود آمده است، تمول نسبی مسیحیانی که مبلغین مذهبی را اعزام می‌کنند، فقر نسبی بومیانی که آماده‌ی دریافت کمک و اعانه‌اند، و مشیت آشکار خداوند قادر متعال.

**یاری و اعانه.** کار خیریه در یزد سه نوع است؛ کار طبی، کار مدرسه، و کمک به فقرا. مورد اخیر البته مورد تصدیق یا حمایت انجمن تبلیغی کلیسا نیست. بحث تفصیلی درباره‌ی هر یک از این سه حوزه‌ی کار، خارج از چارچوب این کتاب است. تمام آن چه که من در حال حاضر مایلم به شرح آن پردازم راهی است که به نظر می‌رسد مبلغین از طریق آن ذهن ایرانیان را تحت تأثیر قرار دهند، و آنان را به شرکت در فعالیت‌های عمومی هیئت مبلغین مذهبی وامی‌دارند.

**کمک به فقرا.** به دلیل وجود تفاوت بنیادین بین شرایط مبلغ مذهبی و پشتیبانانش از یک سو، و افرادی از یک بخش خاص مردم بومی از سوی دیگر، از میان آن سه کار کمک به فقرا به طور قطع ضروری‌ترین مسئله به شمار می‌رود. اما از نقطه نظر یک مبلغ انجیلی این کار عملاً غیرمستقیم‌ترین کار ثمربخش است؛ از این رو ما در یزد برای این منظور هرگز از هیچ بودجه‌ای استفاده نکرده‌ایم و علی‌الخصوص برای این کار تقاضای دریافت کمک مالی نکرده‌ایم، و چنین پولی تقریباً به طور کامل از [طریق کمک‌های] اروپاییان مقیم ایران جمع‌آوری می‌شد. در ایران فقر بسیار وحشتناک و شدیدی وجود دارد که شفقت مردم محلی را برنمی‌انگیزاند. در یزد، مخصوصاً در اواخر دوران اقامت ما در شهر، اوضاع و احوال بسیار بدی حاکم بود. یزد حقیقتاً یک شهر صنعتی است، و بیش از نیمی از غلات مورد نیاز آن از بیرون، و عمدتاً از ناحیه‌ی شیراز وارد می‌شود. اکثر مردم یزد به بافت پارچه‌های ابریشم مشغولند. در منطقه‌ی یزد کرم ابریشم پرورش می‌دهند، اما خشکسالی‌های شدید تداوم حیات این منبع درآمد را بسیار نامطمئن ساخته است، و پس از وقوع قحطی عظیمی که چند سال قبل اتفاق افتاد، درختان [توت] کافی برای ادامه‌ی حیات این کسب و کار باقی نماند. از آن پس پيله‌های کرم ابریشم را از رشت وارد کردند، و این شیوه موجب رضایت بیش‌تر مردم شده بود تا این

اواخر که صدور پيله‌های کرم ابریشم رشت به فرانسه و ایتالیا تغییر مسیر یافت. نتیجه‌ی طبیعی این امر بروز فقری گسترده در یزد بود، که بیش از همه گریبان یهودیان بی‌بضاعت را گرفت، یهودیان تنگدستی که از زمان آن قحطی عظیم هیچ نوع دستگاه نساجی نداشتند، ولی زندگی خودشان را وقف تابیدن و رسیدن ابریشم کرده بودند. از طرف دیگر، بعد از برخوردهای با بابی‌ها در سال ۱۹۰۳، می‌باید کاری برای شمار زیادی از زنان بیوه و کودکان یتیم انجام می‌شد. در این راه اروپاییان به هیچ وجه دست تنها نبودند، زیرا که رنج‌دیدگان هم از سوی تجار بابی و هم از سوی تعداد زیادی از پارسیان مورد کمک قرار گرفتند. پارسیان عموماً در مراقبت از فقرای کیش خود بسیار خوب عمل می‌کنند، اما مسلمانان در پول دادن به مسکینان آن چنان بی‌برنامه‌اند که ترحم‌شان بیش‌تر موجب فقر است تا از بین بردن آن. دستگیری از فقرا هرچند که علی‌القاعده طریق مستقیمی برای جلب نودینان نیست، ولی به واسطه‌ی صرفه‌جویی در وقتِ گران‌بها کمک شایانی برای تبلیغ انجیل است. این کار پیش از آن که بتواند شمار پرسشگران سائل را سازماندهی کند که، اگر نگوئیم هیچ، علاقه‌ی بسیار کمی به پیام انجیل دارند، چندان وسیع است که به طور جدی مانع انجام کارهای با اهمیت‌تر می‌شود. شیوه‌ی به مراتب بهتر و آسان‌تر این که این دو مسئله هر چه بیش‌تر از هم جدا نگه داشته شوند، و بتوانید به یک مرد بگویید، «اگر می‌خواهی با من انجیل بخوانی، خوب است و خیر، اما اگر کمک مادی می‌خواهی، پس باید فلان کار و بهمان کار را انجام دهی». این امر لزوماً بدان معنا نیست مردی که مورد کمک قرار می‌گیرد، هیچ فرصتی برای شنیدن انجیل به دست نمی‌آورد. یهودیان، که همه با هم می‌آمدند، همیشه عادت داشتند تا میرزای من فصلی از انجیل را برای‌شان بخواند، و هر مردی که نشان می‌داد به راستی به عنوان یک پرسشگر واقعی آمده است، بعد از این که وضعیتش مورد تحقیق و کمک قرار می‌گرفت،

کاملاً مورد استقبال واقع می‌شد. اما کار تلاش برای به دست آوردن یک قرآن از طریق هدر دادن ساعت‌ها از وقت مبلغ مذهبی عملاً مایوس کننده بود.

**خطر سوء تعبیر.** افزون بر این من فکر می‌کنم که جدا کردن کار کمک به فقرا تا حد ممکن از کار پرسشگران به امر تشریح دیدگاه ما از کلیسای مسیحیت برای بومیان کمک می‌کند. دادن یک چنان توضیحاتی بدون شک ضروری است. در خلال یک قحطی شدید در کرمان، بیش از دویست تن از مسلمانان آبرومند، که عمدتاً دکان‌دار بودند، در داخل حیاط قنسولگری [انگلستان] تجمع کردند، و خواهان آن شدند که در زیر بیرق بریتانیا مورد حمایت قرار گیرند. در آن موقع سرگرد فیلوت<sup>66</sup> قنسول بود، و آن‌ها برای او توضیح دادند که بهای نان آن چنان کمرشکن شده که آن‌ها بیش از آن نمی‌توانند تحت حکومت حکام ایرانی زندگی کنند. رهبر آنان یک سید بود. سرگرد فیلوت کوشید توضیح دهد که، هرچند او کاملاً با آن‌ها همدردی می‌کند، اما هیچ کاری جز کمک مالی نمی‌تواند برای‌شان انجام دهد. او یکصد قرآن به آنان تقدیم کرد، اما آن‌ها به وی پاسخ دادند که برای گدایی نیامده‌اند. اندکی بعد آن‌ها گفتند که اگر فقط بتوانند مقداری نان ارزان به دست آورند، کاملاً آماده‌اند تا مسیحی شوند. عاقبت تمام این ماجرا آن بود که قنسول به صورت غیررسمی به دیدار حاکم [شهر] رفت، و او را واداشت تا قول دهد که طی ده روز نرخ نان را با کاهش تدریجی قیمت آن به بهایی کمابیش معمولی برساند. به گمان من به آسانی می‌توان دریافت کسانی که به هنگام قحطی نزد یک قنسول می‌روند و تقاضا می‌کنند به عنوان مسیحی پذیرفته شوند تا قادر باشند نانی به بهایی مناسب بخرند، فکر می‌کنند که فشار قنسولی بر حاکم اوضاع را به سود آن‌ها درخواهد آورد، و اگر شرایط مبلغ مذهبی را که وظیفه‌ی اصلی‌ش دیدن پرسشگران است، ناگزیر سازد تا از وجوه ویژه‌ی کمک

<sup>66</sup> Phillot

به فقرا، بدون جدا کردن دقیق این دو شاخه از کار استفاده کند، آن افراد بی‌شک ممکن است دچار تصور کاملاً غلطی از آن چه که در جریان است، بشوند. حتی کمک گه گاه به پرسشگران خیلی فقیر از جیب خود فرد هم احتمال دارد به برداشت غلط و سوءاستفاده‌ی جدی منجر شود. مردان مکرراً نزد شما خواهند آمد و تقاضای کمک خواهند کرد، برای این که قادر شوند کسب و کار معمول‌شان را ترک کنند و به تعلیم شما گوش دهند. من، شخصاً فکر می‌کنم در مواقعی که مردمی فقیر از راه دور آمده‌اند و مطمئناً علاقه‌مندند، یعنی جایی که کاری از این نوع می‌باید صورت گیرد، مرد در صورت امکان باید برای پولی که می‌گیرد، به کار واداشته شود؛ لیکن به آسانی می‌توان دید که میدان دادن به توقعات این افراد تا چه اندازه خطرناک خواهد بود، و چه قدر آسان ممکن است مردم بومی دچار این تصور شوند که پرسش کردن، و از آن بیش‌تر مسیحیت، آن‌ها را مستحق دریافت دستمزد کرده است. نتیجتاً، حتی اگر نتوان اثبات کرد که یک صرفه‌جویی عملی در وقت از طریق ایجاد یک نظام مشخص برای کمک به فقرا محقق می‌شود، باز هم نکات بسیاری در مورد این کار برای گفتن باقی خواهد ماند.

**نظام اعانه و دیدگاه ایرانی نسبت به اعانه.** اداره‌ی کار کمک به فقرا بر اساس یک ساختار نسبتاً صحیح و کارآمد در شهری همچون یزد نیازمند اتکای بسیار بر اطلاعات محلی، و نیز میزان مشخصی رفتار آمرانه است. هر خوراک یا لباسی که داده می‌شود، باید در نوعی باشد که فقط فقیرترین افراد حاضر به قبول آن باشند، چون در غیر این صورت تعداد داوطلبان دریافت کمک به قدری زیاد می‌شود که حتی با خشونت‌آمیزترین شکل برخورد هم نمی‌توان از پس آن‌ها برآمد. این ملاحظات دو چیز را روشن خواهند کرد؛ اول از همه به سهولت مشخص خواهد شد که راه بسیار آسان‌تر، ارائه‌ی کمک‌های منظم به اعضای یک اقلیت بومی که کمابیش ستم‌دیده‌اند، همچون یهودی‌ها

و بابی‌ها است؛ زیرا هرچند برخی اشتباهات در ارتباط با این مردم پیش خواهد آمد، اما با این وجود، آن‌ها بسیار کم‌تر آزرده و خشمگین می‌شوند، و بسیار کم‌تر جلوی موفقیت کل این تلاش را می‌گیرند. ثانیاً، آشکار خواهد بود که چنین کمکی موجب قدردانی چندانی از سوی دریافت‌کنندگان آن نخواهد شد. آن واقعیت تحقیق و بررسی این دیدگاه را در ذهن ایرانی‌ها پدید می‌آورد که صدقات برخلاف میل باطنی و با اکراه داده می‌شوند. همچنین رسیدگی به یکصد زن در حال جیغ و فریاد، در یک محوطه‌ی کوچک، بدون کاربرد میزان مشخصی از آن چه رفتاری خشن به نظر می‌رسد، غیرممکن است، و گذشته از تمام این‌ها، در بیشتر موارد کمک‌های داده شده به اندازه‌ای که خود ما علاقه‌مندیم باشند، نیستند. افزون بر این، اکثر مردمی که کمک‌ها را دریافت می‌کنند گمان می‌برند که ما صرفاً بخش کوچکی از کمک‌های زیادی را به همین منظور از خارج برای‌مان فرستاده شده، توزیع می‌کنیم؛ و یهودیان، که تقریباً یکصد خانوار آن‌ها در یزد در زمستان گذشته مورد کمک قرار گرفتند، بر این باور بودند که تمام کمک‌های داده شده به آن‌ها از طرف همکیشان‌شان در اروپا بوده است. بابی‌ها البته با نگاهی نسبتاً متفاوت به موضوع می‌نگریستند، اما مردمی که به *ثواب*، به صورتی که ایرانیان بدان معتقدند، باور دارند، پیوسته احساس می‌کنند هر چیزی که بدان‌ها داده می‌شود به معنای یک ثواب برای آن‌ها و دو ثواب برای کمک‌دهنده است. در همین حال ایرانیانی که به مسیحیت علاقه دارند، و کسانی که خودشان داوطلب کمک به فقرا نیستند، کار زیادی برای انجام دادن در این ساختار نسبت به آن‌هایی که عمیقاً با آن مرتبطند، می‌بینند. آن‌ها غالباً درک می‌کنند که تمایل به قبول مشکلات و زحمات برای کم کردن تنگدستی، و بی‌پروایی مطلق که با آن ما بسیاری از لعن و نفرین‌های موقع انجام کارمان را همچون دعای خیر به جان می‌خریم، از آرمانی کاملاً متفاوت با آن چه در اسلام پذیرفته شده، حکایت دارد؛ و این که آیا آن‌ها آماده‌ی تأیید و پذیرش آن هستند یا خیر، و هر

چیزی که بخش ذاتی تفاوت بنیادین میان اسلام و مسیحیت را نشان دهد، در نهایت باید مساعدتی عظیم برای کار تبلیغ مسیحیت باشد.

**کار مدرسه.** کار مدرسه در یزد از سوی گروهی اندک مورد توجه و قدردانی فراوان قرار دارد، اما این کار به معنای وجود یک اصطکاک و برخورد دائمی است. کل طبقه‌ی روحانیون مسلمان به صورتی یکپارچه به شدت با آن مخالفند.<sup>۶۷</sup> به طرز شگفت‌آورتری کار مدرسه بزرگ‌ترین مخالفت را از سوی بخشی کوچک اما نه فاقد اهمیت از پارسیان برانگیخته است. پارسیان مردم پیچیده‌ای هستند. زیرا هرچند که آنان مردمی راسخ، باهوش، ممسک، سخت‌کوش، قدردان، و بالنسبه درستکارند، ولی به نظر می‌رسد مایلند مواردی کافی از طبع بشری فوق‌العاده ناخوشایند را برای کنترل جدی روند ترقی طبیعی‌شان در اجتماع خود پدید آورند. من شخصاً معتقدم که این امر ناشی از رواج مسلک لادریه<sup>۶۸</sup> در میان آنهاست، لیکن، با وجود این که این فلسفه‌ی فکری می‌تواند وجود داشته باشد، اما نتیجه این است که جامعه‌ی اقلیت زرتشتی یزد به واسطه‌ی دسایس داخلی همیشه در بدبختی به سر می‌برد. من فکر نمی‌کنم که مخالفت زرتشتیان با مدرسه‌ی من به دلایل مذهبی باشد، زیرا دستورها، که روحانیون زرتشتی هستند، همواره رفتاری بسیار دوستانه دارند. من همیشه این مخالفت را بیش‌تر معلول آن توطئه‌های داخلی دانسته‌ام.

<sup>۶۷</sup> مخالفت روحانیون مسلمان با کار مدرسه و راه اندازی آن احتمالاً به دلیل فعالیت‌های تبشیری و ترویج مسیحیت در میان کودکان مسلمان بوده است، چنان که مؤلف خود در ادامه در این باره به صراحت می‌گوید «کار مدرسه‌ی ما در یزد از هر نظر به تمامی یک مرکز فعالیت مؤثر برای تبلیغ انجیل بود [...] کار مدرسه ثابت کرد که یکی از مؤثرترین شیوه‌های کار تبلیغ مسیحیت در یزد است.» (ن)

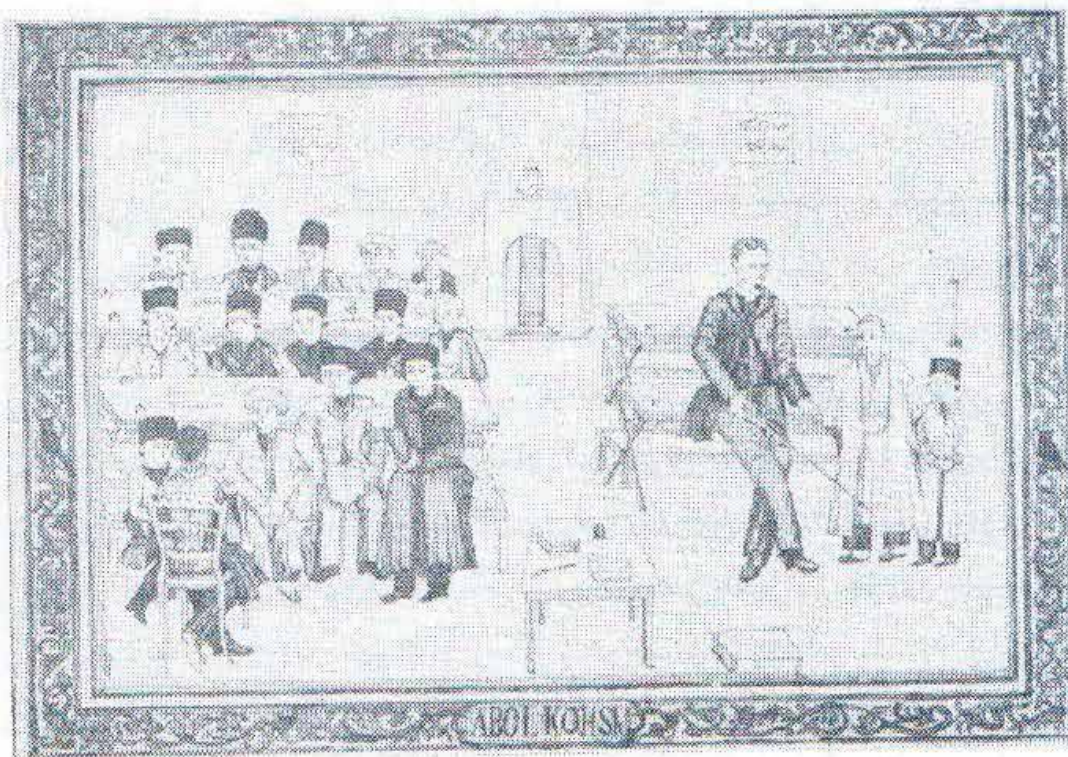
<sup>۶۸</sup> Agnosticism

## مدرسه‌های ایران

نیاز به کار مدرسه. من کار مدرسه را در ابتدا به خاطر تقاضای صریح مردم محلی بر عهده گرفتم، و پسرها عمدتاً، اما نه تماماً، از طبقات بالای جامعه به مدرسه می‌آمدند. شروع به کار مدرسه در شهری چون یزد، مگر زیر فشار مردم محلی، دشوار، و به طرز کاملاً تردید برانگیزی معقول می‌بود، و وقتی که فشار کار روی دوش یک نفر قرار دارد، ادامه‌ی کار بسیار سخت است. نه فقط مخالفت‌هایی از سوی چنان گروه‌هایی همان طور که ذکرشان رفت، همچنان وجود دارد، بل تنها با صرف حداکثر زحمت است که می‌توان مساعدت فرد بومی قابل و متبحر را به دست آورد. اگر مشارکت فرد محلی تأمین نشود، مبلغ مذهبی که ناگزیر از کار با پرسشگران است، در یافتن وقت حتی برای برگزاری کلاس‌های کوتاه‌مدت نیز مشکل خواهد داشت. کلاس‌های کوتاه‌مدت در شرایط خاص ممکن است بهترین کار باشند، ولی در شهری همچون یزد این نوع کلاس‌ها نمی‌توانند تمام نیازهای آموزشی را برآورده کنند. در ایران در اکثر موارد پسرها را در وهله‌ی نخست برای آموختن زبان انگلیسی نزد شما می‌آورند، اما این تقاضا برای یادگیری زبان انگلیسی تنها نیاز موجود نیست، و تنها احتیاجی هم نیست که ایرانیان آن را درک می‌کنند. ایرانیان به کرات به شما خواهند گفت که پسران‌شان را برای آموزش در عالی‌ترین سطوح نزد شما می‌آورند؛ لیکن ما در یزد روالی را وضع کردیم که بر اساس آن فقط پسرانی را که آرزو داشتند انگلیسی بیاموزند، می‌پذیرفتیم، و آن‌هایی را که والدین‌شان می‌توانستند ثابت کنند دانش زبان انگلیسی احتمالاً از جهاتی مورد استفاده‌ی پسران‌شان خواهد بود. پسرچه‌های فقیر به گمان این که قرار است شهر به دست اروپاییان اشغال شود، و همه‌ی آن‌هایی که زبان انگلیسی آموخته‌اند یک شغل نان و آبدار در یزد به دست خواهند آورد، مکرراً نزد شما می‌آیند. تنها کاری که در چنین شرایطی باید انجام داد، توضیح مسائل جاری مطابق با واقع امر است، و سپس باید بر پرداخت پول تمام کتاب‌ها، و همچنین پرداخت حق‌التدریس شش ماه، قبل از شروع کلاس تأکید شود. جر و بحث اولیه



معمولاً کمایش بی نتیجه بود، اما ادامه‌ی آن با یک مباحثه‌ی ثانوی همیشه به نتیجه‌ی مطلوب می‌رسید. اگر مشخص می‌شد که یک پسر فقیر ممکن است از قبیل دانستن زبان انگلیسی به جایی برسد، حق‌التدریس‌ها همیشه بخشوده می‌شدند، و در برخی موارد کتاب‌ها را نیز در اختیار بچه‌ها می‌گذارديم.



مدرسه

این نقاشی هنگامی ترسیم شد که مدرسه کاملاً کوچک بود. شخصی که در سمت چپ روی صندلی نشسته، مساک، اولین آموزگار ارمنی مدرسه‌ام است. من در سمت راست تصویر به میز تکیه داده‌ام و چیزی که در دست دارم یک چوب اشاره است و نه ترکه‌ای برای تنبیه شاگردان. در مقابل من دیواری هست و روی آن چیزی آویخته است که من با چوب مورد نظر به آن اشاره می‌کردم. شاید لازم باشد اشاره کنم که بخاری مربع‌شکل انتهای اتاق که به صورتی برجسته روی دیوار ساخته شده، شکل عادی بخاری‌ها نیست؛ بخاری‌ها معمولاً در درون دیوار تعبیه می‌شوند. همه‌ی پسرهای ترسیم شده در این نقاشی مسلمانند.

حق‌التدریس‌ها. حق‌التدریس‌های معمولی بسیار اندک بودند، اما شهریه‌ی  
نیمی از سال می‌باید در همان ابتدای کار پرداخت می‌شد. تعلیماتی که داده  
می‌شد شامل موضوعات مربوط به ایران، علم حساب، زبان انگلیسی، و  
جغرافیای مقدماتی بود. کتاب مقدس، در صبح و شب، به فارسی خوانده  
می‌شد، و انتظار می‌رفت که پسرها هنگام قرائت کتاب مقدس و دعاها حاضر  
باشند. در روزهای آخر اداره‌ی کل امور روزمره به محلی‌ها واگذار شده بود،  
ولی من تا جایی که سایر اشتغالاتم اجازه می‌داد، نه فقط به امر نظارت، بل به  
کلاس‌های مکالمه هم توجه داشتم. طبیعتاً بین کارایی و بازدهی مدرسه در  
زمان‌های مختلف تفاوت زیادی وجود داشت. در ابتدا کار با سختی بی‌اندازه‌ای  
همراه بود. به گونه‌ای که به هیچ وجه نمی‌توانست ادامه یابد، و تنها کاری که  
می‌توانستم انجام دهم، در حد ناتوان‌ترین شخص بود. در پایان، به خاطر کار  
عالی دستیاران ارمنی من، و مهربان، میرزای پارسی‌ام، نتایج کار فوق‌العاده بود.  
در کل، من فکر می‌کنم می‌توانم بگویم اعتماد و اطمینانی که بومیان به نظام  
مدرسه پیدا کردند، از آن چه که می‌توانستم انتظار داشته باشم، بیش‌تر بود، و  
در بسیاری از مسائل هم پسران و هم والدین شکیبایی فراوانی از خود نشان  
دادند.

**حق‌شناسی و دستیاران بومی.** از نظر حق‌شناسی و قدردانی آن‌ها نشان  
دادند که انسان‌های فهیمی هستند، ولی قدردانی‌ای که از طرف آن دسته از  
شاگردانی که در هر زمانی سر وقت در مدرسه حاضر بودند، و والدین‌شان، به  
من ابراز شد، فوق‌العاده بود. خود بچه‌ها، هم پارسی و هم مسلمان، در کل  
باهوش و درس‌خوان بودند. هرچند که من، زمانی که ناچار نبودم خودم  
مسئولیت کارهای روزمره‌ی آموزگاری را بر عهده داشته باشم، موفقیت به  
مراتب بیش‌تری در خصوص آن‌ها به دست آوردم. شاید این امر تا حدی ناشی  
از این مسئله باشد که من فرد مناسبی برای چنان کاری نبودم، لیکن احساس

می‌کنم در اکثر موارد کار مدرسه‌ی ابتدایی عرصه‌ی چندان مناسبی برای فعالیت مبلغان مذهبی اروپایی در ایران نیست. ممکن است برای یک مبلغ انجیلی که هنوز زبانش کامل نشده، هیچ ضرری وجود نداشته باشد که بیش‌تر وقتش را به این کار اختصاص دهد؛ اما، با در نظر گرفتن ارزش فراوان کار از نقطه نظر معنوی، هیچ مشکلی در تهیه‌ی بودجه، برای استخدام دستیاران بومی بسیار، در جایی که مبلغ مذهبی اروپایی خود را در جایگاه سازمان‌دهی و نظارت بر کار مدرسه‌ی پسران بومی می‌یابد، نباید وجود داشته باشد. این مطالب در مورد مدرسه‌ی دختران مصداق ندارد، زیرا معلمان بومی باصلاحیت و به معنای واقعی کلمه شایسته را با سختی بسیار می‌توان پیدا کرد. احساس من این است که اگر بخش عمده‌ای از وقت مبلغ مذهبی کاملاً صاحب صلاحیت، به کار مدرسه اختصاص نیابد، نه فقط به طور مفیدتری می‌توانند به خدمت گرفته شود، بل تحت سرپرستی یک اروپایی بسیاری از کارهای علمی مدرسه به نحو بهتری از سوی بومیان انجام خواهد شد، و عدم اجبار مبلغ مذهبی به تعلیم دروس معمولی پسران به جای این که مانعی در راه تأثیرگذاری وی بر روی آن‌ها باشد، می‌تواند تأثیر او بر آن‌ها را افزایش دهد. به هر حال، تفکیک چیزی که می‌تواند به عنوان یک اصل کلی در ایران تلقی شود از آن چه که حقیقت شرایط خاص ما در یزد بود، بسیار دشوار است. من قبلاً اشاره کرده‌ام که خودم را فرد خیلی مناسبی برای کار معمول مدرسه نمی‌دانم.

**تعلیم مذهبی.** در مدرسه‌ی پسران در یزد رسم کار ما در اوایل این بود که هیچ گاه طفلی را نمی‌پذیرفتیم، مگر این که قبلاً با پدرش ملاقات شده، و او به تمام و کمال دریافته بود که فرزندش تا چه میزان تعالیم دینی خواهد دید. من خود متعهد می‌شدم که هیچ چیز از سنت مسیحیت جدا از آن چه در کلام *الله* آمده، به پسرچه‌ها تعلیم ندهیم، و کلام *الله* اصطلاحی است که مشخص است کتاب مقدس مسیحیان را نیز به طور کامل دربرمی‌گیرد، و این

## سومین فصل

یعنی کلام خداوند در انجیل مورد قبول مسلمانان است. در نگاه اول ممکن است به نظر برسد که ملاقات با پدر بچه صرفاً یک جر و بحث بوده است، اما در رابطه با مسلمانان نباید فراموش شود که آن پدر از چیزی نظیر کلیسای کاتولیک<sup>69</sup> که هم رقابت سیاسی و هم کشمکش مذهبی آن در اسلام موج می‌زند، هراس دارد، و این که او چیز بسیار کمی از معتقدات خاص پروتستان‌ها می‌داند. تضمین من حداقل او را مجاب می‌ساخت که هیچ تلاشی برای کشاندن پسر بچه‌ها به درون یک نظام سیاسی- مذهبی بیگانه انجام نخواهد شد. همچنین به پدران گفته می‌شد که از پسر بچه‌ها انتظار می‌رود در مراسم دعا حضور داشته باشند. بعدها، به همان نسبت که مدرسه و شیوه‌های آموزش آن بهتر شناخته شدند، ضرورت انجام این دوراندیشی‌ها نیز از میان رفت. هرچند، موقعی که پسر بچه‌ها در مدرسه پیش من می‌آمدند و می‌گفتند مایلند چیزهای بیش‌تری درباره‌ی مسیحیت بدانند، چنان که غالباً این کار را می‌کردند، من همیشه تأکید می‌کردم که پدران یا اولیای آنان باید قبل از این که آن‌ها تعلیمات خاصی را فرا بگیرند، از موضوع آگاه شوند. البته آن‌ها همیشه آزاد بودند که به کلاس تعلیمات دینی روزهای یکشنبه بیایند، که توسط دستیار ارمنی من برای آن‌ها برگزار می‌شد، و پسر بچه‌هایی از مدارس دیگر هم در آن حضور می‌یافتند، و هر از گاه یک یا دو مرد نیز در آن شرکت می‌کردند. همچنان بسیاری از پسر بچه‌ها نسبت به حضورشان در مراسم مذهبی، که در ابتدا ما این مراسم را در منازل خودمان، و سپس در نمازخانه‌ای که در مریضخانه ساخته شد، برگزار می‌کردیم، به غایت منظم بودند.

کار مدرسه‌ی ما در یزد از هر نظر به تمامی یک مرکز فعالیت مؤثر برای تبلیغ انجیل بود. این کار مرا در تماس با شمار زیادی از افراد بزرگسالی قرار داد که

<sup>69</sup>Romanism

بدون وجود آن هرگز پا به خانه‌ی من نمی‌گذارند. همچنین، به واسطه‌ی افزایش گرفتاری‌های عمومی همراه با آن کار که مرا دوره کرده بودند، ارتباطم نیز با آن‌هایی که به عنوان پرسشگران عادی نزد من می‌آمدند، بسیار تسهیل شد. تمام این‌ها را باید به نتایج مستقیم کار مدرسه اضافه کرد، که برحسب دلایلی که دارم معتقدم فوق‌العاده رضایت‌بخش بودند. روی هم رفته کار مدرسه ثابت کرد که یکی از مؤثرترین شیوه‌های کار تبلیغ مسیحیت در یزد است.

**محدودیت‌ها.** در عین حال یک یا دو چیز را در این باره باید به خاطر داشت. اول از همه، برای مبلغ انجیلی سازمان دادن کار مدرسه برای آموزش دروس ایرانی، طوری که به خوبی با مدارس محلی رقابت کند، بی‌نهایت مشکل است. به علاوه، بومیان نیاز جدی هم به انجام این کار احساس نمی‌کنند. اما آموزش زبان انگلیسی یکی از آن چیزهایی است که مشخصاً از مبلغین مذهبی درخواست می‌شود که بر عهده بگیرند، و چیزی است که مبلغین نیز قادرند با کسب مزایای فراوان مسئولیت آن را بپذیرند. در کوتاه زمان تردید ندارم که آموزش صنعتی حتی یک نیاز ضروری‌تر خواهد بود. بحث در خصوص مدرسه‌ها در مقابل کلاس‌ها بدان معناست که تأثیر آن‌ها بر روی شخصیت اخلاقی پسرها به مراتب بیش‌تر است، و این که مبلغ مذهبی صاحب صلاحیت به تنهایی برای هیچ کدام آن‌ها فرصت ندارد، مگر آن که کلاس‌ها حقیقتاً از نظر زمانی بسیار کوتاه باشند، و کادر آموزشی که برای قبول مسئولیت کلاس‌ها به شکل مناسب مورد نیاز است بتواند به همان خوبی امور مدرسه را هم اداره کند.

**ضرورت استمرار.** درخصوص شهریه‌ها، به نظر من شهریه‌ها باید موقع استخدام دستیاران اخذ شوند؛ لیکن گرفتن شهریه‌هایی که واقعاً هزینه‌های

مدرسه را تأمین کنند، غیرممکن است، و من شخصاً فکر می‌کنم هر قدر شهریه کم‌تر باشد پرداخت آن راحت‌تر صورت می‌گیرد، و نگه داشتن کامل ترتیبات کار مدرسه در دست خود فرد نیز سهل‌تر خواهد بود. اگرچه، این موضوعی است که نظرات مختلف بسیاری درباره‌ی آن وجود دارد. در مورد یک چیز مطمئنم، و آن این که در شهرهای دورافتاده کار آموزشی باید در میان گروه‌هایی شروع شود که قادرند از مبلغ مذهبی در برابر دسایس ایرانی‌ها و مخالفت مستقیم طبقه‌ی ملایان حمایت کنند. در شروع به کار مدرسه در یک کشور اسلامی غایت مبلغ مذهبی همیشه باید این باشد که تثبیت کار را همچون یک حقیقت لایتغیر در نظر بدارد، در نتیجه مسائل خاصی که در حالت‌های دیگر بی‌اهمیتند، به موضوعاتی فوق‌العاده‌ی آنی و مهم تبدیل می‌شوند. برای مثال، در صورتی که اتفاقی برای اعضای کادر آموزشی بیفتد، مدرسه باید بی‌وقفه به کار خود ادامه دهد، حتی اگر شاگردان نتوانند تحت آن شرایط به پیشرفت چشمگیری دست یابند. زمانی من در حالی که در بستر بیماری خوابیده بودم، و هیچ دستیاری نداشتم که بتواند چیزی بیش از کتاب‌های درسی مقدماتی را تدریس کند، خودم بالاجبار کار مدرسه را پیش می‌بردم. کار روزانه برای کلاس اول توسط همسرم نوشته، و با یک خدمتکار به مدرسه فرستاده می‌شد. به هر حال، مدرسه به حیات خود ادامه داد، و مدتی بعد، زمانی که مجدداً کادر آموزشی شایسته‌ای را به خدمت گرفت، ما نتایج ایستادگی‌مان را دیدیم، زیرا در شرایطی که شهر به طور مطلق تحت قوانین عوام‌الناس قرار داشت، مدرسه هرگز از وجود تعداد معینی از پسر بچه‌هایی که در ساعات مقرر حاضر می‌شدند، خالی نبود. وانگهی، هنگامی که موقعیت مدرسه موقتاً تثبیت می‌شود، بهترین کار برگزاری نوعی جشن همگانی پایان سال تحصیلی است، که هم وجود مدرسه را اعلام می‌کند، و هم مردم را وامی‌دارد تا بفهمند که برای شما تداوم کار مدرسه به طور قطع یک مسئله‌ی با اهمیت محسوب می‌شود. حقیقت این که در ایران تمام مخالفت‌ها و آزار و

اذیت‌ها موقتی است، و اگر شما موفق شوید برای مدتی کافی راه خودتان را بروید و سپس جایگاهتان را به طور مسلم پیدا کنید، آن گاه اجازه خواهید داشت کارهایی را انجام دهید که از حقوق و آزادی‌های به رسمیت شناخته شده‌ی شما بسیار فراتر خواهد بود.

**کار طبی.** کار هیئت طبی در ایران توسط کسانی که به طور فعال درگیر آن بوده‌اند، توصیف شده است. بدین لحاظ من قصد دارم درباره‌ی آن نسبت به دیگر روش‌های کار که خودم انجام داده‌ام، کم‌تر صحبت کنم، هرچند کار طبی هم حداقل به اندازه‌ی هر کار دیگری مهم است. ممکن است بتوان حوزه‌های عمل کار طبی را به طرق متعدد تقسیم کرد، اما به نظر من بهترین روش دسته‌بندی آن ذیل سه عنوان زیر است: کار مریضخانه، کار دواخانه و معاینات. آن شاخه از کار طبی که آشکارا مورد نیاز است، و افزون بر این شاید کم‌ترین فایده را از نظر ثمرات معنوی مستقیم داشته باشد، کار دواخانه است. از دکتري که در یک شهر ایرانی اقامت گزیده، در وهله‌ی اول انتظار می‌رود همگان را ملاقات کند و دواهایی را در اختیار آن‌ها بگذارد. در حقیقت ایرانی‌ها برای دوا و درمان پیش اروپاییان می‌آیند، چه فرد اروپایی یک دکتر باشد و چه نباشد. کار دواخانه یک فرصت عالی برای صحبت درباره‌ی موضوعات مذهبی فراهم می‌آورد، ولی برای تعلیم نظام‌مند انفرادی فرصت نسبتاً کمی در اختیار فرد می‌گذارد، اگرچه تماس‌هایی که در خلال ساعات کار دواخانه پیش می‌آید ممکن است به پرسش‌های بیش‌تری بیانجامد، و البته حتی تعلیم نظام‌مند نیز می‌تواند در طول ساعات کار دواخانه توسط یک شخص ساعی مصمم ارائه شود.

**کار بیماران سرپایی و کار مریضخانه.** معاینات طبی تنها چیزی است که مبلغ مذهبی قادر به انجام آن است. دکتر خسته از کار زیاد و معاینه‌ی

روزانه‌ی مریضانی بیش از توان خود باید به مطالعه‌ی بسیار گاه گاهی و خواندن کلمه‌ای در این جا و آن جا برحسب فرصت راضی باشد؛ اما شکی نیست که وقت طلاست، و اگر بتوان در خلال معاینات طبی مجالی برای تبلیغ دینی نظام‌مند بیشتر به دست آورد، چنین تبلیغی به دلایل متعدد احتمالاً ارزش فوق‌العاده‌ای خواهد داشت. اگر چه معاینات طبی ممکن است به دکتری که مایل است کار را با تبلیغ مذهبی همراه کند، فرصت بهتری بدهد، اما کار دواخانه مجال به مراتب عالی‌تری را جهت برقراری چنان ارتباطی با بیماران برای دیگر مبلغان انجیلی فراهم می‌کند، به طوری که یافتن پرسشگران جدی و ترغیب دیگران به علاقه‌ی بیشتر را امکان‌پذیر خواهد کرد. مشکل بزرگ در کار دواخانه و معاینات طبی، که هیئت‌های مبلغان انجیلی در ایران با آن برخورد می‌کنند، این است که تعداد مراجعان آن قدر زیاد است که به زحمت می‌توان به آن‌ها رسیدگی کرد. برای شروع این کار، تعداد اعضای هیئت تبلیغ ناکافی است، و به علاوه دشواری کار نیز به واسطه‌ی خصوصیات عجیب ایرانی‌ها، که در اکثر موارد تقریباً هیچ تعلیم نظام‌مند و چندان عمیق و بنیادینی ندیده‌اند، بیشتر می‌شود. البته این نوع از کارهای طبی بیش از هر کار دیگری موجب ایجاد ارتباط و تماس می‌شوند، اما مشکل کار در ایران در گردآوردن مردم برای شنیدن انجیل نیست، بل در فهماندن چیزی از پیام انجیل بدان‌هاست. چیزی که کار هیئت طبی کنونی در ایران را بسیار مهم می‌کند، این نیست که این کار برای مرتبط شدن مبلغین انجیلی با بومیان کاملاً ضروری است، گرچه در برخی از مواقع و مکان‌ها ممکن است این کار هنوز هم برای آن مقصود بسیار مورد نیاز باشد؛ بلکه نکته‌ی مهم این است که کار طبی اغلب معنا و مفهوم مصلوب شدن عیسی مسیح را برای مردان و زنانی که به نظر می‌رسد بدون آن قادر به درک عقیده‌ی مسیحیت نیستند، تبیین کرده است. من معتقدم که این مطلب درباره‌ی تمام شاخه‌های کار هیئت طبی که ذکر کرده‌ام، صادق است، اما در عین حال باید اذعان داشت



شاخه‌ای که تاکنون به عنوان کارکرد مستقیم هیئت تبلیغ مسیحیت بیش‌ترین فایده و رضایتمندی را داشته، کار مریضخانه است. هر قدر هم که کسی از قابلیت‌ها و توانایی‌های کار مریضخانه در ایران تعریف و تمجید کند، باز هم کم است. سوء برداشت‌هایی که از طرز برخورد و نگرش یک دکتر در کار با مریض‌های سرپایی در یک کشور اسلامی ممکن است پیش بیاید را به سختی می‌توان باور کرد. او مردی بد است که می‌کوشد گناهانش را پاک کند. او با مواجب عالی از طرف حکومت انگلستان فرستاده شده است. او سود بسیار خوبی از این کار به دست می‌آورد. او نمونه‌ای از کفاری است که به قوه‌ی الهی تحت انقیاد مسلمانان درآمده است. تمام این تصورات به تدریج در زیر سایه‌ی زندگی نظام‌مند و انضباط مریضخانه، با فضای اطمینان‌بخش و آرامش‌دهنده‌اش، زایل می‌شوند. مردها هر روز دکتر و دستیارانش را ملاقات می‌کنند و یاد می‌گیرند آنان را بشناسند؛ آن‌ها استمرار آرام و خاموش مهربانی‌های آنان، و رسوخ آن در کوچک‌ترین مسائل را می‌بینند. از همه بهتر، آن‌ها کلام خداوند در انجیل را که در زمینه‌ی یک حکایت مرتبط و یک نظام فلاح و رستگاری واضح و مفهوم آورده می‌شود، هر روز می‌شنوند. در مریضخانه‌هایی که به بهترین وجه اداره شده‌اند، تنها پندار غلطی که احتمال می‌رود باقی بماند این باور است که مبلغین مذهبی به عنوان یک گروه تلاش می‌کنند تا از طریق کسب ثواب جای والایی در بهشت برای خود به دست آورند. این باور به سختی زایل می‌شود، و تمام آن چیزی که ما می‌توانیم بگوییم این است که نظام مریضخانه، شاید تا حدی به واسطه‌ی انضباط قاطع‌ترش، آن را ریشه‌کن خواهد کرد. در حقیقت برخی از کارکنان با ایجاد فضای کار مریضخانه در محیط کار معاینه‌ی طبی یا کار دواخانه باعث به وجود آمدن نتایج مشابهی شده‌اند؛ اما نکته‌ی لازم به ذکر این است که آن چه در مریضخانه‌ی مسیحی طبیعی به حساب می‌آید، می‌باید در دیگر اشکال کار طبی هم عامداً و مرتباً جاری و ساری شود. اگر در آن حوزه‌ها بالاترین ثمرات

معنوی به دست آید، باید از طرف کارکنان عزم و اراده‌ی برآمده از راهنمایی‌های تشکیلات وجود داشته باشد تا این که ثمرات مزبور ناشی از خصوصیات اساسی کارکنان به مثابه‌ی یک نیروی تبلیغی باشند. تجهیزات و لوازم مریضخانه برای دکتری که می‌خواهد انجیل را تبلیغ کند ضروری نیست، اما صرف نظر از این که مبلغ مذهبی یک کشیش، یک واعظ انجیلی خادم کلیسا، یا فردی از حوزه‌ی طبی باشد، او فقط از طریق برقراری تماس نزدیک با بومیان، و از راه تعلیم نظام‌مند و مجدانه است که می‌تواند به گسترش پادشاهی عیسی مسیح در شهرهای ایران امیدوار باشد.

**مشکلات.** البته موقعیت مبلغ مذهبی بخش طبی که از سوی اولیای امور به شهر دعوت می‌شود، چنان که غالباً این امر اتفاق می‌افتد، با موقعیت اکثر مبلغین مذهبی دیگر بسیار متفاوت است. احتمال دارد یک تقاضای واقعی برای آموزش مدرسه‌ای وجود داشته باشد، ولی حتی موقعی که کار مدرسه بر مبنای یک شالوده‌ی رضایت‌بخش قرار گرفته و شروع شده نیز هرگز به طور کلی تا بدان حد خوشایند مصالح و علایق همه‌ی طبقات نخواهد بود که بتواند برتر از هر دسیسه‌ی احتمالی قرار گیرد، یا سدِ تعصبات متحجرانه را بشکند. در همین حال مبلغ مذهبی بخش طبی که به یک مرکز جدید رفته، درمی‌یابد حتی هنگامی که دعوت شده هم در معرض آزمایش قرار دارد. زمانی که دواها به صورت رایگان داده می‌شوند، همچنان که در مواقعی برای یک مدت کوتاه دواها مجانی بودند، دو سوم مردم آن‌ها را بدون آن که مصرف کنند، دور می‌ریزند. حتی آن‌هایی که او را دعوت کرده‌اند، کاملاً آماده‌اند تا با او دشمن شوند، یا به هر صورت پشت سرش قرار بگیرند. این مشکلات، هرچند که واقعی‌اند، اما مشکلاتی کوچکند، و اطبای اروپایی بسیار کمی وجود دارند که دارای میزان معمولی از معرفت عمومی و تجهیزات خوب باشند و نتوانند در مدتی کوتاه بر آن‌ها غلبه کنند. خطر واقعی آن است که مبدا مبلغ

مذهبی این مشکلات را بیش از آن چه که در واقع امر هستند، جدی تلقی کند و در نتیجه‌ی آن برای فائق آمدن بر آنها در کوشش‌هایش کاملاً مستغرق شود. کار طبی به راستی نیروی عظیمی است. این کار می‌تواند تحت مشیت الهی، امکان برداشتن گام‌ها و انجام طرح‌هایی را فراهم کند که در شرایطی جز آن انجام آن‌ها به کلی غیرممکن می‌بود. اما اگر قرار است از این کار به تمامی در راه خوشنودی و رضایت خداوند استفاده شود، این نیروهای خدادادی می‌باید از قوه به فعل درآیند، و با وسعت کامل‌شان عرضه شوند.

**دستیاران.** کارهای طبی و مدرسه علاوه بر مزایای ذکر شده یک امتیاز دیگر نیز دارند، زیرا گروهی از مردان را که به عنوان مبلغین انجیلی معمولی فاقد کارایی‌اند، قادر می‌سازند تا در کارهای هیئت شرکت کنند. در وهله‌ی نخست، اروپایی تازه‌واردی وجود دارد که زبان محلی را به صورتی ناقص می‌فهمد، ولی با این همه اگر با یک سازمان طبی یا آموزشی مرتبط باشد، ممکن است در حالی که هنوز کارآموزی می‌کند کمابیش کار مؤثری هم انجام دهد. ثانیاً، اگر برای کار مدرسه یا طبی نباشد، استخدام بومیان از سوی هیئت‌های تبلیغ در ایران، به جز در مشاغل خدمتکاری یا شغل‌های همراه با مخاطرات جدی، بی‌نهایت دشوار خواهد بود. به نظر من ما در این جا یکی از عالی‌ترین بحث‌ها را در مورد کار طبی و مدرسه، به طور مستقیم از دیدگاه مبلغ انجیلی، داشتیم.

**مخلص گلام.** این مطالب مبحث روش‌های کار در شهرهای ایرانی همچون یزد را به پایان می‌رساند. کار کردن به عنوان یک مبلغ انجیلی ساده غیرممکن نیست، اما این امر به توانایی‌ها و قابلیت‌های خاصی نیاز دارد. به طور کلی، مبلغ مذهبی معمولی باید بتواند از هر دو دست و هر دو پایش استفاده کند، و از هر راهی که مصلحت‌آمیزترین راه به

نظر می‌رسد، وارد زندگی مردم شهر شود. هیچ امکائی برای کار دانشگاهی وجود ندارد، و آموزش فنی و صنعتی هنوز به بوتهی آزمایش درنیامده است، اما کار مدرسه‌ی ابتدایی و کار طبی هر دو بسیار مورد نیازند و مردم به خاطر آنها سپاس‌گزار خواهند بود، و به علاوه این کارها عرصه‌ی وسیعی را برای کار مستقیم مبلغان انجیلی فراهم می‌کنند.

# پایان سخن



## پایان سخن

اکنون ما نه تنها چیزهای مهمی از زندگی یزدی‌ها، شخصیت یزدی، و نگرش او نسبت به مبلغ مذهبی را شناخته‌ایم، بل پیرامون راهی که مبلغ عصر جدید می‌کوشد از طریق آن با این طرز نگرش برخورد کند هم نکاتی فراگرفته‌ایم. البته نمی‌توان ادعا کرد که ارزیابی عقیده و موضع یزدی‌ها که طی این صفحات صورت گرفت، به نوعی سخن آخر، یا مطالبی است که همه‌ی آشنایان با موضوع حتماً با آن‌ها موافقند. صرف پرداختن به بزرگ‌ترین وجوه مشترک عقاید و آرای رایج در باب چنین موضوعی مرا از ذکر بسیاری از قضایا باز می‌داشت، و نکات قابل ذکر بسیار کمی درباره‌ی مسائل دیگر برای من باقی می‌گذارد. درباره‌ی کتاب به همین صورتی که هست، می‌توانم ادعا کنم که واقعیات با حسن نیت بیان شده‌اند، و در مورد مسائل دیگر به نظر می‌رسد که کتاب به اندازه‌ی کافی مبنایی برای تصحیح اغلاط افراد دیگر به وجود آورده است؛ و از آن جا که بسیاری از افراد بیان دیدگاه‌های خودشان را از درافتادن با نظرات اشخاص دیگر سخت‌تر می‌یابند، امیدواریم که کتاب بتواند سودمند باشد، حتی اگر ثابت شود که نتیجه‌گیری‌های من تماماً غیرقابل قبولند. همچنین می‌توان متذکر شد که، گرچه در سراسر کتاب از یزدی و یزد صحبت کرده‌ام، اما این‌ها به عنوان نمونه‌های خاصی از یک ایرانی و شهرش انتخاب شده‌اند. جاهای دیگر در ایران مرکزی ممکن است از نظر جریئات متفاوت باشند، اما در مورد بیش‌تر مسائل یک تشابه کلی وجود دارد.

شاید یک خلاصه‌ی کوتاه از مطالبی که در صفحات گذشته ذکر شد، بتواند با ارزش باشد. ما پیش از همه تأثیر جدایی عجیب چشم‌انداز سرزمین ایران را دیدیم، به ویژه آن قسمتی که به چشم یزدی می‌خورد، و دریافتیم که چگونه این امر ذهن یزدی را تحت تأثیر قرار داده است. سپس ما حالت جزیره‌ای



بی‌منت‌های شهر را مشاهده کردیم، و متوجه شدیم که چگونه این حالت به ظهور علائمی همانند تعصبات متحجرانه‌ی<sup>۷۰</sup> شدید انجامیده است، اما از سوی دیگر دریافتیم که چگونه این حالت جزیره‌ای می‌تواند هنگامی که یک بار شناخته و درک شد، از سوی خارجی‌ان مورد استفاده قرار گیرد. بعد سعی کردیم تا ساختار اساسی اسلام را کشف کنیم، و تکلیف این سؤال را معلوم کنیم که آیا مذهب شیعه‌ی ایرانی تحت تأثیر گسترده‌ی زندگی و تعالیم پیامبر [اسلام] قرار داشته، یا خیر. شخصاً معتقدم که ایران با قوت تام و کامل اسلامی است، اما از آن جا که موضوع این کتاب نه بیان چندان زیاد عقاید، بل ارائه‌ی حقایقی است که تکوین یافته‌اند، اگر بسیاری از خوانندگانم با من موافق نباشند، نباید شکایتی داشته باشم. همچنین کوشش شد تا خشکه مقدسی مسلمانان تبیین شود، و نشان داده شود که این تزه‌د نه ریاکاری است، و نه در عین حال از منظر خرد غربی دین به حساب می‌آید. به دنبال آن فصلی درباره‌ی شخصیت یزدی آمده است، و من فکر می‌کنم که مسئله‌ی اصلی در آن فصل این بود که نشان دهم چه قدر قضاوتی که به بسست و ضعیف بودن کامل ایرانی حکم می‌دهد، سطحی و کم‌مایه است. او وقتی هدفی دارد، واقعاً در راه آن پایداری زیادی از خود نشان می‌دهد؛ او توانایی‌های عجیب و مخصوصی دارد، و اساساً به تمام و کمال دوست‌داشتنی و خواستنی است، لیکن به واسطه‌ی شرایط ناخوشایند زندگانی و به طرز بسیار ویژه‌ای به واسطه‌ی آئینش دچار ضعف شده است.

<sup>۷۰</sup> احتمالاً پایبندی جدی مردم یزد به مسائل دینی و آموزه‌های اسلامی و عدم پذیرش آموزه‌های تیشیری مؤلف، باعث شده تا وی با عبارت تحقیرآمیز «تعصبات متحجرانه» از آن‌ها یاد کند، چنان که در ادامه سخن خود از «خشکه مقدسی مسلمانان» سخن رانده است. (ن)

## بازسازی مسیحیت

پس از آن سعی شد تا سرشت خاص روند جست‌وجوی حقیقت که همین حالا در ایران، و علی‌الخصوص در یزد ساری و جاری است، توضیح داده شود. من در ذهن خود ذره‌ای تردید ندارم که این کار خداست، که قصد دارد راه تعلیم مسیحیت را هموار کند؛ اما کوشیدم آن را همچون یک پدیده شرح دهم، و گاه تلاش کردم تا منشاء آن را تا علل مستقیم و بلاواسطه‌اش، جایی که چنین عللی به راحتی قابل کشف باشند، دنبال کنم. سرانجام من سعی کردم نشان دهم که شهرهایی چون یزد عرصه‌ای را عرضه می‌کنند، که نه تنها برای یک گروه از تشکیلات تبلیغ مسیحیت قابل استفاده است، بل از راه‌های متفاوت بسیاری نیز قابل دسترسی است.

من خالصانه اطمینان دارم آن‌هایی که مباحث این فصول را دنبال کرده‌اند به این نتایج شخص من خواهند رسید، که، هرچند مشکلات فراوانی در کار تبلیغ مسیحیت در ایران وجود دارد، ولی در کنار آن فرصت‌های پرشماری نیز هست، و این که دلیل محکمی برای این انتظار وجود دارد که در یک چنین کشوری شرایط حاضر روزی با شتاب پشت سر نهاده خواهد شد. مضافاً، این که وقتی حصار و مانع اسلام از میان برود، دلایلی وجود دارد که امیدوار باشیم شخصیت ایرانی توازن خود را باز خواهد یافت و ملت ثابت کند که به هیچ وجه دچار انحطاط نشده است. به علاوه اگر نیروی الهی مسیحیت بر روی مردم تأثیر بگذارد، ایران ممکن است در آینده به صورت یک قدرت تبلیغ در خاور نزدیک درآید. ایران در حال حاضر مملو از پرسشگران مذهبی است، که مشتاقند در راه اعتقادات‌شان فداکاری‌های بزرگی انجام دهند؛ و در پشت سر این‌ها توده‌ی مردم ساده، دارای اذهان مذهبی و با این حال به طور مطلق ناراضی از ائین کنونی‌شان، قرار دارند. البته هنوز هم تعصبات شدیدی علیه مسیحیت وجود دارد، اما این تعصبات به لطف خداوند در نمونه‌های فردی درهم شکسته است، و زمانی که سرشت‌شان بهتر درک شود ممکن است به





نحو گسترده‌تری از میان بروند. لازم نیست آمار واقعی مربوط به نودینان را ارائه کنیم. همین قدر کافی است که بگوییم تعداد کسانی که در یزد قدم به جلو گذاشته‌اند، برای اثبات دو چیز بس است؛ نخست، این که خداوند مشتاق است کار را به طور کامل مورد لطف و عنایت خود قرار دهد، و دوم، این که ما برای عنایت و رحمتش کاملاً آماده نیستیم.<sup>۷۱</sup>

اگر دلایل بیش‌تری برای اثبات اشتیاق خداوند به پیشبرد کار هیئت تبلیغ در یزد مورد نیاز باشد، آن‌ها را می‌توان در تاریخ مؤسسات مسیحی شهر یافت. کار طبی در حدود شش سال و نیم قبل به وسیله‌ی دکتر هنری وایت بنیان‌گذار شد. او مدتی نزدیک به دوازده ماه پیش از ورودش به یزد را در منطقه‌ی اصفهان به سر برده بود. هم اکنون نه تنها یک مریضخانه‌ی مردانه با دواخانه در شهر وجود دارد، بل دو دواخانه نیز در قریه‌های دورافتاده دایر است، و یک مریضخانه‌ی زنانه با دواخانه هم زیر نظر دکتر السی تیلور<sup>۷۲</sup> به کار طبابت مشغول است. در خصوص کار طبی آدمی نمی‌تواند از دوشیزه پرد نام نبرد، کسی که به راستی کار طبابت در میان زنان را بنیان نهاد، و همین‌طور دکتر گریفث، که بیش‌ترین کار مفید و ارزنده را در طول دوره‌ی مرخصی دکتر وایت به انجام رساند. محل مریضخانه‌ی مردان اندکی بعد از ورود دکتر وایت از سوی آقای گودرز فقید، یک تاجر سرشناس پاریسی شهر، در اختیار انجمن گذارده شد. می‌توان گفت که جایگاه هیئت طبی در یزد درست به سان حکومت با استحکام در شهر تثبیت شده است. من خود، بدون هیچ تجربه‌ی قبلی از ایران، شش ماه بعد از دکتر وایت به یزد آمدم. اکنون جانشین

<sup>۷۱</sup> این عقیده که ایران در حال تغییر دینش است، یا حداقل در حال تغییر شکل اسلامی آن است، به انجمن‌های تبلیغ مذهبی محدود نمی‌شود.

<sup>۷۲</sup> Elsie Taylor

من، آقای بوی‌لند،<sup>۷۳</sup> یک مدرسه با حدود شصت پسر بچه‌ی مسلمان، بابی و پارسی، با یک کادر آموزشی از آموزگاران بومی را تحت سرپرستی دارد. پسرها به رغم اختلافات مذهبی‌شان با یکدیگر فوتبال بازی می‌کنند. تعلیمات مذهبی در مدرسه بدون کوچک‌ترین پنهان‌کاری ارائه می‌شود. همچنین یک مدرسه برای دختران پارسی در همین اواخر از سوی دوشیزه‌برایتی<sup>۷۴</sup> تأسیس شده است. در این مدرسه آموزش مذهبی نیز ارائه می‌شود. هنگامی که من یزد را ترک کردم، تعداد شاگردان آن در حدود چهل نفر بود.

افزون بر این جا دارد اشاره کنم در نمازخانه‌ای که ما در مریضخانه‌ی شهر ساختیم، اغلب بیش از یکصد نفر از ایرانیان حضور پیدا می‌کردند. نمازخانه چیزی کم‌تر از یکصد پوند هزینه داشت، که تمام آن، به جز بیست و پنج پوند، از سوی اعضای جامعه‌ی اروپاییان مقیم کشور به صورت آئونه پرداخت شد.

با توجه به برخی فرصت‌های آتی، تلقی چنین کاری، بدان صورتی که ما در یزد داریم، در وهله‌ی اول به عنوان یک نوع مقدماتی کار، اشتباه بزرگی است. بابیه، که از بعضی جهات بیش از مذهب ایرانیان مسلمان عادی با مسیحیت مخالفت می‌ورزید، به سرعت در حال پیشرفت است، و آن موقعیت استثنایی، که به واسطه‌ی آماده‌سازی جامعه از سوی مبلغین بابی که هنوز موفق به تثبیت عقاید خود نشده‌اند، پدید آمده بود، باشتاب در حال زوال است. پیش از این اشاره شده است که امید چندانی به آزادی مذهبی واقعی تحت حکومت این کشور نیست.

برخی از مردم فکر می‌کنند به زودی تغییراتی در ایران رخ می‌دهد که مبلغین مذهبی انگلیسی را کاملاً از موقعیت‌شان محروم خواهد کرد. اگر ما این عقیده

---

<sup>73</sup> Boyland

<sup>74</sup> Brighty



را بپذیریم، می‌باید بدون فوت وقت دست به کار شویم. قبول یک دیدگاه دوم و امیدوارکننده‌تر درباره‌ی آینده، بدان معنی که پیشرفت‌های سیاسی دیگر ممکن است آزادی مذهبی را در هر معنایی به واقعیت تبدیل کند، ما را به هیچ وجه در موقعیتی که بهترین استفاده را از آن‌ها ببریم، قرار نخواهد داد، جز این که ما یک کلیسای محلی داشته باشیم که هنگام فشار و ناراحتی در آن جمع شده و بر داوری آن تکیه زنیم.

به این ترتیب کار تبلیغ مسیحیت در ایران موضوعی است که حداکثر دقت و توجه، حداکثر مجاهدات بی‌دریغ، و حداکثر نیایش‌های صادقانه را می‌طلبد. ما نباید از جذب نیروی تازه محروم شویم. درست است که مشکلاتی وجود دارند که باید حل شوند، اما وقتی که همه چیز درباره‌ی هراس از اسلام امروزی گفته شده، امیدواری عمیق شخصیت ایرانی، و آخرین و نه کم‌ترین مسئله، تمهیدات آشکاری که از سوی خداوند برای نیروهای انسانی کار تبلیغ انجیل در این کشور مهیا شده است، همه با هم موقعیتی را عرضه می‌کنند که نمی‌تواند برای یک انگلیسی مسیحی بدون جاذبه باشد.



مردم طبقات مختلف یزد  
(ترتیب افراد از چپ به راست است)

فرد اول: یک مقنی. مقنی کسی است که قنات را حفر و مجرای زیرزمینی [کوره] آن را می‌سازد. از طریق این مجرای زیرزمینی آب از منشاء آن در پای تپه‌ها به شهر در دشت آورده می‌شود. کیسه‌ی چرمی دور بازوی وی یک دلو است.

فرد دوم: یک رعیت پارسی، یا دهقان، یا بیلش. [در لهجه‌ی مردم یزد به فرد زرتشتی «گور» (گیر) می‌گویند.]

فرد سوم: یک باربر.

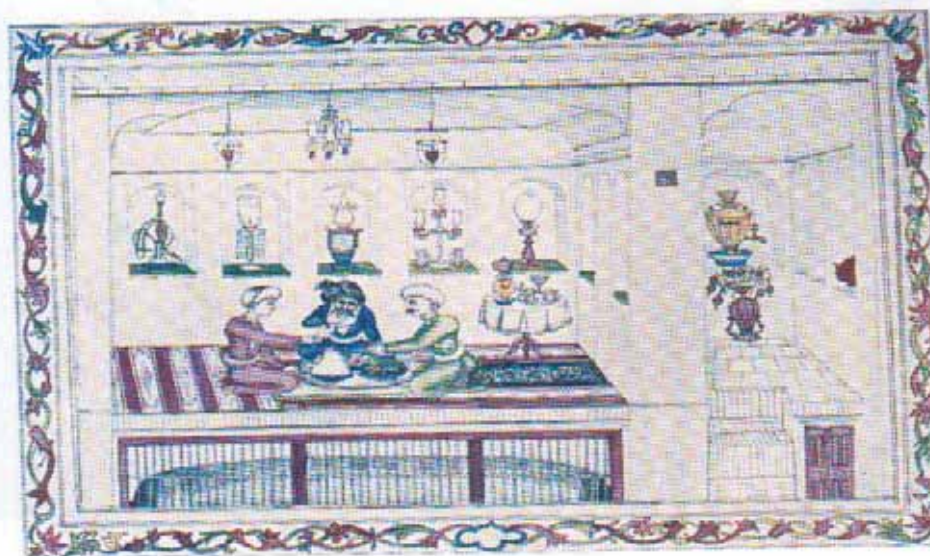
فرد چهارم: یک چاروادار از لرستان. این‌ها افرادی بسیار تنومند هستند که اغلب همراه با کاروان‌ها به یزد می‌آیند.

فرد پنجم: یک یهودی، که با کتابش در حال فال گرفتن برای فرد چاروادار است. پسر فرد یهودی نیز با اوست.

فرد ششم: یک روغن فروش. او روغن را در کدو صراحی حمل می‌کند.

فرد هفتم: یک درویش، یا فرد مذهبی که با صدقه زندگی می‌کند.

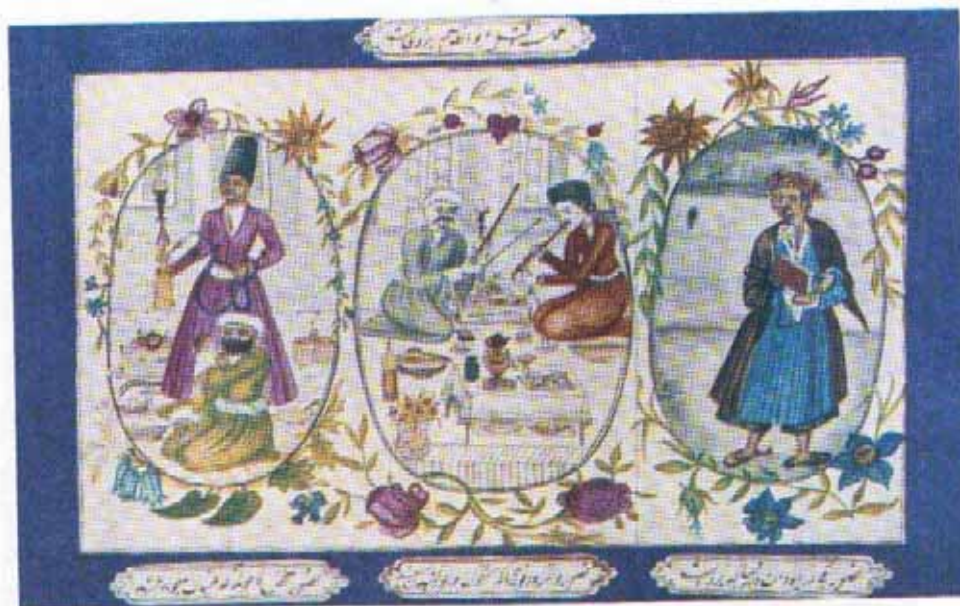
فرد هشتم؛ یک عرب. این‌ها گاه در یزد دیده می‌شوند، اما همچون چارواکارهای لر بومی این شهر نیستند.



صرف شیرینی در یک تالار

تالار بخش اصلی قسمت‌های تابستانی در یک خانه‌ی ایرانی است، و قسمت پایین تصویر سطح حیاط را نشان می‌دهد. اتاق زیرین یک اتاق نشیمن است، و با نورگیرهای زیر تالار روشن می‌شود. این اتاق فقط در روزهای گرم مورد استفاده قرار می‌گیرد. در ورود به راه‌پله‌ی سرداب در سمت راست تصویر دیده می‌شود. این ورودی نزدیک خود تالار است.

سه مرد به طریق معمول ایرانیان گرد یک طبق شیرینی نشسته‌اند. شیرینی‌های یزد فوق‌العاده خوش‌مزه‌اند و طعم خوبی دارند. یزدی‌ها آن‌ها را به همان صورت که ما کیک می‌خوریم، اما در مقادیر زیادتر صرف می‌کنند. این تالار، یک تالار کوچک است. تالارهای بزرگتر عموماً صلیب‌شکل‌اند. این تالار فاقد بادگیر یا پرده‌ای برای قسمت جلو است.

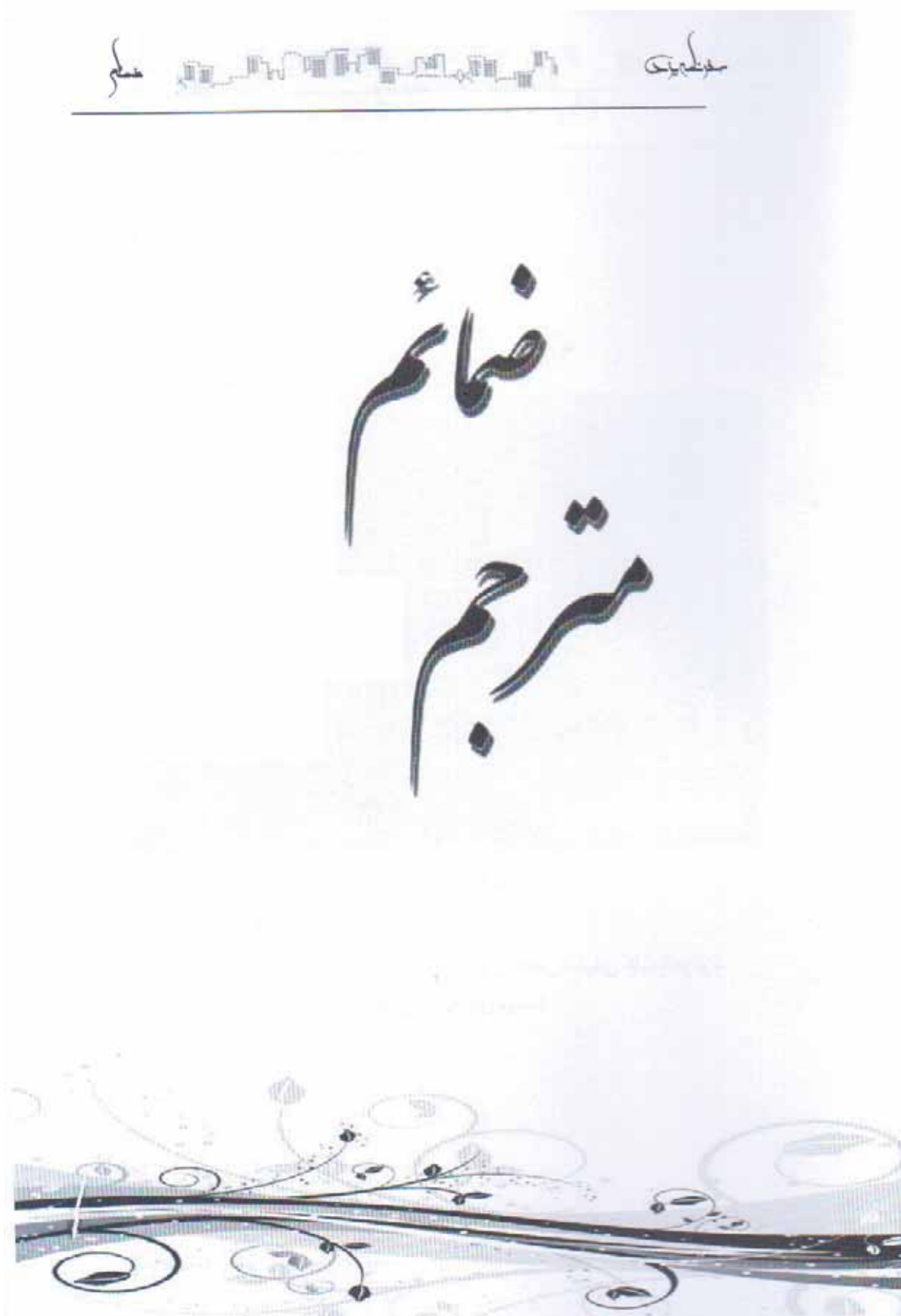


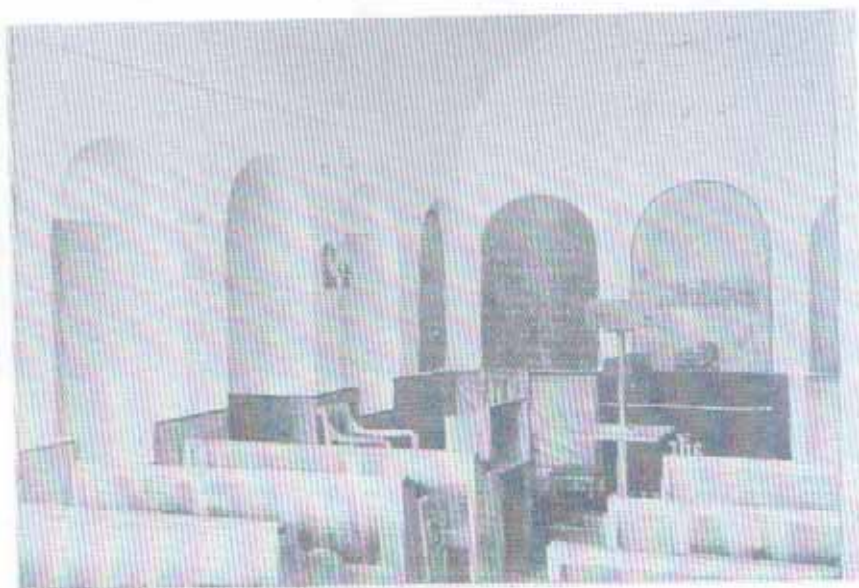
### صحنه‌هایی از زندگی یزدی‌ها

تصویر وسط از این سه تصویر دو مرد را در حال کشیدن تریاک نشان می‌دهد. در پشت سر آن‌ها یک قلیان برای استعمال تنباکو قرار دارد؛ در جلوی آن‌ها یک پیاله شربت به چشم می‌خورد، و نیز یک میز کوچک جای با شیرینی‌هایی در زیر آن.

تصویر سمت چپ دو مرد را نشان می‌دهد؛ یک نفر تسبیح به دست دارد، و دیگری یک قلیان.

چهره‌ی تنهای تصویر سمت راست یک یهودی است، همراه با کتابش برای فال‌گیری. ایرانی‌ها از یهودیان به عنوان فال‌بین بسیار استفاده می‌کنند.





نمای داخلی کلیسای ساخته شده از سوی انجمن تبلیغی کلیسا در یزد  
(عکس از نواده‌ی مؤلف)





مدرسه‌ی هیئت مبلغان مذهبی در یزد، نایب مالکوم نشسته در وسط  
(عکس از نواده‌ی مؤلف)



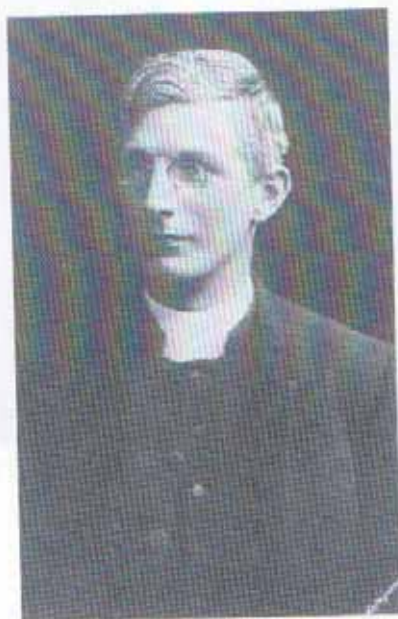
آرانیلا لاتیهام، همسر نابیر مالکوم، نفر دوم از سمت چپ در حال کار در مریضخانه‌ی یزد  
(عکس از نواده‌ی مؤلف)



آرانیلا لاتهام، همسر ناپیر مالکوم، همراه با فرزندشان جورج  
(عکس از نواده‌ی مؤلف)



ناپىر مالكوم  
(عكس از نوادهى مؤلف)



ناپىر مالكوم  
(عكس از نوادهى مؤلف)



مراسم نخل برداری در روستای منشاد یزد در حدود دهه‌ی چهل شمس  
(عکس از مترجم)

در میان سفرنامه‌های اروپاییان در سده‌های اخیر، که از منابع گاه بسیار مهم تاریخ ایران به شمار می‌روند، آثار مسیونرهای مسیحی همواره کم‌تر شناخته شده و مورد رجوع بوده‌اند. همچنین این نوع آثار که ویژگی‌ها و اهمیت خاص خود را دارند، جز در مواردی معدود، به زبان فارسی نیز ترجمه نشده‌اند و از این رو آشنایی محققان ایرانی با این نوع از سفرنامه‌های اروپایی در حد ناچیزی قرار دارد و جز مواردی خاص، محققان ایرانی هیچ گاه رجوع گسزده‌ای به این نوع سفرنامه‌ها نداشته‌اند. این نوع سفرنامه‌ها عموماً از ویژگی‌های خاصی برخوردارند که در رأس آن‌ها توجه مؤلفان این نوع سفرنامه به ارائه اطلاعات مرتبط با کار اصلی خود یعنی تبلیغ مسیحیت و ضرورت‌ها و چگونگی انجام این تبلیغ و دعوت بوده است. از این منظر، سفرنامه‌های مذکور - و از جمله سفرنامه‌ی حاضر - دارای اطلاعات منحصر به فرد و کم‌تر مورد توجه واقع شده‌ای در خصوص دلایل اصلی تلاش برای تبلیغ مسیحیت از سوی انجمن‌های تبلیغی کلیساها هستند و افزون بر آن اطلاعات منحصر به فرد دیگری نیز درباره‌ی نحوه‌ی انجام کار مسیونری در این آثار وجود دارد که توجه به آن‌ها می‌تواند علاوه بر روشن کردن ابعاد تازه‌ای از اوضاع و احوال اجتماعی و مذهبی ایران در سده‌های اخیر، تصویر غنی‌تر و واقعی‌تری از دلایل و چگونگی فعالیت مبلغان مسیحیت در ایران را در اختیار پژوهشگران ایرانی قرار دهد.

مطالعات

• فرهنگی • آموزشی • پژوهشی

۰۹۱۳۳۵۲۴۷۷۰



**Get more e-books from [www.ketabton.com](http://www.ketabton.com)  
Ketabton.com: The Digital Library**